

ویژه نامه زندان

ما نمی توانیم حتی آمار
جانباختگانمان را هم داشته باشیم

باید نوشت و نوشت! باید گفت و
فریاد زد!

پرونده مفتوح فاجعه ای که
ابعادش هنوز ناروشن باقی مانده
است

(ضا همدان

چرا کشتند؟

وریا بامداد

باید هایی که همچنان بر وجدان

بشریت سنگینی می کند

شهرام دریانی

پرو زندان بزرگ آمریکای لاتین

مصامبه با خانم لوپز مارسللا

تندر

برگردان : ناهید جعفر پور

صفحات ۱۰- ۲۴



رفاه و تامین اجتماعی

در زیر سایه جمهوری اسلامی!

* صحبت از «رفاه» در جامعه ای که بخش وسیعی از آن را سیاست های همین رژیم محکوم به زندگی در زیر «خط فقر» کرده است بیش از هر چیز به مضحکه می ماند. قوانین و مقرراتی که دولت و مجلس طی سال های گذشته تدوین و تصویب کرده اند، گروه گروه از اقبال زحمتکش را از همان حداقل های موجود تامین اجتماعی نیز - که حاصل چندین دهه از تلاش های و مبارزات توده ها بوده است - به واقع محروم کرده است.

* دولت نه تنها کمکی در جهت بهبود وضعیت سازمان تامین اجتماعی نکرده ، بلکه ، برعکس ، از بازپرداخت حجم عظیم بدهی های خود به این سازمان نیز (که به دلیل خودداری از پرداخت ۳ درصد حق بیمه مقرر سهم دولت ، انباشته شده) امتناع کرده و ، در مواردی ، حتی به دست اندازی به منابع مالی آن مبادرت نموده است. با تشکیل وزارت جدید تحت لوای « نظام جامع » ، و تبدیل شدن هرچه بیشتر سازمان تامین اجتماعی به نهادی کاملاً دولتی و بوروکراتیک ، دور از انتظار نیست که اندوخته های این سازمان هم ، بیش از پیش ، در معرض دست اندازی ، حیف و میل و خاصه خرجی های رایج در جمهوری اسلامی ، قرار بگیرد.

صفحه ۲

بهای جهانی نفت و درآمدهای نفتی ایران

صفحه ۴

بهنام

مبارزه پرستاران کشور در راه تحقق خواسته هایشان

صفحه ۷

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

بگذارید آنقدر گرسنگی بکشند که بمیرند

صفحه ۲۷

مهرنوش کیان

معرفی کتاب

«عملیات آزادسازی ایران»

صفحه ۲۵

نوشته طریق علی

رفاه و تامین اجتماعی در زیر سایه جمهوری اسلامی!

ظاهرا تنها مشکل و مانع باقی مانده در راه تحقق «رفاه» و «تامین اجتماعی»، در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، نبود وزارتخانه «رفاه و تامین اجتماعی» بود که آن هم به میمنت و مبارکی تاسیس شد و وزیر آن نیز با «تعامل مثبت» میان دولت خاتمی و مجلس هفتم تعیین و در ۲۴ تیرماه، تایید گردید! قضیه تاسیس «وزارت رفاه و تامین اجتماعی» توسط رژیم جمهوری اسلامی، مثل غالب تشبثات آن نیز شبیه کار شیدانی است که برای فریب عوام الناس «عکس مار» کشیده و ارائه می دهند. لکن فرق قضیه آنجاست که اکثریت عظیم جامعه ما با این شگردهای حکومتگران بخوبی آشنایند و فریب این دقلبازی ها را نمی خورند. ایجاد این وزارت جدید نیز چیزی نیست جز نقشی کریه بر ایوان خانه ای که پای بست آن ویران است.

صحت از «رفاه» در جامعه ای که بخش وسیعی از آن را سیاست های همین رژیم محکوم به زندگی در زیر «خط فقر» کرده است بیش از هر چیز به مضحکه می ماند. قوانین و مقرراتی که دولت و مجلس طی سال های گذشته تدوین و تصویب کرده اند، گروه گروه از افشار زحمتکش را از همان حداقل های موجود تامین اجتماعی نیز - که حاصل چندین دهه از تلاش های و مبارزات توده ها بوده است - به واقع محروم کرده است. نمونه بارز آن خارج کردن کارگران کارگاه های کمتر از پنج نفر از شمول مقررات قانون کار به وسیله مجلس پنجم بوده که دولت و مجلس «اصلاحات» نیز با تهیه و تصویب طرح های مشابهی در باره کارگاه های کمتر از ده نفر و واحدهای صنفی، کار اسلاف خود را در این زمینه تکمیل کردند. علاوه

بر اینها واقعیت های ملموس جامعه امروز ما گواه آن است که یا به دلیل طفره رقتن دولت از ارائه خدماتی که قانونا و عرفا موظف به انجام آنها است و یا به واسطه کمبود امکانات و تاسیسات ضروری در قیاس با رشد جمعیت و نیازها، آن بخش از مزد و حقوق بگیران و اقشار کم درآمد که هنوز مشمول نوعی بیمه و تامین های اجتماعی محسوب می شوند نیز به هیچ وجه از خدمات و حمایت های کافی برخوردار نمی شوند و کمیت و کیفیت این گونه خدمات اجتماعی نیز مرتبا کاهش می یابد.

اما تاسیس وزارتخانه جدید «رفاه و تامین اجتماعی» بر پایه آنچه که مسئولان دولتی می گویند در جهت ایجاد یک «نظام جامع تامین اجتماعی» است. سابقه بحث مربوط به این «نظام جامع» به برنامه های اقتصادی اول و دوم جمهوری اسلامی و دوران ریاست رفسنجانی بر می گردد. در اینجا مجال بررسی سوابق و مقاصد این امر نیست و تنها می توان اجمالا اشاره کرد که پس از طرح و آغاز اجرای سیاست معروف «تعدیل اقتصادی» کاهش هزینه ها و خدمات اجتماعی دولت به طور کلی و کاهش و یا حذف یارانه ها (سوبسیدها) به طور ویژه، یکی از محورهای اصلی آن سیاست بوده و هست. بر این اساس اقشار فزاینده ای از کارگران، دهقانان، بیکاران و تهیدستان که توان «انطباق» خود با تبعات تعدیل اقتصادی و یا «قابلیت» کار و اشتغال را ندارند تحت عنوان کلی «اقشار آسیب پذیر» (از جمله اصطلاحاتی که از بانک جهانی برخاسته و در بطن حوزه های علمی و مراکز حکومتی جمهوری اسلامی جای گرفته) طبقه بندی می شوند تا بعدا و در صورت فراهم شدن امکانات زیر «چتر حمایتی» قرار گرفته و از کمک هایی مانند «صدقه» بهره مند شوند. هدف اصلی از بحث ها و طرح های «نظام جامع» بر خلاف عنوان آن، نه گسترش تامین اجتماعی بلکه محدودتر کردن آن و حذف «نان خورهای اضافی» بوده است.

در دوره ریاست جمهوری خاتمی نیز این طرح ها - که در برنامه سوم اقتصادی نیز گنجانده شده بود- همچنان مورد بحث و کشمکش دستجات حکومتی بود. تا سرانجام، مجلس ششم، در آخرین هفته های حیات خود طرحی را با عنوان لایحه «ساختار نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی کشور» از تصویب گذراند که در نهایت به تأیید شورای نگهبان رژیم نیز رسید. این قانون که به همراه شعارها و کلی گویی های مرسوم، همان قصد واقعی حذف یارانه ها تحت پوشش «هدموند کردن یارانه ها» را دنبال می کند در واقع چیز تازه ای در بر ندارد و تنها تازگی آن تاسیس وزارتخانه ای جدید با عنوانی غلط انداز است. ولی آنچه مورد کشمکش جناح های حکومتی که عمدتا در پیشبرد سیاست اقتصادی جاری همدستان و همراهان در این زمینه بوده چیز دیگری بود.

گذشته از این که دولت خاتمی و مجلس طرفدار آن می خواستند تهیه و تصویب این قانون و ایجاد وزارت «رفاه و تامین اجتماعی» را به منزله حربه ای تبلیغاتی مورد استفاده قرار دهند خواست عمده آنها این بود که از این طریق برخی از نهادها و ارگان های حکومتی را که خارج از حیطه عمل و اختیار دولت هستند، به نحوی زیر کنترل و نظارت آن در آورند. تعدد و پراکندگی مراکز و موسسات مربوط به بیمه و بازنشستگی و تامین های اجتماعی حتی در بین وزارت خانه ها و سازمان های دولتی در دوره رژیم پیشین هم وجود داشته ولی با ایجاد نهادهای موازی و بنیادهای گوناگون در دوران حکومت اسلامی این پراکندگی افزونتر و ملوک الطوائفی رایج در این عرصه هم حاکم شده است. در حال حاضر بیش از ۲۸ سازمان، نهاد، موسسه و یا صندوق در این زمینه وجود دارند که غالب آنها هم به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم از بودجه دولتی هم بهره مند می شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

کاملاً دولتی و بوروکراتیک، دور از انتظار نیست که اندوخته های این سازمان هم، بیش از پیش، در معرض دست اندازی، حیف و میل و خاصه خرجی های رایج در جمهوری اسلامی، قرار بگیرد.

یاد آلبرت سهراییان گرامی باد

آلبرت سهراییان، عضو کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، زندانی سیاسی و مقاوم زمان شاه، انسان آزاده و از فعالین سخت کوش جنبش کارگری، پس از چند سال ابتلا به بیماری سرطان، در بامداد روز شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۳، برابر با ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۴ از میان ما رفت و ما را با اندوهی بسیار، تنها گذاشت.

آلبرت سهراییان یکی از فعالین پرسابقه جنبش سندیکایی بود که در ارتباط با گروه «ساکا» در زمان شاه دستگیر شد. مقاومت و ایستادگی او در آن سال های سخت در برابر شکنجه گران ساواک و روحیه شاد و چهره همیشه خندان و سرشار از زندگی او برای هم بندان جوان اش امیدآفرین بود. او پس از آزادی از زندان، فعالیت های سیاسی اش را پی گرفت و در ارتباط با جنبش کارگری و درسنگر این جنبش مبارزه اش را ادامه داد. سیاست های سرکوبگرانه و خفقان حاکم بر میهنمان او را به خروج اجباری از کشور واداشت. در سال های تبعید کوشید به سهم خود صدای جنبش کارگری ایران را بازتاباند. وحدت طلبی یکی از خصائل برجسته اش بود. او می کوشید صداهای وحدت طلبانه را پرتنین کند و در آرزوی فشردن صفوف وحدت نیروهای آزادیخواه و چپ می زیست.

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران با اندوه فراوان از دست رفتن آلبرت را به خانواده گرامی او، مبارزان و یاران و هم زنجیران او و به کمیته مرکزی و تمامی اعضای سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) صمیمانه تسلیت می گوید.

یادش گرامی باد!

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

۲۴ شهریور ۱۳۸۳

۱۴ سپتامبر ۲۰۰۴

باقی می ماند، و یا چیزی که از به اصطلاح «ساختار نظام جامع» برجای می ماند، فقط سازمان تامین اجتماعی و سازمان بهزیستی و چند سازمان و یا صندوق بیمه و بازنشستگی مربوط به کارمندان دولت است. در واقع، در این میان، سازمان تامین اجتماعی وجه المصالحه دعوی دستجات حکومتی در این عرصه، و مبنای تشکیل وزارتخانه جدید واقع شده است، به طوری که رئیس همین سازمان هم به عنوان متولی این وزارتخانه معرفی و تایید گردیده است، بدون آن که صاحبان اصلی این سازمان، یعنی کارگران بیمه شده و خانواده هایشان، حق تصمیم گیری و یا حتی فرصت و امکان اظهارنظری درباره آن داشته باشند. «خانه کارگر» رژیم، مخالف واگذاری سازمان تامین اجتماعی به وزارت جدید بود. لکن این مخالفت کاملاً خودغرضانه بوده است، زیرا که گردانندگان این ارگان حکومتی، از سال ها پیش و حتی قبل از طرح شدن بحث و جدل های مربوط به «نظام جامع»، درصدد کسب کنترل انحصاری خویش بر آن سازمان بودند.

سازمان تامین اجتماعی، که از حیث منابع و تعداد بیمه شدگان بزرگترین موسسه بیمه های اجتماعی کشور محسوب می شود، نهادی است عمومی (و نه دولتی یا خصوصی) که ذخایر آن از محل کسر و گردآوری بخشی از دستمزد و حقوق اندک کارگران، طی سالیان طولانی، فراهم آمده است. این سازمان در حال حاضر هم به دلایل مختلف، که فرصت پرداختن به آنها در اینجا نیست، از پاسخگویی به نیازهای بیمه شدگان ناتوان مانده است و مسلماً، با رشد نیازها و افزایش تعداد بازنشستگان در سالهای آتی، مشکلات و نارسایی های آن نیز تشدید خواهد شد. در این میان، دولت نه تنها کمکی در جهت بهبود وضعیت سازمان تامین اجتماعی نکرده، بلکه، برعکس، از بازپرداخت حجم عظیم بدهی های خود به این سازمان نیز (که به دلیل خودداری از پرداخت ۳ درصد حق بیمه مقرر سهم دولت، انباشته شده) امتناع کرده و، در مواردی، حتی به دست اندازی به منابع مالی آن مبادرت نموده است. با تشکیل وزارت جدید تحت لوای «نظام جامع»، و تبدیل شدن هرچه بیشتر سازمان تامین اجتماعی به نهادی

علاوه بر سازمان تامین اجتماعی و سازمان بهزیستی، کمیته امداد امام خمینی، بنیاد مستضعفان و جانبازان، و بنیاد شهید مهمترین آنها به حساب می آیند. کمیته امداد که علاوه بر جمع آوری و استفاده از کمک های مردمی هر سال بودجه کلانی را هم از دولت دریافت می کند عملاً به جز رهبر رژیم خود را در برابر هیچ نهاد دیگری پاسخگو نمی داند. این نهاد گذشته از عملکرد خود در مورد صدقه دهی و گدا پروری اساساً به عنوان یک ارگان سیاسی - مذهبی برای رای جمع کنی، تربیت جیره بگیر و سازماندهی تظاهرات فرمایشی و نظایر اینها عمل می کند.

طبعاً کاهش تعدد و پراکندگی در میان سازمان ها و نهادهای گوناگون مدعی حمایت و تامین اجتماعی، اعمال کنترل و نظارت بر آنها (حتی در همان سطح موسسات دولتی) و ایجاد حداقل هماهنگی در میان آنها، می توانست تا اندازه ای از دوباره کاری، تداخل وظایف و لوژ شدن مسئولیت ها و یا حیف و میل بیشتر منابع، جلوگیری کند. اما نه تنها ارگان های تحت نظر رهبر رژیم از گردن نهادن به تمرکز و هماهنگی و پذیرش نظارت دولت سرباز زدند بلکه، نهایتاً، خود دولت هم کوتاه آمد و استقلال عمل و یا، در واقع، عملکرد بی حساب و کتاب آنها را به رسمیت شناخت. بنابراین، لایحه ای هم که با عنوان «ساختار نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی کشور» نهایتاً تنظیم و تصویب و تایید گردید، در اساس با این توافق و تبنانی جناح های رقیب حکومتی صورت گرفت که دولت و یا وزارت تازه تاسیس از مداخله در امور نهادهای مذکور پرهیز نماید. علاوه بر همه تمهیداتی که بدین منظور در متن لایحه گنجانده شده بود، این «اصلاحیه» هم با پافشاری شورای نگهبان در آن قید شد که «اعمال این قانون در ارتباط با کمیته امداد امام خمینی و همچنین امور مرتبط با نیروهای مسلح، منوط به تایید مقام معظم رهبری می باشد».

با کنار گذاشته شدن «کمیته امداد» و «بنیاد» ها و همچنین نهادهای بیمه و بازنشستگی ارتش، سپاه و نیروهای انتظامی، از هرگونه کنترل و نظارت واقعی و عملی وزارت «رفاه و تامین اجتماعی» رژیم، آنچه تحت نظارت این وزارتخانه

بهای جهانی نفت و درآمدهای نفتی ایران

بهنام

تلاش برای بازپس گیری و یا توزیع مجدد غنائم مذکور، صاحب این شرکت را به زندان انداخته و ۷ میلیارد دلار، به عنوان مالیات معوقه و جریمه، از آن مطالبه کرده است. در هر حال، جدا از انگیزه ها و نتایج این دعوا، کشمکش های جاری پیرامون آن، باعث تلاطم بیشتر در بازار جهانی نفت شده است.

این ابهامات و تلاطمات غالباً سیاسی و اجتماعی، به نوبه خود، زمینه را برای بورس بازی بیشتر در بازارهای نفت فراهم ساخته است. هرچند که دلالتی و بورس بازی، به عنوان جز لاینفکی از نظام سرمایه داری، در این بازار نیز مثل غالب بازارهای دیگر، همواره رواج داشته است، ولی شرایط حاکم بر معاملات نفت در این دوره، موجب جلب حجم عظیم تری از «سرمایه های سرگردان» بدین بازار شده و در نتیجه، به داغ شدن هرچه بیشتر بازار و صعود سریعتر قیمت ها کمک کرده است. در این میان، شرکت های بزرگ نفتی هم که هم از «آخر» (استخراج و تولید نفت) و هم از «توبره» (پالایش و توزیع فرآورده ها) تغذیه می کنند، به سودهای کلان تری دست یافته اند. به عنوان مثال، سود خالص کمپانی نفتی «توتال» در سه ماهه دوم سال جاری ۳۰ درصد، و طی ششماهه اول سال ۸ درصد، بالا رفته است.

هرگاه، چنان که بعضی از کارشناسان بازارهای نفتی برآورد می کنند، بین ۵ تا ۸ دلار از افزایش بهای نفت در این دوره ناشی از مجموعه عوامل مقطعی بوده است، بخش عمده دیگری از صعود قیمت نفت را نیز باید در عوامل ساختاری جستجو کرد.

در میان مهمترین عوامل موثر در این زمینه، نخست باید از افزایش تقاضای جهانی نفت نام برد. پس از دوره ای رکود، نیاز اقتصاد جهانی به نفت، طی ۵ سال گذشته، افزون تر گشته است. برپایه برآورد «آژانس بین المللی انرژی» تقاضای نفت جهانی در سال جاری با ۳/۲ درصد رشد به بیش از ۸۱ میلیون بشکه در روز بالغ خواهد شد. آمریکا، که کماکان با مصرف حدود یک چهارم تولید نفت جهان

بازارهای جهانی از تداوم صدور نفت آنهاست. بدیهی ترین اینها، وضعیت کنونی کشور عراق است که همواره یکی از صادرکنندگان مهم نفت بوده است. پس از لشکرکشی آمریکا و توقف چند ماهه تولید آن، باری دیگر استخراج و صدور نفت (در سطح ۱/۸ میلیون بشکه در روز تولید، و ۱/۴ میلیون بشکه در روز صادرات) از سرگرفته شده است. لکن تولید نفت این کشور شدیداً وابسته به شرایط جنگی و اغتشاش سیاسی حاکم بر آنست، بطوری که عملیات نظامی و انفجاری می تواند تولیدات نفتی عراق را به شدت کاهش داده و یا عملاً متوقف کند. درونزوئلا، یکی دیگر از تولیدکنندگان مهم (با حجم تولید حدود ۲/۵ میلیون بشکه در روز) و یکی از تامین کنندگان بزرگ بازار آمریکا، ابهامات سیاسی در هفته های منتهی به ۱۵ اوت گذشته، یعنی موعد برگزاری فرمانروم در مورد برکناری و یا ابقای رئیس جمهوری این کشور، نیز موجبی برای برانگیختن حساسیت های بازار جهانی نفت بوده است. اگرچه این فرمانروم به پیروزی و ابقای «هوگو چاوز» منتهی شد ولی سایه دخالت های خارجی از جانب دولت آمریکا و تداوم اختلافات سیاسی و طبقاتی داخلی، همچنان بر سر این کشور سنگینی می کند. ادامه اعتراضات اجتماعی و بی ثباتی سیاسی در نیجریه، یکی دیگر از صادرکنندگان نفت هم، در بی ثباتی بازار جهانی در ماه های اخیر موثر بوده است.

اما عامل مقطعی دیگر در تشدید حساسیت و التهاب بازار بین المللی در این دوره، دعوای سیاسی - حقوقی میان دولت «پوتین» و بزرگترین کمپانی نفتی خصوصی روسیه «یوکس» بوده است. این شرکت که به تنهایی روزانه ۱/۷ میلیون بشکه نفت تولید و بخش اعظم آن را صادر می کند، یکی از «غنائم» دوران چپاولگری های «یلتسین» و وابستگان اوست که در جریان خصوصی سازی منابع و موسسات نفتی عظیم روسیه، به ثمن بخش ۳۵۰ میلیون دلار به «میخائیل خودورکوسکی» و شرکایش واگذار گردید. دولت پوتین در

افزایش شدید بهای نفت طی هفته های گذشته، و نزدیک شدن آن به مرز نمادین ۵۰ دلار برای هر بشکه، در بازار نیویورک، در روزهای اخیر، باری دیگر به بحث های مربوط به وقوع یک «شوک نفتی» دیگر در اقتصاد جهانی، در رسانه های بین المللی دامن زده است. پس از بحران شدید سال های ۷۴-۱۹۷۳ که به «شوک نفتی» موسوم، و عامل عمده بحران اقتصاد جهانی قلمداد گردید، یک بار در دوره انقلاب بهمن ایران (سال های ۸۰-۱۹۷۹) و بار دیگر بعد از حمله رژیم صدام به کویت، در پاییز ۱۹۹۰، قیمت جهانی نفت از مرز ۴۰ دلار برای هر بشکه فراتر رفته بود. اما بهای هر بشکه نفت معیار «برنت» (دریای شمال) که در پی نوسانات بسیار طی دهه ۱۹۹۰ میلادی، به حدود ۲۰ دلار در آغاز سال ۲۰۰۲ رسیده، و در طول سال ۲۰۰۳ نیز در حول ۳۰ دلار نوسان کرده بود، از ابتدای سال جاری میلادی، و خصوصاً در دوماهه اخیر، سریعاً رو به افزایش گذاشته و با عبور از سطح ۴۴ دلار، رکورد تازه ای را برجای گذاشت.

بررسی دقیق تر عوامل صعود بهای نفت در حال حاضر، در واقع، تصویری از شرایط حاکم بر اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان امروز را ترسیم می کند. این بررسی نشان می دهد که روند صعودی کنونی نه ناشی از تصمیم و تبانی تولیدکنندگان، و بویژه «اوپک»، است و نه صرفاً از نیاز فزاینده و یا افزایش تقاضای مصرف کنندگان به «طلای سیاه» برمی خیزد. به علاوه، این بررسی، از لحاظ تاثیرگذاری نوسانات قیمت جهانی بر درآمدهای نفتی ایران، که کماکان بندگان اقتصادیش به صدور نفت خام بسته است، نیز لازم و حائز اهمیت است.

افزایش سریع قیمت نفت در بازارهای جهانی، در وضعیت فعلی، از دو رشته علل و عوامل فصلی یا مقطعی و ساختاری سرچشمه می گیرد. از جمله عوامل مقطعی، ابهامات و اختلافات سیاسی و اجتماعی در برخی از کشورهای صادرکننده نفت و، نتیجتاً، نگرانی

براین ذخایر و ، نهایتا ، اعمال کنترل بیشتر بر منطقه و بازاری جهانی نفت بوده است. به رغم مشکلات و موانع بسیاری که امروزه گریبانگیر اشغالگران عراق شده است ، دولت آمریکا از مقصود اصلی خود دست برنداشته و آن را به شیوه های گوناگون دنبال می کند. قابل توجه است که جدا از پیوندهای پنهان و آشکار و دیرین جرج بوش پدر و پسر با انحصارات نفتی ، یکی از برنامه های مقطعی جرج بوش پسر این بوده که پس از « فتح » عراق و راه اندازی دوباره تاسیسات نفتی آن ، باسرا زیر ساختن نفت عراق (و همچنین نفت عربستان ، با همدستی رژیم حاکم بر این کشور) به بازارها ، بهای آن را طی ماه های مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا ، به سطح نسبتا نازلی برساند و ، از این طریق ، اندکی از غنائم « فتوحات » خود در عراق را نیز نصیب مصرف کنندگان آمریکایی بنماید. اما ، همان طور که مشاهده می شود ، این نقشه اکنون وارونه شده و حتی بهای فرآورده های نفتی برای آمریکایی ها (به واسطه پایین بودن میزان عوارض و مالیات این گونه فرآورده ها در این کشور) بطور نسبی بیش از هر جای دیگر بالا رفته است ! در این باره کاربه جایی رسیده که رفسنجانی هم ، در خطبه های نماز جمعه تهران ، جرج بوش را مورد سرزنش و انتقاد قرار داده که سیاست های خود وی باعث بالارفتن این چینی قیمت نفت شده است !

در بررسی علل و عوامل افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی ، طبعاً ، از تبعات و عواقب آن نیز سخن به میان می آید. تردیدی نیست که بالارفتن سریع و شدید قیمت نفت ، تأثیرات منفی بر رشد اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری برجای می گذارد و برجوامه در حال توسعه واردکننده نفت نیز ، که غالباً با مشکلات تراز پرداختها مواجهند ، فشارهای مضاعفی وارد می آورد. اما ، چنان که تجربه بحران دهه ۱۹۷۰ ، که طی آن همه مشکلات و تناقضات درونی نظام سرمایه داری جهانی نیز به حساب « شوک نفتی » نوشته و « تقصیر » همه نابسامانی های اقتصادی موجود به گردن « اوپک » انداخته شد ، هم بروشنی نشان داده است ، غالب بررسی ها و تحلیلهای رسانه های بین المللی درباره تأثیرات منفی افزایش بهای نفت ، با اغراق و مبالغه بسیار و فرافکنی های مرسوم همراه بوده و ، به علاوه ، کمتر سخنی از اثرات مثبت آن در میان است.

شامل ۲۶ میلیون بشکه سهمیه ده کشور عضو اوپک ، بعلاوه ۲ میلیون بشکه تولید عراق و ۲ میلیون بشکه در روز هم ظرفیت مازاد موجود (رسید. عربستان ، درواقع ، شیرهای نفت خود را باز کرده و حداکثر ممکن تولیدات خود را روانه بازارهای جهانی ساخت... با اینهمه ، چنان که دیدیم ، التهاب بازارهای بین المللی نفت فروکش نکرد و بهای « طلای سیاه » هم ، در این فصل که معمولاً مصادف با رکود و ثبات نسبی بازار است ، اوج بیسابقه ای یافت. در اینجا باید اشاره کرد که ساختار موجود پالایش و فرآوری نفت نیز ، در بالارفتن بهای نفت در این دوره ؛ مزید بر علت بوده است. با توجه به تنوع فراوان فرآورده های نفتی (وبویژه تنوع ترکیبات بنزین) در کشورهای عمده مصرف کننده ، پالایشگاه ها و تاسیسات فرآوری و توزیع ، متناسب با روند تقاضا گسترش پیدا نکرده است و به همین جهت نیز ، اختلالات اندکی در جریان تولید و یا توزیع بلافاصله در بهای این فرآورده ها در بازار بازتاب یافته و به نوبه خود موجب تشدید روند صعودی قیمت ها و مالا قیمت نفت خام می شوند. علاوه بر این ، سیاستهای متفاوت و یا بعضاً متناقض دولت آمریکا و یا برخی از موسسات نفتی آن کشور در مورد بازسازی و ترمیم ذخایر فرآورده ها و نفت خام و یا ، برعکس ، بهره گیری از ذخیره انبارهای فوق در وضعیت فعلی ، بر بازار ملتهب جهانی هم تأثیرگذار بوده است. به طوری که مثلاً انتشار اخبار مربوط به کاهش احتمالی آن ذخایر نیز واکنش سریع فروشندگان ، خریداران و دلالتان بازارهای بین المللی را به دنبال داشته است. همچنین باید افزود که مشکلات فعلی تولید و صدور نفت عراق ، تنها به عنوان یک عامل مقطعی در بازار جهانی عمل نمی کند بلکه ، فراتر از آن ، وضعیت نامعلوم این کشور در پیوند با جغرافیای سیاسی در حال دگرگونی منطقه ، با سطح تولید و عرضه جهانی نفت در سالهای آتی نیز ارتباط می یابد. عراق با برخورداری از حدود ۱۱ درصد ذخایر شناخته شده نفت در جهان ، دومین سرزمین نفت خیز ، پس از عربستان ، محسوب می شود. چگونگی کنترل ، بهره برداری و صدور این منابع عظیم ، همچنان یکی از مجهولات سیاسی و اقتصادی مهم معادلات نفت در سطح بین المللی است. چنان که پیداست ، یکی از مقاصد اصلی لشکرکشی و اشغال عراق به وسیله دولت آمریکا و متحدانش ، چنگ اندازی

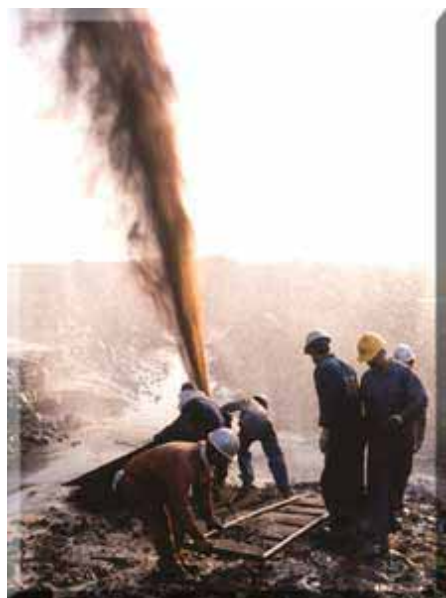
عمده ترین مصرف کننده محسوب می شود ، بازهم نیازمند واردات نفت بیشتر است. چین ، به عنوان دومین مصرف کننده جهان ، سالانه به حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار بشکه در روز نفت اضافی احتیاج دارد. طبق تخمین دولت چین ، مصرف امسال نفت در این کشور ده درصد بالاتر از میزان سال پیش خواهد بود.

هرچند که عرضه جهانی نفت ، یعنی اکتشاف ، استخراج و ایجاد ظرفیت های تازه تولیدی و یا بازسازی و ترمیم ظرفیت های موجود ، به دلایل گوناگون و از جمله به دلیل سقوط و یا ثبات نسبی بهای نفت طی دوره های طولانی ، متناسب با رشد تقاضا ، توسعه نیافته است ، لکن تولید نفت در حال حاضر می تواند پاسخگوی تقاضای جاری باشد و « کمبود » ی در عمل وجود ندارد. آنچه که درواقع موجب نارسایی عرضه نسبت به تقاضا و نتیجتاً روند صعودی قیمت ها شده است ، کمبود « ظرفیت مازاد » نفت در سطح جهانی است. روشن است که افزایش عرضه و یا ایجاد ظرفیت اضافی تولید نفت نیز ، مانند دیگر مواد اولیه خام ، و برخلاف محصولات صنعتی ، نیازمند مدت زمان طولانی تری است و از این رو ، کاهش ظرفیت تولیدی مازاد هم می تواند ، در پی بروز عوامل مقطعی و یا حوادث غیرمترقبه ، فشار بیشتری را برای بالا بردن قیمت های جهانی ایجاد نماید.

اوپک که در حال حاضر حدود ۳۵ درصد عرضه جهانی نفت را تامین می کند ، سالها به عنوان « سوپاپ اطمینان » بازار جهانی عمل کرده و ، در غالب موارد ، با بهره برداری از ظرفیت مازاد و افزایش سریع تولید خود به تثبیت قیمت در بازارهای بین المللی کمک کرده است. اکنون هم این سازمان از یک تا یک ونیم میلیون بشکه در روز ظرفیت اضافی برخوردار است که بخش عمده آن هم در اختیار عربستان است ، لکن استفاده از این ظرفیت نیز تکافوی تقاضاهای جاری (اعم از تقاضای واقعی و کاذب و یا بورس بازی) را نکرده و مانع از روند صعودی قیمتها نشده است.

باتشدید سیر صعودی بهای نفت در هفته های گذشته ، اوپک نه تنها از کاهش و یا تثبیت سطح تولید خود اجتناب کرد بلکه تمامی ظرفیت خود را برای پاسخگویی به بازار به کار گرفت. به گفته رئیس اوپک ، میزان تولید این سازمان در اواخر مرداد (اواسط اوت) به سطح کم سابقه ۳۰ میلیون بشکه در روز (

می گیرد، اطلاعات روشنی در زمینه حجم آنها و یا بهایی که عملاً به خزانه دولت واریز می شود وجود ندارد و فقط همین اندازه آشکار است که این قبیل معاملات، بیش از پیش، در اختیار «آقازاده ها» و یا نهادهایی مانند «بنیادمستضعفان» قرار گرفته است. در کنار همه اینها، «حق کمیسیون» نیز که در قراردادهای کوتاه یا بلندمدت بین خریداران و فروشندگان ردوبدل می شود، رایج است که محاسبه درآمد واقعی حاصله از صدور یک بشکه نفت خام را دشوار می سازد... در هرحال، براساس برآورد منابع خارجی، متوسط بهای هر بشکه نفت صادراتی ایران در سال های ۲۰۰۳/۲۰۰۰ میلادی (۸۲-۱۳۷۹) بین ۲۱ و ۲۵ دلار و حداکثر ۲۵/۲ دلار بوده است. در برآوردهای بودجه دولت برای سال ۱۳۸۳ نیز قیمت فروش هر بشکه نفت ۲۲ دلار در نظر گرفته شده است. درآمدهای نفتی ایران (درآمدهای حاصل از صدور نفت خام، گاز و فرآورده های نفتی) در سالهای ۸۲-۱۳۷۹ به ترتیب ۲۴، ۲۰، ۲۲ و ۲۳ میلیارد دلار بوده است. برای سال ۱۳۸۳ نیز، در بودجه دولت، رقمی معادل ۱۸ میلیارد دلار گنجانده شده است که مسلماً بیشتر از این میزان خواهد بود.



بسیار اندک است. هرچند که رژیم جمهوری اسلامی، بنا به سیاستهای اعلام شده و تجربه عملکرد خود آن، هیچ مشکل و محذور خاصی از نظر استخراج و صدور هر چه بیشتر نفت خام، برای کسب درآمدهای افزونتر، ندارد اما سومدیریتها، کشمکش های درونی جناحی و بانندی، کمبود سرمایه گذاریهای ضروری برای بازسازی ذخایر موجود و یا بهره برداری از منابع جدید و یا نقل وانتقال نفت، و...، باعث محدود ماندن ظرفیت تولیدی شده است. بیشترین حجم تولید نفت ایران در سالهای اخیر، حدود ۲/۷ میلیون بشکه در روز (در سال ۱۳۷۹) بوده است. مسئولان رژیم بارها برنامه های خود را برای بالابردن ظرفیت تولید روزانه به حدود ۴/۵ میلیون بشکه اعلام کرده اند ولی به دلایل فوق در این کار، تاکنون، ناکام مانده اند.

از این حجم تولید، نزدیک به ۱/۵ میلیون بشکه در روز به مصرف داخلی اختصاص می یابد و مابقی صادر می شود. بدین ترتیب، ظرفیت فعلی صادراتی کشور، به طور متوسط، حدود ۲/۲ میلیون و حداکثر ۲/۵ میلیون بشکه در روز است. یعنی اگر اوپک، فارغ از سهمیه های تعیین شده اعضا، همانند امروز، «چراغ سبز» صدور هرچه افزونتر به بازارهای جهانی را هم روشن کند، ایران عملاً امکان صادرات بیش از این مقدار را ندارد. وانگهی، مصرف داخلی هم مرتباً افزایش می یابد و هرگاه ظرفیت تولیدی به تناسب آن توسعه نیابد، حجم صادرات می تواند روندی نزولی پیدا کند.

اما درباره بهای نفت صادراتی ایران باید اشاره کرد که اولاً، این قیمت (برحسب نوع سبک و سنگین و یا ترکیبات نفت) معمولاً تا حدود ۵ دلار برای هر بشکه، کمتر از قیمت معیار «برنت» است. ثانیاً بهای نفت در قراردادهای بلندمدت فروش نفت، غالباً به طریقی محاسبه و معمول می شود که نوسانات جاری قیمتتها در بازارهای جهانی را عیناً منعکس نمی کند. در قراردادهای صادراتی و بویژه قراردادهای از نوع «بیع متقابل» که رژیم حاکم با خریداران و شرکتهای خارجی بسته است، این پیچیدگی و اختفا در محاسبه بهای نفت مورد معامله بیشتر شده و عملاً هیچ گونه اطلاعات کامل و دقیقی راجع به این قراردادهای در اختیار مردم گذاشته نمی شود. در مورد معاملات فروش «تک محموله ای» نفت نیز، که معمولاً برپایه بهای روز صورت

بالا رفتن بهای فرآورده های نفتی می تواند باعث صرفه جویی بیشتر در مصرف آنها و، نتیجتاً، آلودگی کمتر محیط زیست شده و، همچنین، تلاش های معطوف به بهره گیری از منابع انرژی سالم و پایان ناپذیر به جای نفت، و نیز حتی انگیزه های اکتشاف و استخراج ذخایر جدید نفت را تشدید و تقویت نماید.

اما بهای جاری نفت، حتی امروزه که به سطح ۴۰ تا ۵۰ دلار برای هر بشکه رسیده است، هنوز بیانگر این واقعیت است که گردش چرخ های اقتصاد جهانی کماکان متکی و وابسته به نفت ارزان است، و این که، افزایش اخیر قیمت جهانی نفت، تنها بخشی از قدرت خرید از دست رفته کشورهای صادرکننده نفت را جبران می کند. بادر نظر گرفتن نرخ تورم جهانی (وبویژه نرخ تورم کالاهای وارداتی صادرکنندگان نفت) و با احتساب کاهش ارزش دلار (که هنوز واحد محاسبه و پرداخت ارزش نفت صادراتی است) در برابر ارزهای عمده دیگر، قدرت خرید واقعی کشورهای صادرکننده نفت، طی ۲۰-۲۵ سال گذشته، شدیداً افت کرده است (می توان به عنوان نمونه اشاره کرد که ارزش دلار در برابر یورو در دو سال اخیر بیش از ۲۰ درصد کاهش یافته است). برپایه ارزیابی برخی از کارشناسان اقتصادی، بهای واقعی نفت (برحسب دلار ثابت) در حال حاضر، نسبت به اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، نصف شده است. به عبارت دیگر، هرگاه قیمت واقعی نفت، بدون هیچگونه افزایش، در همان سطح حدود ۲۰ سال پیش باقی می ماند، بهای هر بشکه نفت در حال حاضر، به دلار امروز، بایستی بالغ بر ۹۰ دلار می بود.

در ادامه بررسی پیامدهای افزایش اخیر در قیمتتهای جهانی نفت، از لحاظ تاثیر آن بر درآمدهای نفتی ایران، می توان به طور کلی اشاره کرد که این تاثیرات، به دلایل مختلف، در کوتاه مدت، محدود خواهد بود. اگر بهای نفت، در سطح کنونی آن، برای مدتی تثبیت و حفظ شود، می توان پیش بینی کرد که گشایش چشمگیری در درآمدهای ارزی حاصل از صدور نفت پدید آید. چگونگی مصرف این درآمدها توسط رژیم حاکم نیز خود بحث دیگریست که در اینجا نمی گنجد.

پیش از هرچیز باید یادآور شد که ظرفیت تولیدی بالفعل نفت کشور محدود است و، از این رو، امکان افزایش سریع تولید به منظور بهره گیری بیشتر از بازار پررونق جهانی نیز،

مبارزه پرستاران کشور در راه تحقق خواسته هایشان

کمیسیون کارگری سازمان اتحادفداییان
خلق ایران

مبارزات نیروهای اجتماعی در ایران برای دست یابی به مطالبات صنفی، سیاسی و اجتماعی خود هر روز با تشدید ورشکستگی نظام اسلامی ابعاد گسترده تری می یابد. در این میان مبارزات روبه افزایش کارگران با ماهانه صدها حرکت اعتراضی و معلمان و دانشجویان می رود تا به منافع مشترک تمامی مزدبگیران و پاسخ گویی به این نیاز جدی که اقدام مشترک و هماهنگ تمامی نیروهای اجتماعی برای رسیدن به حقوق خود است چهره ای دیگر بخشد.

در میان مبارزات مزدبگیران جامعه، حرکات تداوم یافته معلمان و فرهنگیان کشور و پرستاران با ایستادگی بر خواسته هایشان، در چندماه گذشته انعکاس گسترده ای در جامعه داشته و در عمل نشان از مبارزه ای آگاهانه و مستقل برای تحقق خواسته های حق طلبانه آنها دارد. با وجود آن که این مبارزات همچنان از پراکندگی رنج می برند اما تجربه عملی فعالین جنبش های اجتماعی، آنها را هر چه بیشتر به این درک می رساند که جز مبارزه ای متحد و مستقل راه دیگری برای رسیدن به مطالباتشان وجود ندارد.

در این مطلب تلاش خواهیم کرد تا با تمرکز بیشتر بر مبارزات و خواسته های پرستاران انتقال دهنده تجربه آنها باشیم.

فاصله میان تعداد پرستاران و نیاز واقعی جامعه

بر اساس استانداردهای بین المللی و شناخته شده باید به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر، حداقل سه پرستار وجود داشته باشد. این تناسب در کشور ما با جمعیتی بیش از ۷۰ میلیون نفر قاعدتا باید ۲۱۰ هزار پرستار را در کادر درمانی خود جذب کرده باشد، درحالی که

امروز فقط ۶۰ هزار پرستار در بیمارستان های دولتی و ۴۰ هزار نفر در مراکز خصوصی به کار اشتغال دارند که در مجموع حداکثر ۱۰۰ هزار نیروی پرستار در کشور را تشکیل می دهند. یعنی با توجه به جمعیت کشور، جامعه حداقل به ۱۱۰ هزار نیروی پرستار دیگر احتیاج دارد. اولین نتیجه طبیعی از تفاوت فاحش میان نیاز جامعه و تعداد شاغلین به این کار، فشار وحشتناکی است که متوجه پرستاران شاغل در کار می شود. لازم به یادآوریست که به دلیل کارپرمسئولیتی که در مقابل این قشر زحمتکش قرار گرفته اخیرا این استاندارد بین المللی در کشورهای پیشرفته تغییر و به ۶ تا ۸ پرستار برای هر ۱۰۰۰ نفر رسیده است.

مطالبات فوری پرستاران

پرستاران کشور با طرح مطالبات فوری خود که شامل پرداخت حق کارانه از شش ماه گذشته تا به حال (طبق طرح کارانه، پزشکان ۶۵ درصد، دانشگاه ۵ درصد، بیمارستان ۱۰ درصد و سایر کارکنان، اعم از پرستاران، پرسنل آزمایشگاهی و داروخانه ها روی هم ۲۰ درصد از کل درآمد بیمارستان سهم دارند)، اختصاص ۲۰ میلیارد تومان بودجه فقط برای پرستاران (دولت خاتمی در سال گذشته از اختصاص ۲۰۰ میلیارد ریال به جامعه ی پرستاری خبر داده بود، ولی وزارت بهداشت این بودجه را برای کارکنان وزارتخانه در نظر گرفت و در عمل به هر پرستار تنها ۵۰۰۰ تومان پرداخت کردند)، پرداخت بن های سالانه ۶۰ هزار تومانی، در اختیار قرار دادن لباس و امکانات پیش گیرانه در مقابل بیماری های مسری برای پرستاران، افزایش پایه حقوق پرستاران، مخالفت با خصوصی سازی بیمارستان ها، متوقف کردن تبعیض بین پرستاران بیمارستان های تامین اجتماعی و سایر پرستاران از سوی وزارت بهداشت، مستثنی کردن قانون استخدام کادر پرستاری از قانون استخدامی کشور، توقف اجرای ماده ۱۹۲ (ماده ۱۹۲ قانون برنامه سوم توسعه، مبنی بر خصوصی سازی کادر پرستاری)، محاسبه ی پرستاری در ردیف مشاغل سخت و زیان آور در تمام سطوح دولتی و غیردولتی، تأمین نیروی پرستار برابربانای جامعه (در حال حاضر سالانه تنها حدود ۷۰۰۰ نفر در رشته پرستاری فارغ التحصیل می گردند)، تقلیل ساعت کار از ۴۴ ساعت کار در هفته به ۴۰ ساعت، به حساب آوردن عنوان کارشناسی در احکام استخدامی و...، به اقدامات اعتراضی متنوعی دست زده و با صدور ده ها اطلاعیه افکار عمومی را از

روند مبارزات خود و امتناع مسئولین رژیم در رسیدگی به خواسته هایشان مطلع ساختند. برای نمونه، انجمن صنفی پرستاران در بیست و دوم اردیبهشت ماه امسال طی بیانیه ای مطالبات پرستاران را اینگونه فرموله می کند: تصحیح وضعیت طرح ناعادلانه کارانه، ترمیم وضعیت حقوقی و معیشتی پرستاران، ترمیم کمبود نیروی انسانی در بیمارستانها و مراکز پزشکی، توقف واگذاری خدمات پرستاری به شرکتهای خصوصی و مخالفت جدی با تصویب سختی کار پرستاران در بخش های خصوصی ...

افزایش حقوق

همانگونه که می دانیم شغل پرستاری با وجود آن که در تقسیم بندی جزو مشاغل سخت قرارداد اما درازای این کار بسیار سخت و پرمسئولیت و طاقت فرسا حقوق اندکی به پرستاران پرداخت می شود و آنها به زور قادرند که پاسخ گوی نیازهای اولیه معیشتی شان باشند و به همین جهت نیز آنها نیز مثل بسیاری از حقوق بگیران جامعه مجبورند که برای تأمین اولیه امکانات زندگی با وجود زیاد بودن ساعات کار و سختی آن، چندشیفتی نیز کارکنند. خستگی مضاعف و استرس دائمی، اولین اثرش را بر روی خود آنها باقی می گذارد و آنها را دچار افسردگی و پیری زودرس نموده و بر رابطه پرستاران با بیماران و همراهان مریض نیز تاثیر می گذارد. برای پرستار نه ساعت غذا به عنوان یک امکان کوچک برای تمدید انرژی و نه اضافه کاری معنایی ندارد. طرح کارانه و پاداش بیشتر برای این قشر حقوق بگیر به رویا می ماند. این شرایط نامناسب کاری بویژه در بیمارستان های دولتی و یا تحت پوشش بیمه های اجتماعی وحشتناک تر بوده و تبعیض در این رشته کاری با توجه به آن که کجا استخدام شده ای آن قدر به چشم می خورد که یکسان سازی حقوق بدون توجه به محل استخدام از جمله خواست هایی است که در مطالبات پرستاران مرتباً تکرار می گردد. برای نمونه پرستاری که در شرکت نفت کار می کند ۴۰۰



وزارت بهداشت به عنوان طراح خصوصی سازی شغل پرستاری در بیمارستان‌ها، علاوه بر این که امنیت شغلی را در این حرفه خدشه دار کرده، سلامت جامعه را نیز در معرض تجارت و سودآوری قرار داده است. خصوصی سازی بیمارستان‌ها و سپردن پرستاران به قراردادهای کوتاه مدت و حتی پیمانی، آینده‌ای متزلزل را برای پرستاران تصویر می‌کند؛ چراکه با آنان نیز هم‌چون کارگران فصلی رفتار خواهد شد.

با وجود آن که در قانون کذایی کار ایران، قرارداد موقت تنها مختص کارهای موقت است، اما سالهاست که دولت و سرمایه داران خصوصی برای کارهای مستمر هم از کارگران قراردادی بهره می‌گیرند تا هیچ تعهدی را نسبت به نیروی کار نپذیرند؛ این برخورد با نیروی کار صنعتی شاید تنها تضییع حقوق کارگر و خانواده او باشد که خود عواقب معینی را به جای گذارده و می‌گذارد، اما اثرات عدم اطمینان نیروهای کار خدماتی هم‌چون پرستاران مستقما به جامعه منعکس خواهد شد. با این حساب هدف از خصوصی سازی این حرفه چیزی جز سود و درآمد بیشتر نیست. سودی کوتاه مدت با دامنه‌ای وسیع از نا به سامانی های قابل پیش‌بینی درانتظار پرستاران و دیگر حقوق بگیران قراردادی می‌باشد. درواقع با خصوصی سازی های گسترده واحدهای درمانی کشور روحیه کادر پزشکی و بخصوص پرستاران کاملاً تضعیف شده و استثمار مضاعفی به آنها تحمیل شده است.

از جمله عواقب این خصوصی سازی جدا از ناامنی کار برای شاغلین، منجر به تعطیلی واحدهایی می‌گردد که به تعبیر سرمایه داران سوددهی لازم را ندارند. کوبیدن مجموعه های بیمارستانی و ساختن برج های ساختمانی با سوددهی بیشتر. همان بلایی که برسر اکثر واحدهای تولیدی و بخصوص واحدهای نساجی کشور آمده است.

واگذاری بیمارستان‌ها و مراکز درمانی به شرکت‌های خصوصی که هیچ‌گونه اطلاعاتی از بهداشت و مسایل درمانی ندارند، ابعاد بسیار گسترده ای یافته است. بخش ICU بیمارستان امام خمینی سال گذشته به یک شرکت خصوصی که رئیس آن سطح تحصیلات پایینی داشت، واگذار شد و امسال نیز با کارکنان آن تمدید قرارداد نشده است.

شرکت‌های خصوصی برای عقد قرار داد با بیمارستان‌ها مثل قارچ رشد کرده‌اند و ۹۰

محسوب شود. اما تبصره برای پرستاران سقف این رقم را به ۴۰۰۰ تومان می‌رساند.

شرایط محل کار

در بسیاری از بیمارستان های دولتی حتی دستکش در اختیار پرستاران گذاشته نمی‌شود و یا ملحفه برای بیماران کم است و وسایل ایمنی کمتری در دسترس پرستاران قرار دارد که همه این ها باعث می‌گردند که ضریب ایمنی پرستاران در مقابل بیماری ها پایین آمده و آنها در معرض خطر جدی قرارگیرند. بر اساس تحقیقات انجام شده ۶۵ تا ۷۵ درصد پرستاران با سابقه ۱۰ تا ۲۰ ساله دچار آسیب های اسکلتی نظیر کمردرد، دست درد و پادردهای شدید هستند. فعالیت پرستاران در بخش های مختلف نظیر بخش جراحات ناشی از سوختگی سبب شده که این پرستاران از لحاظ تغذیه دچار مشکل شوند و بسیاری از آنها به علت اینکه روزانه با تعداد زیادی از دست و پای سوخته شده مواجه می‌شوند از خوردن هر نوع گوشتی پرهیز می‌کنند. اغلب پرستاران دچار مرگ زودرس می‌شوند، به گونه ای که حتی نمی‌توانند از امکانات موجود در دوران بازنشستگی خود بهره ببرند.

شایع ترین بیماری های عفونی در میان پرستاران به ویژه پرستاران زن، عفونت های اداری است چون پرستاران در برخی از بیمارستانها حتی ابتدایی ترین لوازم پیشگیری از بیماریهای عفونی نظیر صابون، مایع ضد عفونی کننده و دستکش محروم هستند. در اغلب بیمارستان ها غذای بیماران با غذای پرستارانی که مجبورند روزی ۱۸ ساعت کار کنند به یک مقدار است و این نمی‌تواند برای فعالیت های طولانی آنها کافی باشد. به علت اینکه در اغلب بخش های اورژانس بیمارستان ها از پرستاران مرد استفاده می‌شود در نتیجه شایع ترین عفونت ها در میان آنها عفونت هایی نظیر ایدز و هپاتیت است که بر اثر خون انتقال می‌یابد با وجود این متأسفانه امکاناتی نظیر عینک مخصوص که جز ابتدایی ترین وسایل بهداشتی است جز لوازم تزئینی محسوب می‌شود و در اختیار پرستاران قرار نمی‌گیرد. پرستاران به علت استفاده مکرر از صابون، اغلب دچار آلودگی های پوستی، عفونت های پوستی و خشکی پوست می‌شوند چرا که صابون های موجود از کیفیت خوبی برخوردار نیستند و امکاناتی نظیر موادی که سبب مرطوبی پوست شود وجود ندارد.

خصوصی سازی بیمارستان ها

هزار تومان حقوق می‌گیرد در صورتی که همان پرستار اگر در بیمارستان دیگری کار می‌کرد حداکثر با ۲۲ سال سابقه ی کار ۲۱۱ هزار تومان حقوق می‌گرفت. این تبعیض را زمانی می‌توان بهتر درک نمود که حقوق دریافتی پزشکان با پرستاران را باهم مقایسه کنیم. با وجود آن که بسیاری از وظایفی که در چارت نظام پرستاری به عهده پزشک قرار دارد هم توسط پرستاران پیش برده می‌شود، اما حجم وظایف هیچ تاثیری بر افزایش حقوق پرستاران نداشته است. آموزش های لازم به بیمار در باره ی بیماری، استفاده از داروها و موارد این چنینی باید توسط پزشک به بیمار داده شود در صورتی که تمام این کارها توسط پرستاران صورت می‌گیرد. علاوه بر آن، برخورد با همراهان بیماران که در شرایط بسیار ملتهب و حساسی به بیمارستان ها مراجعه می‌کنند و هر لحظه امکان برخورد های عصبی و حتی فیزیکی با کارکنان بیمارستان وجود دارد نیز از جمله باری است که هرساعت روی دوش پرستاران قرار دارد. بسیاری از همراهان بیمار بستری شده در بیمارستان تصورشان اینست که مقصر هر بلایی که سر بیمارشان آمده و یا احياناً خواهد آمد سفیدپوشانی هستند که در بخش کار می‌کنند و بیشتر از دیگران نیز پرستاران هستند که حضورشان در بخش احساس می‌شود و به چشم می‌آیند.

یکی دیگر از دلایل عمده در رابطه با پایین بودن اشل حقوقی پرستاران، این است که مدرک کارشناسی پرستاران در استخدام آنها منظور نمی‌شود و در نتیجه پایه حقوق پرستاران بسیار پایین بوده و پایه حقوق کارشناس پرستاری با کارشناسان رشته های دیگر مبلغی حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان اختلاف دارد.

درارتباط با مزایای کاری نیز باوجود آن که در این رشته تعداد زنان بسیار بیشتر از مردان است اما بازهم شاهدیم که با وجود حقوق برابر اما مزایایی که به پرستاران مرد تعلق می‌گیرد از زنان پرستار دریغ می‌گردد. پایه حقوق پرستاران ۱۰۴،۰۰۰ تومان است و سقف آن از ۲۰۰،۰۰۰ تومان هم تجاوز نمی‌کند. با وجود فشار شدید کاری حداقل دریافتی در احکام حقوقی پرستاران قید شده و می‌توان به جرات گفت که کارمندان وزارت بهداشت ضعیفترین کارمندان دولت با حداقل دستمزد هستند. برای نوبت کاری عصر، شب و ایام تعطیل تنها ۴۶۶۰ تومان فوق العاده به پرستاران تعلق می‌گیرد در شرایطی که باید حد اکثر ۳۰٪ حقوق به عنوان فوق العاده

پرستار»، «شب و روز مساوی پرستار» و «مشاغل سخت؟؟» در دست می گیرند.

پرستاران و پرسنل درمانی بیمارستان لقمان حکیم نیز در حیات این بیمارستان دست به تحسن می زنند. یکی از پرستاران اتاق عمل این بیمارستان در این تحسن عنوان می دارد که مدت ۴ ماه است که به دنبال دریافت مطالبات به حق خود از راه قانونی هستیم و یکی دیگر از پرستاران می گوید: ساعات کاری پرستاران باید کاهش یابد و پرستاری جز مشاغل سخت و زیان آور شناخته شود. پرستاران اتاق عمل بعد از دو شیفت کار کردن در بیمارستان مجبورند که برای رفع مشکلات مالی مسافרכشی کنند. ۶۰ هزار تومان بن غیرنقدی را دریافت نکرده ایم و دریافت ماهانه طرح کارانه هم ۷ ماه است که پرداخت نشده است.

۱۵۰ نفر از کارکنان بهداشتی درمانی بیمارستان فیروزآبادی واقع در شهر ری در خصوص مطالبات معوقه ی خود دست به تحسن زدند. انگیزه های برگزاری این تحسن، عدم پرداخت حقوق و عیدی و اضافه کاری بن کارمندی اسفند ماه و نیز عدم پرداخت ۳۰ ماه طرح کارانه کارکنان بود.

و.....

مشابه حرکات اعتراضی بالا که نمونه هایی از آنها در این مطلب آوردیم، در بیمارستان های مختلف در تهران و شهرستان ها توسط پرستاران و دیگر کادر درمانی در فاصله چندماهه گذشته انجام گردیده است.

و بالاخره این که، بی کاری، عدم تناسب بین حقوق دریافتی و سختی و حجم کار، مشکلات ساعت کاری، نداشتن امنیت شغلی در مراکز خصوصی وعدم حمایت مادی و معنوی مسوولان از پرستاران، عدم اجرای قانون بازنشستگی پیش از موعد به دلیل نبود قانون استخدام نیروی جدید، عدم قرارداد سازمان های بیمه گر با پرستاران برای خدمات منزل و دفتر مشاوره پرستاری، فقدان امکانات لازم برای پرستار بیمارستان، انتخاب بسیاری از مدیران پرستاری بر اساس روابط نه ضوابط، فقدان مدیریت اداره پرستاری مستقل در دانشگاه ها و..... خیلی از موارد دیگر را هم می توان در رده مشکلات پرستاران در ایران جای داد.

درمقابل تمام این مشکلات، اما مبارزه پرستاران تا تحقق مطالباتشان ادامه خواهد یافت.

کارها و مسئولیت های محوله خود داری نمودند. پرستاران نه تنها هیچ رقتی برای حضور در جشن های نمایشی روز پرستار نداشتند بلکه معتقد بودند که مسئولین رژیم نه تنها حاضر به جوابگویی نسبت به خواسته های آنها نیستند بلکه با هزار دوزوکلک آن چه را هم که داشته اند روز به روز پس می گیرند.

پرسنل بیمارستان هفت تیر در تهران، از رفتن به سر کار خودداری کرده و در محوطه بیمارستان تجمع می نمایند. آنان خواستار مطالبات خود از کارانه بیمارستان و رسیدگی دولت به مشکلات پرسنل درمانی می گردند.

کارکنان بیمارستان اختر درتهران نیز در یک تجمع اعتراضی در بیمارستان، بخشی از خواسته های خود از جمله پرداخت حق کارانه از شش ماه گذشته تا به حال، اختصاص ۲۰ میلیارد تومان بودجه فقط برای پرستاران، پرداخت بن های سالانه ۶۰ هزار تومانی، در اختیار قرار دادن لباس برای پرستاران و افزایش پایه حقوق پرستاران را مطرح می نمایند.

پرستاران بیمارستان های امام خمینی، هاشمی نژاد و امام حسین و بیش از ۲۰ بیمارستان دیگر تهران نیز بر خواست تعدیل و کاهش ساعت کار، تقسیم عادلانه کارانه نسبت به آلودگی محیط کاری، اجرای مصوبه اخیر مجلس پیرامون اختصاص بودجه ۲۰ میلیارد تومانی به پرستاران، رفع تبعیض در پرداخت سخت و زیان آور شناخته شدن شغل پرستاری، تعدیل ساعت کار پرستاران و اختصاص حقوق ویژه جهت نوبت کاری در روزهای تعطیل تاکید می نمایند.

جمعی از پرستاران و پیراپزشکان بیمارستان طرفه با تجمع خود خواستار درج رتبه کارشناسی در احکام خود، برقراری نظام هماهنگ پرداخت، کاهش ساعات کاری و رفع کمبود پرسنل بودند. در این تحسن پرستاران پلاکاردهایی با عنوان «هفته پرستار بدون حقوق و مزایا مبارک باد» و «ما خواستار به نتیجه رسیدن مطالبات پرستاری و نظام هماهنگ پرداخت واقعی هستیم» در دست گرفته بودند.

پرستاران، تشکل های پرستاری و نمایندگان پرستاران بیمارستانهای تهران صبح روز سه شنبه دوم تیر ماه - مقابل مجلس شورای اسلامی تحسن کرده و پلاکاردهایی با عنوان «مجلس خدمتگذار از حقوق جامعه محروم و زحمتکش پرستاران دفاع کن»، «سیل مساوی پرستار»، «زلزله مساوی

درصد آن ها هیچ شناختی از بیمارستان و مسایل آن ندارند.

درمقابل این سیاست کارکنان واحدهای درمانی دست به مخالفت جدی زده اند. ازجمله در بیمارستان فیروزگر و بخش هایی از بیمارستان خمینی (هزارتختخوابی سابق)، و امام حسین در مقابل این اقدام ایستادگی کرده و مانع از اجرای طرح خصوصی سازی این بیمارستان ها شده اند.

دراین میان برخی بیمارستان ها را با زور و تهدید خصوصی سازی کرده اند و دولت و سرمایه داران خصوصی با پیشبرد روند خصوصی سازی، پرسنل بیمارستان ها را که برخی از آنها ۲۷ سال سابقه کار دارند را در قالب قراردادی و پیمانکاری تحت فشار قرار می دهند و با تحمیل قراردادهای موقت به آنها، چشم انداز و یا بهتر است بگویم کورسویی که آنها در دوره بازنشستگی می توانستند داشته باشند را هم کاملاً کور می نمایند.

مبارزات مستقل پرستاران

باوجود آن که در این دوره شاهد صدور بیانیه هایی با امضاهایی چون انجمن اسلامی پرستاران، نظام پرستاری و جمعیت اسلامی پرستاری درارتباط با طرح خواسته های پرستاران در نشریات بوده ایم اما تلاش برای حرکات مستقل میان پرستاران هر روز وزنه معین تری پیدا می کند. پرستاران درتلاش اند تا استقلال خود را حفظ نموده و تحت لوای نام و پرچم معینی که بوی حاکمیت می دهند، نروند. تجربه مبارزه مستقل معلمان به آنها بسیار آموخته است که به موازات حرکات اعتراضی باید توان خود را برای ایجاد تشکل مستقل پرستاران نیز به کاربندند. تشکلی که خارج از منافع جناح های گوناگون سهم در قدرت دولتی بتواند راهبر مطالبات صنفی آنها باشد. از خود آنها بوده و اعتماد تعداد هرچه بیشتری از پرستاران را در روند مبارزاتشان بدست آورد.

اعتراضات

درروز ۴ تیرماه که به نام روز پرستار در تقویم ثبت گردیده برخلاف انتظار مسئولین رژیم که مدعی تجلیل از مقام و منزلت پرستار هستند و مرتباً آرامش و قول های سرخرمن به پرستاران می دادند و پشتبند آن نیز هزارویک آیه ردیف می کنند همه جا شاهد اعتراضات پرستاران به بی حقوقی شان بودیم. آنها دراکثر بیمارستان ها دست به اعتراض و اعتصاب زدند. برای نمونه در استان مازندران پرستاران با حضور در محل کار از انجام

ما نمی توانیم حتی آمار

جانباختگانمان را هم داشته باشیم

ما نمی توانیم حتی آمار جانباختگانمان را هم داشته باشیم. ما حتی نمی دانیم عزیزانمان در چه زمان و مکانی به قتل رسیده اند. هنوز نام و مکان گورهای دستجمعی که مدفن آن عزیزانست را جستجو می کنیم.

تعداد بی شمارند، دو نسل به قتل رسانده شده اند.

اطلاع در این باره هرچه هست چسته و گریخته و نادقیق است. گریزی هم نداریم. از بخشی از آنها تعدادی از هم بندان آن جانباختگان که توانسته اند جان به سلامت درببرند سخن گفته اند. برخی از خانواده های جانباختگان که برای تحویل وسایل عزیزانشان به زندان ها احضار شده بودند در این باره فریاد برکشیده اند. از لابلای روزنامه ها و گزارشات به تعدادی اسامی رسیده ایم اما این مجموعه پراکنده هرگز نمی تواند بیانگر فاجعه ای باشد که در زندان های ایران رخ داده اند.

تعداد بی شمارند!

هزاران هزار نفر از فرزندان مردم دستگیر و به قتل رسیده اند. نگاه به لیست های منتشره در این باره بدمنان را می لرزاند و غم و درد را در دل هایمان می نشاند. فاجعه ای عظیم اتفاق افتاده که هنوز ابعادش روشن نشده است. بسیاری از آن عزیزان را می شناختیم و خاطرات مشترکی با آنها



داشته ایم. اما بودند بسیاری که هنوز هم بی نام و نشان مانده و هیچ اسمی از آنها حتی در همین سطح محدود نیز وجود ندارد. هزاران انسانی که در طی بیست و پنج سال گذشته بازداشت ، به زیر شکنجه کشیده و در مقابل جوخه های مرگ قرار گرفته اند. آیا تنها بی شمار گورستان های بی نام و با نام می توانند گواهی بر قتل عام نسلی دهند که رژیم جمهوری اسلامی در پرونده کثیف حکومتی اش آن را به ثبت رسانده است؟

نمی دانیم چرا که تعداد بی شمارند!

گورستان هایی واقع در: بزرگراه سوسنگرد- پشت روستای آفاق نزدیک گورستان جهاد و جاده کوت عبدالله نزدیک گورستان بهشت

آباد اهواز ، خیابان طالب آملی نزدیک استادیوم آمل، اتوبان اراک - بجنورد ۶ کیلومتری اراک، گورستان کلویرو حیاط زندان منطقه آبکنار، اتوبان گناوه نزدیک امامزاده در برازجان ، گورستان گچساران ، پشت امامزاده زید در گناباد، گورستان بهاییان گرگان، گورستان باغ بهشت زهرا جاده ملایر همدان، باغ رضوان قطعه ۵ ۷ ۸ ۹ ۴۱ اصفهان، راه جویباری بهشت زهرا کرمان، باغ فردوس جاده سیلو نزدیک گورستان کودکان کرمانشاه ، گورستان سید مرتضی کاشف غربی منطقه کاروانسرا بار لاهیجان، جاده اصغریه بعد از هاشم آباد در مشهد، بلوار رادیو تلویزیون ارومیه ، امامزاده دست چپ روی تپه ایلام صالح آباد، دارالرحما قطعه ۳۸ شیراز، خیابان راه آهن گورستان وادی رحمت و گورستان پشت جاده تبریز در تبریز ، بهشت زهرا قطعه ۹۳ گلزار (لغت آباد) جاده خاوران پشت گورستان ارامنه تهران، گورستان زاهدان جاده بهشت مصطفی خیابان گارازو..... چه تعداد از عزیزانمان را در خود مدفون دارند؟

تعداد بی شمارند!

تقریباً از تیرماه ۶۷ از شکنجه گرانی چون لاجوردی و جوهری و مجتبی حلوائی و حاج داود و حاج محمود و طوطیان و ناصریان و ... بارها شنیده می شد که تصفیه حساب قطعی با زندانیان سیاسی در دستور قرار دارد. تصفیه حسابی که به قول رفسنجانی باید با دستور خمینی و قبل از مرگش انجام می گرفت و گرفت.

- " زندان نیاز به خانه تکانی دارد ! "

- وای به وقتی که حضرت امام تکلیف ما و شما خبیث ها را روشن نمایند خیال می کنید می گذاریم از زندان عمودی بیرون رفته و مردم در بیرون به شما دسته گل بدهند ؟

- دیگر در جمهوری اسلامی زندانی سیاسی نخواهیم داشت

- پاسداران و مسئولان زندان برای رفتن به جبهه های جنگ لحظه شماری میکنند اما در زندان اسیر یک مُشت منافق حربی و کافر مُرتد شده اند که نانِ بیت المال را می خورند

- برای هر سلول یک نارنجک آماده داریم و هر وقت لازم باشد شما را به دُرک میفرستیم و ...

متلک هایی از این دست که بوی خون می دادند و نشان از حرص و ولع گزمگان رژیم برای قتل عام زندانیان اسیر بود در آن مقطع مرتباً تکرار می شد.

شاید نمی خواستیم باورشان کنیم.

خمینی که به دوره پس از خود می اندیشید تصمیم قطعی اش را در مشاورت افرادی چون رفسنجانی ، خامنه ای و موسوی اردبیلی و ... گرفته بود. برای حفظ نظام اسلامی در گام اول باید زندانیان سیاسی قتل عام می گردیدند. قتل عام اسرا که در تاریخ خونبار جباران اسلامی بارها تکرار گشته بود و این جانیان اسلامی نیز می بایست طبق فرامین خداوندگارانیشان آن را در سال ۶۷ تکرار می کردند و کردند. برای این کشتار دوره تدارک را چنین آغاز نمودند.

تفکیک زندانیان و جابجایی از خردادماه در زندان های اوین و گوهردشت آغاز شده بود. امثال حسین شریعتمداری ، گیلانی ، میثم ، خوشبخت ، مقتدائی ، مصباح یزدی ، عسگر اولادی، بادامچیان ، احمد پور نجاتی ، خزعلی و جنتی ... همچون امام جنایت و دیگر رهبران و مسئولین درجه اول رژیم به این نتیجه رسیده بودند که زندانیان اصلاح ناپذیرند و به دامان اسلام برنخواهندگشت پس هرچه زودتر این مانع جدی باید از مقابل نظام برمی داشته می شد و شد.

چادر خودشان دار زدند. هنگام اعدام دستهای یکدیگر را می گرفتند. پس از اعدام گره دستهایشان باز نمی شد. پاسداری با وحشت گفته بود: آنها حتی پس از مرگ جدا شدنی نیستند. و حکایت‌های تلخ دیگر از خشونت بی حد و مرز که فاجعه ۶۷ را رقم زد. مرداد ماه ۶۷ ماه وداع با دوستان و هم بندهایمان، ماه بهت و ناباوری، کابوسهای شبانه و روزهای بیم و انتظار در همزیستی با مرگ گذشت.



Refai Davani '86 Mr. Monroville

آن سال در طبقه دوم ساختمانی به نام آسایشگاه بودیم که روی تپه اوین و به دست زندانیان تواب ساخته شده بود. گاه شبها از لابلای میله های آهنی با حسرت به چراغهای شهر می نگریستیم. انگار همه ما را از یاد برده بودند. در آنسوی دیوار مادران خبر نداشتند از چادر دخترانشان طناب دار ساخته اند و جسد پسرانشان شبانه در گورستانی بی نام و نشان دفن می شود.

در یکی از همان روزها چند نفر برای پرسش و پاسخ آمدند. جز «آری» یا «نه» پاسخی نمی خواستند. با دو پرسش مسلمانی یا نه؟ نماز می خوانی یا نه؟ در اتاق ما فقط یک نفر پاسخ مثبت داد.

این پرسش و پاسخها تازگی نداشت. دهها بار در بازجویی و بازدید مسئولین به پرسشهایی نظیر آن جواب داده بودیم. یک ماه قبل از اعدامها در یکی از همین پرسش و پاسخها، رئیس زندان با لحنی کنایه آمیز گفته بود: فعلا جو دمکراتیک است هر چه دلتان می خواهد بگوئید.

در اولین روزهای شهریور سخنرانی یک مقام قضائی از بلندگوی بند پخش شد. با لحنی تند و خشن به کمونیستها حمله کرد و برای «کافرها» خواستار اشد مجازات شد. گفت: « حالا بعد از منافقین نوبت کافرهاست». همزمان خبر تکان دهنده ای به ما رسید. شنیدیم زنهای چپ را در بند انفرادی در هر وعده نماز شلاق می زنند. کسانی که شلاق می خوردند بچه های آزادی و یا به تعبیری ملی کش ها بودند که شرط آزادیشان مصاحبه و ندامت بود که حاضر به پذیرش آن نبودند. از دو ماه پیش در انفرادی بودند و حالا به جرم ارتداد شلاقشان می زدند. یکی دو هفته بعد تعدادی از آنها را فرستادند بند ۲. بند دو عمدتا جای کسانی بود که نماز می خوانند و قوانین زندان را رعایت می کردند.

شنیدیم نماز را پذیرفته اند. برایمان پیغام فرستادند که شکست خورده ایم. گفتند حکم اعدام را به مرگ تدریجی نامحدود بودن پایان رنج ترجیح می دادند. بیشترشان جزو کسانی بودند که زیر شکنجه و در طول زندان مقاومت کرده بودند. در میان آنها دختر جوان و مقاومی بود که در بند محبوبیت زیادی داشت. او بیشتر از ۱۴ روز شلاق نماز را تحمل کرده بود. حتی رگ دستش را زد. دستش را بخیه زدند و یک جیره مخصوص هم بخاطر اقدام به خودکشی به شلاقش اضافه کردند.

ملامتشان نکردیم. همه خودمان را در برابر خطری می دیدیم که عبور از آن کار هر کسی نبود. مطمئن بودیم نوبت ما هم سر می رسد. همینطور شد.

کمیسون های مرگ، متشکل از افرادی چون نیری و اشراقی و پور محمدی، شوشتری، رئیسی و رازینی و... راهی شکنجه گاه ها شدند تا امر امام را جامه واقعیت بخشند و بخشیدند.

در گوهر دشت ماشین کشتار هشت روز تمام درو می کرد، روزهای هشتم، نهم، دوازدهم، پانزدهم، هیجدهم، بیست و یکم، بیست و دوم و بیست و پنجم مرداد هزاران نفر در مقابل جوخه مرگ قرار گرفتند. فاجعه ای که دردیگر زندان های تهران و شهرها با فاصله کمی تکرار و تکرار گردید.

خانم ثریا علی محمدی یکی از معدود زندانیان سیاسی ای که از این فاجعه به سلامت گریخته است در نوشته ای از آن روزها چنین یاد می کند: « سال ۶۷ در دادگاه با دو پرسش فقط «آری» یا «نه» سرنوشت زندانی تعیین می شد. از مجاهدین می پرسیدند: ولایت فقیه را قبول داری یا نه؟ جمهوری اسلامی را قبول داری یا نه؟ از چپها سؤال می کردند: مسلمانی یا نه؟ نماز می خوانی یا نه؟ هر کس جواب منفی می داد می رفت به صف چپ- یعنی صف مرگ. آنهایی که پاسخ مثبت می دادند می رفتند صف راست... در سال ۶۷ بودند کسانی که مثبت و منفی بودن پاسخشان در سرنوشت آنها تاثیری نداشت. سرنوشتشان قبلا از جانب زندانبان تعیین شده بود. اینها تعدادی از رهبران و کادرهای جنبش بودند که از مواضع سازمانیشان دفاع می کردند و تن به تسلیم و ندامت نداده بودند و تصادفی نیست که جزو اولین گروهی بودند که اعدام شدند. سال ۶۷ بودند کسانی که بخاطر ارزیابی غلط از شرایط به پرسشها پاسخ منفی دادند و نا آگاهانه به استقبال مرگ رفتند. بودند کسانی که به سؤال مسلمانی یانه پاسخ مثبت دادند و برای خواندن نماز آنقدر شلاقشان زدند که یا نماز را پذیرفتند و یا خودکشی کردند. بودند کسانی که به تصادف در سلول یا صفی قرار گرفتند و سرنوشتشان رقم خورد. در گوهر دشت روز اول اعدامها، تصادف نقش زیادی در تغییر مسیر مرگ و زندگی داشته است. در این میان بودند کسانی (از هر گروه و دسته ای) که بخاطر باورها و انگیزه هاشان درهر



شرایطی به زندانبان پاسخ منفی می دادند. شاید سال ۶۷ نمی دانستند چوبه دار در انتظار آنهاست. اما به جرئت می گویم اگر هم می دانستند در گفتن «نه» تردید نمی کردند.....

وی چنین ادامه می دهد: فاجعه از بیست و هفتم تیر ماه شروع شد. همان روز که خبر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را شنیدیم. هنوز نه ما و نه شما نمی دانستیم بهایش را چه کسانی می پردازند. اولین بازتابش قطع ملاقات و همه امکانات ارتباطی ما با دنیای خارج از زندان بود. سهم ما از جهان بیرون تکه ای شد از آسمان و چشم اندازی از چراغهای شهر.

از پنجم مرداد اعدامها شروع شد. حدود چهل مجاهد در بند ما بودند که همه را در گروههای چند نفری برای اعدام بردند. شنیدیم پیش از اعدام شکنجه شدند. به دختران باکره تجاوز کردند. بعضی ها را با

حماقت در تداوم ننگینش کسانی را چون آنان نمی اندیشیدند درو کرد. انسان هایی چون حسن شهیدی، منصور قماش، بیژن بازرگان، پروین گلی آبکناری، جعفر بیات، کریم جاویدی، سهیلا درویش کهن، فاطمه مدرسی، مهین مدوی، خلیفه مردانی، محمد پوئید، محمد توکلی اکبر آبادی، حجت محمد پور، امیر نعمت الهی، مسعود اسدی، حسین صبور، داریوش کائید پور، انوشیروان لطفی، حمید ترک، محمود اسلامی، حسین صدراپی، سیاوش حدادی، احمد ارانی، عباس پورساحلی، هبت معینی، ناصر منصوری، ارژنگ، ادنا ثابت، ایراندخت (پوران) مهرپور، بهرام قدک، مهرداد میرهاشمی، رضا قریشی، علیرضا زمردیان، سوسن امیری، حسن امیری، اصغر امیری، صادق خباز، هاشم مازندرانی، بهروز فتحی، علی چهار محالی و..... تعدادشان بی شمارند!

یادشان گرامی باد!

یک روز ۸ نفر را از بند ما بردند. در دادگاه به سئوال مسلمانی یا نه؟ هر هشت نفر پاسخ منفی دادند. حاکم شرع برای آنها نیز مجازات مرگ زیر شلاق یا توبه را صادر کرد. در اعتراض به حکم همانجا اعلام اعتصاب غذای نامحدود کردند. از همان روز حکم شلاق درموردشان اجرا شد.

چند روز بعد تعداد دیگری را بردند. دختر جوانی هنگام رفتن با لحنی شوخ گفت: می رویم برای امتحان، یا قبول می شویم یا رد. وعده های نماز را به روش سنی ها پنج نوبت کرده بودند. برای هر وعده نماز پنج ضربه شلاق. در مجموع روزی ۲۵ ضربه شلاق، نوبت اول با صدای اذان صبح شروع می شد.....»

اعدام ها ادامه می یابند و رژیم از حدود آبان ماه کم کم خانواده ها را در جریان جنایت خویش قرار می دهد، به خانواده غالباً گفته می شود: " به شما تبریک میگوئیم! چون لکه ننگی را از دامن شما پاک کردیم!"

رویی خیمینی به واقعیت پیوسته و جنایت بابرنامه رژیم هزاران انسان را نابود کرده بود. بیست و پنج سال حاکمیت جنگ و جنایت و

باید نوشت و نوشت! باید گفت و فریاد زد!

از تکرار فاجعه باید جلوگیری کرد!



در اینترنت وجود دارد خود منبعی برای پرداختن دقیق به جنایات جمهوری اسلامی در عرصه زندان و اعدام هزاران نفر از آزادیخواهان و دگراندیشان ایران می باشد. کاری بالارزش و قابل سپاس فراوان که به همه ما کمک می کند تا ادعای مردم رنج کشیده ایران را مستند به نهادهای بین المللی مستقل بین المللی ارائه نماییم.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان نشریه « اتحادکار» در این شماره بخشی از این کار مسئولانه انجام شده را با هم می خوانیم:

یاداشتهای محسن فاضل، زندان اوین از ۲۲ فروردین ۵۹ تا خرداد ۶۰ - هوداران سابق سازمان پیکار، فرانسه / خاطرات امیر انتظام / از آنچه بر ما گذشت، ۴ روایت بر اساس ۴ گفتگو با ۴ زن - طیفور / در اوین، ۲ جلد - محمد جعفری، یاداشتهای تقی شهرام - (جزوه ای حدود سی صفحه که نامبرده پس از دستگیری توسط پاسداران در اوین نوشته و به بیرون ارسال نموده است)، زندان توحیدی الف - پایا (پرویز اوصیاء) / خاطرات پرویز اوصیاء، و در اینجا دختران می میرند - شهرزاد / نیمه پنهان زندانی سیاسی - هاله

درباره زندان گزارشات، کتب و مقالات متعددی در دوره ۲۵ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی منتشر شده است که اغلب آنها درخارج از کشور و توسط زندانیان سیاسی سابق که از شکنجه گاه و قتل گاه های رژیم جان به سلامت دربرده اند به نگارش درآمده اند. یادداشت هایی که اگرچه بازخاطره آن ها برای نویسندگان بسیار سخت بوده است اما برای خوانندگان بی شمارش انتقال تجارب پربهایی می باشد. این مطالب که بصورت پراکنده در سایت های فارسی زبان و در کتاب خانه ها وجود دارند مجموعه ای را تشکیل می دهند که به عنوان اسناد تاریخی جنایات رژیم جمهوری اسلامی تا به امروز خود را به ثبت رسانده اند. این مطالب تنها بخش کوچکی از یادواره هایی هستند که در ذهن هزاران نفر هنوز وجود دارد و به دلایل مختلف به تحریر درنیامده اند. اما بااین وجود می توان با اتکا به این اسناد گام های موثر و آغازگرانه ای را برای به محاکمه کشاندن سران جمهوری اسلامی به جرم جنایت علیه بشریت برداشت. لیستی از این اسناد نوشته شده که توسط سایت « خاطرات زندان » جمع آوری شده و

سحابی / ستاره های گمشده - شیون بامداد / فتنه دور قمری - بهداد / زنده به گوران اوین - راه آینده، بهمن شصت و یک، هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق - جبهه همبستگی برای دفاع از حقوق دموکراتیک مردم ایران / در زندانهای جمهوری اسلامی قانون جنگل حکمفرماست - شماره ۸۱ راه توده / بریده - ایمان، مجله شورا شماره ۵ / گزارش مسلخ اوین - اندیشه رهائی شماره های ۳ و ۴ / اتریش سال شصت و سه / در راهروهای خون - جامعه دموکراتیک مردم ایران مقیم فرانسه / مادران و کودکان در زندانهای خمینی - مینا وطنی، مجله آزادی، دوره دوم شماره سه، جمهوری زندانها در دو جلد -

نوشته "وریا بامداد"، نبردی نابرابر، گزارش ۷ سال زندان از سال ۶۱ تا ۶۷ - نیما پرورش، با من از درخت سخن بگوئید " از انتشارات سازمان اتحاد فدائیان خلق " - مسعود فرزند / گلهای خونین - مهدی جاویدی / زندان اوین به روایت یک سرباز وظیفه - نشریه جنبش تیر هشتاد / تجاوز به زنان در جمهوری اسلامی - ثریا دانیالیان / شکنجه و سلول انفرادی در زندان ۳۳۶ - سعید معماری / تاثیر زندان و شکنجه و اعدام بر خانواده های درگیر مسئله زندان در ایران - مهین روستا، خبرنگار کانون زندانیان سیاسی، گزارش یک فرار - شکوفه مبینی / تک پنجره ای به زندگی - شکوفه مبینی / زندان های اسلامی و جنایت علیه بشریت - منیره برادران / حقیقت ساده (سه جلد) - منیره برادران، تأملی در حقیقت ساده - شهلا شفیق، مجله نقطه شماره یک / زندان می گریست - م. رها - آرش شماره ۱۴ و ۱۵ / آشیان ویران - م. رها، کتاب نقطه شماره یک / زندان سیاسی - احمررد یازگر / بررسی کشتار جمعی زندانیان سیاسی - بابک عماد / زندان در چرخه مبارزه طبقاتی - فرهاد سپهر / با مرگ خمینی در سلولهای اوین چه گذشت - فریده ثابتی، جای آنست که خون موج زند در دل لعل، ویژه نامه نشریه آغازی نو، شکنجه در دو رژیم - ارواند ابراهیمیان -، امیر انتظام قربانی انحصاری شدن حاکمیت - علی فیاض، یادداشتهای زندان اوین - از انتشارات پیکار، تاکتیک های دشمن در تعقیب و مراقبت و راهنمایی برای مقابله با آن - از انتشارات راه کارگر، صدور حکم اعدام توسط خمینی در شهریور ۶۷ - داور، مجله آرش شماره ۸۱ و هشتاد و دو (در شماره فوق مقالات دیگری در مورد قتل عام ۶۷ موجود است از جمله در باره مقاله نگاهی به انفرادی که مینا زرین نگاشته است) - صبا اسکوئی / کلام ممنوعه حکومت فقها - مهدی اصلانی خاوران - پویا / تاریخ تابستان ۶۷ را هرگز فراموش نخواهد کرد - ر - پارسا، خاوران نامی ست برای فراموش نکردن - محمد رضا معینی، زبان زن زندانی - نجمه موسوی / زنان ملی کش - رها آفتابگردان /، تعقیب و مراقبت و تجاری از زندان - شماره ۱۴،

اتحاد کار، اکثر شماره های نشریه آلمانی " آنگهوریگین اینفو " که به طور تخصص به مسئله زندانیان سیاسی در جهان " و ایران " می پردازد، ۲۰۰۲ ماه دسامبر - مصاحبه با محمود خللی / شاهد روایتگر، شاکی تاریخ ساز - محمد رضا معینی / پشت دیوار شب - رضا نویامه، نشریه نقطه کتاب دو / قصه های زندانیان - زندانیان بند چهار واحد سه قزل حصار زیر نظر رژیم نوشته اند، انسان آزادیخواه انسانی تحقیر پذیر نیست " که صنوبر، نویسنده دلیر آن داستان تجاوز شکنجه گران را در زندان اصفهان به زنان زندانی به تصویر می کشد " - کتاب زندان جلد یک، بررسی نامه های زندان، مجله آرش ۵۳ - مجید نفیسی / پیش در آمدی بر نامه های زندان - مجید نفیسی / واپسین نامه ها - وصیت نامه های اعدامی ها - شقایق / واپسین نامه ها، اسناد خونین مقاومت، انتشارات شقایق سال شصت و یک، از عشق و از امید - نوشابه امیری، آیا تجاوز یک اتفاق ساده بود؟ - دنیا روشن، مسائل زندان - مصاحبه با تراب حق شناس - مجله آرش شماره ۷۹ سال هشتاد / گزارش کوتاه از وضعیت زندانهای ایران - مرجان، سپیده، ستاره / ویژه شکنجه و زندان، مجله نقطه شماره ۶ تابستان هفتاد و پنج، پدیده ناشناخته زندان - حجت محسنی / هفت روز زندان، تصویر یا واقعیت در زندان - رضا شفق، خاطراتی از زندان یونسکو " دزفول " - شهاب شکوهی / کابوس وحشت - راه کارگر / دی و اسفند هفتاد، کشتار زندانیان سیاسی در گوهردشت - کامبیز همایون - فدائی - فروردین شصت و نه / تحلیلی کوتاه از یک دهه زندان در جمهوری اسلامی (از ۵۸ تا ۶۸) فدائی / تیر و آبان شصت و نه / یادواره ای از روزهای فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی از زبان خانواده های زندانیان - اتحاد کار / مرداد شصت و نه / تجاری از زندان - اتحاد کار / اردیبهشت و تیر شصت و نه، از آن روزهای تلخ ... - کار ۱۴۲ / شهریور پنجاه و هشت / نامه ای از گوهر دشت - نامه مردم / سال ۱۹۹۰ ماه فوریه، اعدام های جمعی به روایت شهود عینی - راه توده مهر هفتاد و شش

گزارش رسمی گالیندویل، نماینده رسمی سازمان ملل پیرامون کشتار زندانیان سیاسی در ایران / قانون تواب - اکثریت / ۲۸ اردیبهشت شصت و هشت / اتاق معجزه و تاریخ آن - حسین جعفری / آگهی های تسلیت و تحریم در روزنامه ها پس از تابستان ۶۷! که بسته و گریخته از شهدای راه آزادی یاد کرده اند در " نامه مردم " از شماره ۲۱۸ تا ۳۱۲ حدود ۸۰ آگهی از این نوع دیده ام / هفت سال در زندان - ی - مهیار / اعدام ها - کار / دی و بهمن شصت و هفت / زندانها و شکنجه گاههای رژیم خمینی (زندان رشت) - روزنامه مجاهد شماره ۲۴۴، زندان لاهیجان شماره ۲۴۶، زندان قم شماره ۲۳۴، خطرات زندانیان - روزنامه مجاهد شماره های ۱۸۰ تا ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۸ به بعد / افشای جنایات رژیم توسط مجاهدین از بند رسته در ۷ شهر آمریکا - مجاهد ۲۷۶ ماه دی شصت و چهار، نوروز در زندانهای رژیم ضد بشری - گوهردشت - اوین - قزل حصار - اراک - ارومیه - اصفهان ... در سالهای ۶۲ تا ۶۴ مجاهد شماره ۲۸۵ فروردین شصت و چهار، نشریه پیکار شماره های ۲۸ - ۶۶ - ۹۵ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۵ - تا ۱۲۶ آبان شصت / نشریه راه کارگر، شماره های ۲۸ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۰ - ۴۴ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۵ - ۵۷ - تا صد و سی و چهار / شکنجه زندانیان سیاسی را افشا کنیم - کار، فدائیان اقلیت شماره ۹۱ دی ماه پنجاه و نه / اعتصاب غذا و اعتراض زندانیان سیاسی - کار، اقلیت ۱۰۵ فروردین شصت / آنجا که فولاد آبدیده می شود - شماره های ۲۰۴ تا ۲۰۹ - اقلیت شورای عالی، دروغ پردازی حزب جمهوری از شکنجه در زندان - کار - اقلیت شماره ۱۱ خرداد شصت، آن روزها چگونه گذشت - کار اکثریت / شماره ۶۶ شهریور شصت و شش / احساس تلخ و وجدان بیدار - در باره قتل عام ۶۷ - کار اکثریت شماره ۴۴ مهر هفتاد و یک / نامه ۹۰ تن از زندانیان سابق به صلیب سرخ - آرش شماره ۱۷ خرداد هفتاد و یک / من شاهد قتل عام زندانیان بودم - پیام کارگر ۶۵-۶۴-۶۶ ۶۷ ۶۸ زمستان هفتاد و سه، آن عاشقان شرزه که با شب نزیستند - مصاحبه با میهن

محمدی / مرثیه رعنا - جواد طالعی / کتاب شعرهای زندان - رضا برهانی ، بر آسمان خاوران (در باره قتل عام ۶۷) - محمود خلیلی / یادی از اول ماه مه در بند - سایت سیاهکل / نامه هائی که زندانیان در مورد زندان و شکنجه های رژیم ، به گالیندویل نوشته اند / ناباورها را باید باور داشت - رسول عباسی / سیاوشان ، جان باختگان حزب رنجبران - باقر مرتضوی / شهیدان توده ای از سال ۱۳۳۰ تا قتل عام شصت و هفت / چرا باید زندانها را باز گفت ؟ سهیلا وحدتی / زندان ، زیر بوته لاله عباسی - نسرين پرواز / پشت دیوار ندامت - ابراهیم ایمانی فر / تابوت ها در زندان - نازلی / تاریخ شکنجه در ایران - کتاب زندان / ناراحتی ها و بیماری های زنانه در زندان - فرحناز روشن/ زندان و آفرینش هنر - شراره کیا/ از شیخ صنعان تا مرگ در زندان - (به انگلیسی ست و مربوط به سعیدی سیرجانی) / کسی که " در میان اعدامی ها به میدان تیر برده میشد و " زنده ماند - گفتگوی مجله آزادی با محمد رضا آشوغ ، شماره ۲۸ و بیست و نه / کشتار زندانیان سیاسی ده ساله شد - مریم متین دفتری / از شهر شُکری " شکرالله پاک نژاد " ، مجله آزادی دوره دوم شماره ۲۴ و ۲۵ - غلامرضابقائی / شکری ، خالوی خلق - همنشین بهار/ زنده - دان ، خاطرات خانه زندگان - همنشین بهار/ تواب ، خ ، مثلِ خائن ، توابین و خائنین در رژیمهای شاه و خمینی ، از عباس شهریارى تا بهزاد نظامی - همنشین بهار/ یادی از سعید سلطان پور ، آن حاضرترین حُضار - همنشین بهار و.....

تمام زوایای پنهان و روشن دوره وحشت و دیکتاتوری رژیم مذهبی جمهوری اسلامی را باید نوشت و نوشت. باید گفت و فریاد زد. بدین امید که از هرگونه نامردمی دیگری در آینده ایران جلوگیری شود. به امید آن روز!

سیاسی ایران / پرسش های بی پاسخ (به یاد نجلا قاسملو) - فرزانه افشار ، شماره ۸ مجله آغازی نو / قتل عام سال ۶۷ - پیمان انسان دوست ، کشتار سال ۶۷ - دکتر مسعود انصاری / زندانی سیاسی در سالهای ۶۱ تا ۶۹ - نازلی پرتوی ، مصاحبه با مجله " مدوسا " - شماره ۵۲۹ نیمروز/ سخنرانی حسین مختار زیبائی ، از بازماندگان قتل عام سال ۶۷ در دانشگاه جورج واشنگتن در ۲۴ اکتبر دوهزار و سه / اصطلاحات رایج در زندانهای جمهوری اسلامی ، اعظم کیاکجوری / یادنگاره های زندان ، نویسنده و طراح - سودابه اردوان / بررسی قتل عام سال ۶۷ - مهدی رضوی / درها و دیوارها - حمید آزادی / - در آمریکا چاپ شده است / بند ۲۰۹ زندان اوین - دریا هنرمند / قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ - حمیدرضا برهون - نشریه میهن و نیز سایت ایران امروز / جهان ندانست که بر خلق ما چه گذشت - ماهنامه " در راه حنیف " - رضا غفاری / کابوس بلند تیز دندان - با ویراستاری بهروز شیدا / در بیست و دومین سال جنایت تابستان ۶۰ و پانزدهمین سال قتل عامهای تابستان ۶۷ ، یک تن از آن جانهای بیقرار را نباید فراموش کرد - امیر جواهری لنگرودی / رویاهایمان با کشته هایمان می رویند - نبرد شماره ۱۶ سال شصت و هفت / یاداشتهای زندان - شماره های ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ و ... توفان / خاطرات کتابیون - نشریه میز گرد شماره های ۸-۷-۴-۳ / روایت دیگری از دستگیری سعید سلطان پور - سرورعلی محمدی مجله آرش شماره هشتاد و چهار / اگر مرا بزنند - غلامحسین ساعدی - دوره جدید الفبا شماره سه / بازنده - داستانی از دستگیری ، شکنجه و تسلیم قاسم عابدینی - هواداران پیکار / گوشه ای از روایت اعظم - اکبر سردوزامی / بازنویسی روایت شفق - اکبر سردوزامی / نوبت رقص من (حکایت آن روزها) - اکبر سردوزامی / مصلوب - کتابیون آذرلی / من امشب لاجوردی را می کشم - مرتضی میر آفتابی / مراثی کافر است - نسیم خاکسار / یادهای زندان - ف - آزاد / نگاه کنید راستکی ست " / قصه های من - ثریا علی

عصمتی - آغازی نو شماره ۸ سال هفتاد ، ما نباید شکسته شویم ، ما بستگان ایستادگانیم (مصاحبه با خانواده شهدا) اتحاد کار شماره دوازده / نشریه بانک رهائی جزوات ۸ و تا دوازده - سال شصت و هشت ، تابستان هشتاد و دو / کتاب زندان ، که به همت ناصر مهاجر (تا کنون سه جلد منتشر شده و حاوی مقالات ارزنده است) پیشینه زندان جمهوری اسلامی ، اعدام صادق قطب زاده ، مراحل و اشکال مختلف دستگیری - محمد رضا همایون / شکنجه شده دیروز ، شکنجه گر امروز - ع - دیروزی ، تأملی در باره شکنجه - پولاد همایونی / دادرسی در نظام فقهاتی - هدایت الله متین دفتری / حرکت های تک روانه در زندان - لاله مستور / آزادی در زندان - لاله مستور/ پیروزی لائیتسه بر مرگ - شهلا شفیق / همه بلا تکلیف بودیم ، باور نکردیم رفتنشان را (۵ گزارش) - مجله چشم انداز شماره ۱۴ ، زمستان ۷۳ / زندانها و زندانیان در جمهوری اسلامی ایران - دفتر هماهنگی جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران ، بهمن شصت و پنج / کتاب گفتگوهای زندان (مقالات ارزنده ای دارد ۵ جلد تا کنون منتشر شده) ، قرار(از مجموعه ارغوان تا شکفتن) - امیر هوشنگ / گزارش کوتاه زندانیان زن ایران - سخنرانی در هامبورگ آلمان - یاد ایام - م - سیاوش ، حماسه پیکارگران شهید در سپیده دم اعدام - هواداران پیکار ، اتحادیه دانشجویان ایرانی در خارج کشور / ، حماسه مقاومت در زندانهای خمینی - ایرج مصداقی ، هفته نامه ایران زمین شماره ۱۰۱ تیر ماه ۷۵ ، با امید به اینکه خاطرات ده سال زندان آقای مصداقی هر چه زودتر در دسترس مردم ایران قرار گیرد - این خاطرات (آنگونه که شنیده ام) چهار جلد و حدود هزار صفحه است/ به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خود را ؟ مقاله ای روشننگر که دست قاتلین زندانیان سیاسی را که اینک ادای ولتر و منتسکیو در می آورند ، رو میکند - ایرج مصداقی ، سر مقاله " راه کارگر " شماره ۱۲۹ مرداد و شهریور هفتاد و چهار/ زندگی پس از ۶۷ - مجله نقطه ، شماره شش - هرمز متقی / خبرنامه های کمیته همبستگی با زندانیان

پرو، زندان بزرگ آمریکای لاتین

مصاحبه با خانم لوپز مارسلا، یکی از فعالین حزب کمونیست پرو مصاحبه کننده: مرضیه دانش

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی کشورمان در تابستان خونین ۶۷، جهت آگاهی خوانندگان اتحادکار از وضعیت فعالین سیاسی کشورهای دیکتاتور زده، با یکی از اعضای حزب کمونیست پرو (PCP) خانم لوپز مارسلا (Marcela Lopez) مصاحبه ای انجام داده ایم که از نظر تان می گذرد.

معرفی: حزب کمونیست پرو در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط Jose Carlos Mariategli بنیانگذاری گردید و در حال حاضر رهبر هفتاد و پنج ساله حزب که در زندان نیروی دریائی و در جزیره ای دورافتاده تحت حفاظت نیروهای مشترک آمریکا و پرو قرار دارد این جریان را رهبری می کند. او با تنها کسی که امکان تماس دارد، آن هم از راه دور و کیلش می باشد. اعتصاب غذای ۳۲ روزه وی که از آغاز ماه یونی ۲۰۰۴ در اعتراض به شرایط بسیار بد زندان آغاز کرد مورد حمایت تمامی زندانیان سیاسی سراسر کشور واقع گردید. همین امر باعث گردید که دیکتاتوران حاکم دست به عقب نشینی زده و اعلام کنند که قصد دارند محدودیت های موجود در زندانها را کاهش دهند.

اینک به این مصاحبه که از سوی اتحاد کار و توسط مرضیه دانش به زبان آلمانی انجام پذیرفته و به فارسی برگردانده شده است، نظر تان را جلب می نمایم:

اتحاد کار: خانم مارسلا اگر ممکن است جهت آگاهی خوانندگان نشریه خودتان را معرفی کنید و بگوئید که چه عاملی باعث گردید به طرف سیاست کشیده شوید؟

مارسلا: در خانواده ای تهیدست و در محله ای فقیر متولد شدم. به خاطر مشکلات مالی که خانواده ام با آن دست به گریبان بود ناچار

شدم از هشت سالگی کار کنم. در هنگام تحصیل در دبیرستان می شنیدم که در بسیاری از کشور های جهان بر علیه بی عدالتی مبارزه می شود. کشش و انگیزه من به فعالیت سیاسی و مبارزه بر علیه امپریالیست ها که در سراسر جهان دست به غارت و استثمار می زدند، در زمان دانشجویی ام بیشتر شده و جذب حزب کمونیست پرو شدم. در جریان اعتراضات دانشجویی در حالیکه سال سوم رشته پزشکی بودم در سال ۱۹۸۳ دستگیر و تحت شدیدترین شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفتم.

اتحاد کار: اگر ممکن است در مورد شکنجه های اعمال شده بر علیه شما بیشتر توضیح دهید؟

پنج سال را در زندان گذرانده ام، همانطور که گفتم در این مدت تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته ام. در زندان بطور سیستماتیک مرا در آب سرد خوابانده و از طریق سینه و آلت تناسلی ام شوک الکتریکی به من وارد می کردند، شب ها از ساعت ده تا پنج صبح مرا شکنجه می کردند و روز ها برای بهبود زخمهایم به من پماد می دادند. مرا بدون لباس، با دست آویزان کرده و بازجویی ام می کردند و می خواستند از من اقرار بگیرند. شکنجه را تا بیهوش شدنم ادامه می دادند. بالاخره پس از تحمل دو ماه شکنجه، در پی تلاش یکی از آشنایانم که وکیل بود، مرا از زندان پلیس (زندان ویژه جرایم عادی) به بخش زندانیان سیاسی منتقل کردند که در بند ما صد و بیست نفر جای داده شده بود.

اتحاد کار: از شکنجه هایی که بر دیگر زندانیان سیاسی و یا بر خودتان اعمال شده است باز هم چیزی برای گفتن دارید؟

یکی دیگر از شکنجه های معمول که بعدا



فهمیدم که برای شکستن مقاومت تمامی زندانیان سر موضع به کار گرفته می شود این بود که، این زندانیان را چشم بسته و لخت درون حوضچه ای پر از کثافت انداخته و با چرخاندن آنها تلاش می کردند او را وادار به

اعتراف کنند. در مواردی نیز از مواد مخدری استفاده می کردند به نام Pentotal که با تزریق زیاد آن به فرد زندانی، زندانی بی وقفه و بسیار زیاد شروع به حرف زدن می کرد، این اقدام باعث می گردید که زندانی نا خواسته و غیر قابل کنترل اطلاعات در اختیار بازجویان قرار دهد. با این اقدام شکنجه گران، به تدریج بخشی از مغز صدمه دیده و فرد دیگر به حالت عادی بر نمی گردد.

اتحادکار: چه تعدادی زندانی سیاسی در پرو وجود دارد و در چه زندانهای نگهداری می شوند؟

حدودا سه هزار زندانی سیاسی وجود دارد که در بیست زندان نگهداری می شوند که از این تعداد شش زندان ویژه، مسئولیت نگهداری زندانیان به گفته رژیم فعالین خطرناک را به عهده دارند. زندانیان به خاطر کنترل بیشتر بر روی آنها، در زندانهای که در نقاط دور افتاده و شهرهای کوچک ساخته شده است نگهداری می شوند.

اتحاد کار: ملاقات با زندانیان چه وضعی داشت؟

مارسلا: ملاقات کنندگان شدیداً کنترل می شوند، آنها باید در موقع ملاقات با زندانیان دفتری را امضا کنند و در صورتیکه در تظاهرات و یا یک حرکت اعتراضی دیده شوند از سوی نیروهای امنیتی دستگیر می شوند. اتحاد کار: علت بازداشت ها چیست و بازجویی توسط چه ارگانی صورت می گیرد؟

مارسلا: به دلیل مبارزه مان بر علیه بی عدالتی و داشتن ایدئولوژی مارکسیستی، رژیم ما را خطرناک و مضر، به مردم معرفی می کند. دستگیری مخالفین توسط پلیس مخفی صورت می گیرد و بازجویی ها نیز که با شکنجه های طاقت فرسا همراه است توسط همین ارگان انجام میشود. به طور نمونه پدر من توسط پلیس مخفی ربوده شد، ولی چون یکی از آشنایانمان صحنه ربوده شدن او را دیده بود، توانستیم این قضیه را پیگیری کنیم و با پرداخت مبلغ زیادی پول و همچنین به خاطر پیروی پدرم موفق شدیم پس از گذشت دو سال آزادش کنیم. در بسیاری موارد، فرد دستگیر شده در زیر شکنجه های قرون وسطائی آنها جان می سپارد. افراد ربوده شده معمولاً به قتل می رسند و اثری از اجساد آنها هم دیده نمی شود.

اتحاد کار: اگر ممکن است بیشتر راجع به پلیس مخفی توضیح دهید؟

تندر

مقدمه: در گزارشات منتشر شده توسط نهادهای بین المللی حقوق بشر و عفو بین الملل در ارتباط با زندانیان سیاسی در جهان، باسک اسپانیا جای ویژه ای در این گزارشات دارد. منطقه ای در اروپا که هم چنان تعداد زندانیان سیاسی اش افزایش می یابد. همچنین در ترکیه که نقض خشن حقوق بشر در آن تاریخی به قدمت خود این کشور دارد.

برای آشنایی بیشتر با وضعیت حقوق بشر در این دو کشور، مطالب زیر را از کتاب «تندر» که به زبان آلمانی انتشار یافته است ترجمه آزاد کرده و برای ویژه نامه نشریه «اتحادکار» برگزیده ایم.

ناهدید جعفرپور

باسک

اگر این جمله درست باشد که قوی بودن یک جنبش با زندانیان سیاسی اش در رابطه است، آنگاه خواهیم فهمید که جنبش آزادی بخش باسک جنبشی بسیار قدرتمند است. برخی اوقات کافی است که تنها سری به سرزمین باسک بزنیم تا به مفهوم این جمله بیشتر پی ببریم. خانواده ها روز های جمعه در شهر ها و روستاها، عکس های افراد زندانی خانواده خود را در محلات و خیابانها می گردانند تا آنها هرگز فراموش نگردند. هنوز در بسیاری از کافه ها عکس زندانیان سیاسی بر دیوار ها آویزانند و بر خا بر روی پنجره ها اعلامیه های کوچکی با تصویر سرزمین باسک که زیر آن نوشته شده است: "آزادی زندانیان سیاسی باسک" چسبانده شده است. شعاری که در تظاهرات های ۱۰۰ هزار نفری برای آزادی زندانیان سیاسی باسک فریاد می گردد.

زندانان چه کسانی هستند؟

زندانان بسیار متنوع اند. زندانیانی با زبان، آداب، دین، افکار، محل تولد، جنسیت، سن و سال و نوع مبارزه متفاوت.

تعداد زندانیان باسک بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر می باشند که در سه ساله اخیر به ۷۰۰ نفر رسیده اند. حدود ۷۵ زندانی در زندانهای فرانسه و اسپانیا بسر می برند. ۳۳ نفر در ۳ زندان باسک زندانیند که عموماً محل بازداشتشان خارج از باسک و دستگیری اغلب آنها در فاصله ای حدود ۷۰۰ کیلومتری دورتر از باسک بوده است. بجز این زندانیان، در آرژانتین، انگلستان، هلند و حتی در مونیخ هم زندانیان سیاسی باسکی در زندانها بسر می برند. از این تعداد ۱۰۰ نفر زن و بقیه را مردان تشکیل می دهند. زندانیان در زندانها خود را سازماندهی کرده و در روند مبارزه جنبش آزادیبخش باسک شرکت دارند.

اتحاد کار: با توجه به سرکوب مخالفین، وضعیت نیروهای اپوزیسیون در حال حاضر در پرو چگونه است و قوی ترین نیروی مخالف رژیم کدام است؟

مارسلا: با توجه به استبداد حاکم، نیروهای اپوزیسیون، فعالیت زیر زمینی دارند و از حمایت توده ای برخوردارند. حزب کمونیست (P.C.P) قوی ترین نیروی اپوزیسیون در پرو است که نفوذ قابل توجهی در بین دانشجویان، کارگران و کشاورزان پروئی دارد. به دلیل همین پایگاه توده ای حزب است که رژیم نتوانست، گونزالو رهبر حزب را به قتل برساند. توپاکامارو به دلیل ائتلافی که با بخشی از رژیم کرد، مرتکب خطای بزرگی گردید که هم اعتبارش خدشه دار گردید و هم با اطلاعاتی که سازمان امنیت پرو در این رابطه از آن بدست آورده بود ضربه سنگینی را متحمل گردید.

اتحاد کار: با توجه به اینکه بخشی از فعالین حزب شما در خارج از کشور به سر می برند، حزب شما چه نوع فعالیت و برنامه ای را در خارج از کشور در دستور کارش قرار داده است؟

مارسلا: امپریالیست ها دشمن مشترک تمامی نیروهای ترقیخواه و کمونیست هستند، بهمین خاطر ما باید با تشکیل جبهه ای مشترک در سراسر جهان به کارزاری گسترده بر علیه آنها دست به زنیم. همچنین ما تلاش می کنیم با شرکت در فوروم های مختلف، احزاب، سازمانها و نیروهای مترقی را در جریان آنچه که در پرو و در زندانهای کشور ما می گذرد قرار دهیم و حمایت آنان را از مبارزاتمان جلب نمائیم. ما به حمایت آنان برای پیشبرد مبارزاتمان نیاز داریم.



اتحادکار: از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذارده و ما را به ویژه از وضعیت زندانیان سیاسی و فعالین سیاسی پرو، مطلع ساخته اید بی نهایت سپاسگزاریم.

مارسلا: گروه های ترور به نامهای «Dincote»، «Dirin»، و «Grupe Colina» که در ارتباط با سازمان مخفی پرو هستند، مخالفین و وکلای آنها را ربوده و به قتل می رسانند. علیرغم اینکه در پرو به طور قانونی اعدام ممنوع است ولی رژیم آشکارا اقدام به ترور مخالفینش می کند. در سال ۹۲ در حالیکه تحت پیگرد بودم موفق به خروج از کشور شدم ولی پس از خروج از کشور، شنیدم که وکیل را به خاطر اینکه موفق به تبرئه من شده بود، ربوده و به قتل رسانده اند.

اتحاد کار: چه درصدی از زندانیان سیاسی پرو را زنان تشکیل می دهند؟

مارسلا: سی درصد از زندانیان سیاسی در پرو را زنان تشکیل می دهند، با وجودیکه زنان درصد کمتری از زندانیان سیاسی را شامل می شوند ولی رژیم از زنان به خاطر نقش و موقعیتشان در خانواده و جامعه آنان را خطرناکتر می بیند.

اتحادکار: وضعیت بهداشتی و تغذیه زندانیان چگونه است؟

مارسلا: بلحاظ بهداشتی و تغذیه شرایط و امکانات زندانیان بسیار بد است، از آب آشامیدنی سالم خبری نیست، معمولاً با دوش گرفتن، زندانی دچار عفونت می شود. از آنچه که ملاقات کنندگان برای فرد زندانی می آورند مقدار ناچیزی به دست زندانی می رسد و توسط زندانبانان دزدیده می شود. صبحانه ها معمولاً چای همراه با یک تکه نان داده می شود و نهار و شام نیز ماکارانی که بدون سس است و تنها با موادی رنگین شده است. تا چندی قبل همه سلولها دو نفره بود ولی در پی اعتصاب غذای سراسری، زندانیان به بند های عمومی منتقل شده اند.

اتحاد کار: همانگونه که اطلاع دارید در سال ۶۷ جمهوری اسلامی، هزاران تن از زندانیان سیاسی را در جریان محاکمات نمایشی چند دقیقه ای در برابر جوخه های اعدام قرار داد. آیا در پرو هم چنین جنایات هولناکی روی داده است؟ اگر آری در چه سالی و در چه ابعادی؟

مارسلا: در طی سالهای ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، و ۱۹۸۸ در زمان ریاست جمهوری گارسیا و در سال ۱۹۹۲ در زمان فوجی موری صدها تن از زندانیان سیاسی به طرز فجیعی سوزانده شده و یا با اشکال دیگر به قتل رسیده اند.

شکنجه سفید" هم بکار گرفته شود و سلول های دائمی انفرادی کوچک "کشوی سمی" اسمی که رئیس زندان برای این سلول های انفرادی انتخاب نموده بود، پر از زندانی شوند. توسط دستگاه های الکترونیکی



تمامی زندان مورد کنترل قرار گرفت و مأموران امنیتی مرتباً کوچکترین رفتار و اعتراض زندانیان را در کنترل خویش داشتند. اینکه درموقعیت وحشتناک زندان هیچگونه تغییری نکرده بود را بعداً در سال ۱۹۷۸ زمانی که آگوستین رونادی آنارشیست در زندان زیر شکنجه کشته شد نشان داد. گزارشی از سازمان عفو بین الملل چنین حکایت می کند که در سال ۱۹۸۰ شکنجه های وحشتناک سیستماتیک در زندانهای اسپانیا بیداد می کرده است. از دمرکاسی در اسپانیا خبری نبود. از وعده های پاکسازی پلیس و انحلال سازمان امنیت و سازمانهای مخصوص دیگر و ارتش و دیگر نه خبری بود و نه سخنی. شرم آور بود که حزب سوسیالیست کارگران و دیگر احزاب به قانون ضد تروریستی رای مثبت داده بودند. تنها حزب ناسیونالیست باسک و سازمان چپ فرانسیسکو لئامنیدای باسک این قانون را تحریم نموده بودند. سازمان عفو بین الملل در گزارش خود می نویسد که چنین قانونی اجازه می داد که زندانی قبل از اینکه دادگاهی برای محکومیت یا آزادی داشته باشد در حبس نگه داشته شود و نسبت به تجربه ای که عفو بین الملل در کشورهای دیگر با آن روبرو بوده این زمان برای آزار و اذیت زندانی کافی است. وجود زندان انفرادی و ممنوعیت تماس با دیگران شرایط زندان را برای زندانی سخت تر کرده است. هر بلایی که سر زندانی بیابورند نه خانواده اش و نه وکیل زندانی به هیچ وجه خبردار نخواهند شد. دادگاه مادرید هم به علت دوری راه هیچگونه محافظتی در مقابل سوءاستفاده ها و آزار و اذیت پلیس یا مأموران شخصی زندان نسبت به زندانی نخواهد داشت. طبق گزارش عفو بین الملل تنها در فاصله ۲۳ تا ۲۸ اکتبر ۱۹۷۹ که آنها در زندانها حضور داشته اند ۱۴ نفر به سختی شکنجه شده اند. شوک الکتریکی، اشکال خفه کردن، مثل استفاده از کیسه پلاستیک و کشیدن آن بر سر زندانی و یا فرو بردن در وان پر آب حمام، ضربات شلاق، فرو بردن خلال دندان به زیر ناخن های زندانی، استفاده اجباری از مواد مخدر و تمامی انواع شکنجه هایی که در زمان دیکتاتوری فرانکو بکار میرفت در اینجا هم بکار برده میشوند. از همه

قانونی روزنامه (Ekin) به مفهوم آکسیون، دو نفر از رهبران این روزنامه هم دستگیر گردیدند که که بعد از مدت ها آزاد شدند. در ضمن در میان زندانیان سیاسی باسکی پترا الزه از فرانکفورت هم زندانی بود. وی در سال ۱۹۹۷ به همراه دوستش و یکی از اعضای جنبش آزادیبخش باسک در بخش فرانسوی سرزمین باسک دستگیر گشته بود و با وجود اینکه که هردو گفته بودند که تنها رابطه های شخصی با یکدیگر دارند اما به جرم همکاری و پشتیبانی از این جنبش در حدود ۳۰ ماه در زندان فرانسه بسر بردند. سپس دولت اسپانیا اعلام نمود که بر علیه آنان ۱۹ فقره اتهام مبنی بر شرکت در قتل ها اثبات گشته است و خواهان استرداد آنان به اسپانیا گشت و با وجود اینکه آنان ۱۷ ماه در حبس موقت زندان فرانسه بسر می بردند اما بعد از تحویل به دولت اسپانیا از سوی دادستانی اسپانیا این جرائم پس گرفته شد و الزه با گذراندن این مدت زندانی در فرانسه می بایست آزاد می گردید ولی دولت اسپانیا بعد از گذشتن ماه ها و دو پروسه دادگاه، سال ها طول کشید تا وی را آزاد کند. همچنین گابریل امیله کانسه ۴۷ ساله برلینی از مارس ۲۰۰۲ طبق یک قرار بین المللی از جانب اسپانیا در مرز سوئیس دستگیر و با وجود اعتراض کمیته ضد شکنجه دفاع از زندانیان سیاسی و هم چنین کمیسیون حقوق بشر، به دولت اسپانیا تحویل داده شد. جرم وی تهیه آپارتمان بود که در سال ۱۹۹۴ برای یکی از رهبران جنبش آزادیبخش کرایه کرده بود. دولت اعلام نموده بود که در این آپارتمان اسلحه و مهمات کشف شده بود. در سال ۱۹۹۵ دوست الزه بنام بنیامین راموس دستگیر و سپس به اسپانیا تحویل داده شد. وی مدتها تحت سخت ترین شکنجه ها قرار داشت. یکی از اعضای گروه موزیک (کوپ) هم جزء زندانیان بود که به جرم دادن اطلاعات به جنبش آزادیبخش در باره سازمان نئو نازیستی که در تمام اروپا شبکه دارد زندانی شده بود. از مونیخ پایکو الکورده دستگیر و به اسپانیا تحویل داده شد. جرم وی شرکت در عملیات تروریستی ارتش آزادیبخش باسک بود. در سال ۲۰۰۳ وی با وجود اعتراضات فراوان به دولت اسپانیا تحویل داده شد. هم اکنون بیش از ۱۰۰۰ زندانی به جمعیت زندانیان سیاسی باسک تعلق دارند که منتظر آزادی خویش می باشند. بسیاری از زندانیان آزاد شده اجازه ترک اسپانیا را ندارند و میبایست مرتباً خود را به مأموران معرفی نمایند. هم چنین در حال حاضر ۲۰۰۰ تبعیدی در میان جمعیت زندانیان بسر می برند که منتظر برگرداندن خود به سرزمین باسک می باشند. ۵۰ نفر از زندانیان متعلق به سازمان ضد فاشیستی اول اکتبر می باشند. اعضای حزب کمونیست اسپانیا خود جمعیت زندانی جداگانه ای دارند.

قانون ضد تروریستی و زندان انفرادی در سال

۱۹۷۷ نه تنها عفو عمومی در زندان اجرا نگردید بلکه شرایط زندانیان قدیمی و زندانیان جدید بدتر هم شد. اکثریت مردم اسپانیا امید داشتند که تحولات دموکراتیکی در کشور انجام پذیرد. بدین طریق زندانیان جدید قربانی موقعیت غیر قابل توضیح اضطرابی زندان ها گشتند. اقدامات و متد های ضد تروریستی که دولت دموکراتیک اسپانیا از دولت آلمان به ارمان گرفته بود باعث گردید که در کنار شکنجه های معمولی، شکنجه هایی چون "

زندان ها بیانگر واقعیت هائی است که در سرزمین باسک می گذرد. حتی در زمان فرانکو هم این همه زندانی سیاسی باسکی در زندانها وجود نداشت. با وجود اینکه آن زمان تعداد زندانیان بسیار زیاد بود اما درصد زندانیان سیاسی باسکی تا این حد نبود. بسیاری از زندانیان به اتهام هواداری و یا عضویت در جنبش آزادی بخش باسک دستگیر گردیده اند و برخا سالهاست که در زندان های موقت برای تعیین تکلیف بسر می برند. در واقع تنها بخشی از این زندانیان در مبارزات مستقیم و تشکیلاتی جنبش آزادیبخش بطور فعال شرکت داشته اند زیرا که این جنبش بطور مخفیانه و زیر زمینی فعالیت می نماید و نمی توان مشخص نمود که فعالیت اعضا و هواداران در چه سطح قرار دارد. در حدود ۱۰۰ نفر از زندانیان جوانی بودند که در مبارزات خیابانی دستگیر شده و یا برای بخشی از عملیات ایذایی مانند پرتاب سنگ و یا پرتاب کوکتول مولوتف به بانکها و ساختمان احزاب و بیماراکز پلیس از جانب حکومت مجرم شناخته شده اند. این تعداد بسیار زیاد زندانیان جوان از ماه مارس سال ۲۰۰۰ دوران محکومیت خود را می گذرانند. این جوانان بعنوان فعالین جنبش، گروه های غیر قانونی را با نام های (زگی) به مفهوم ادامه دادن و (های کا) به مفهوم خیزش سازمان داده بودند. هم چنین رهبران سازمان های ضد فشار (Gestoras pro Annistia) تقریباً از اواخر سال ۲۰۰۱ در زندان بسر میبردند. تعداد بیشمار از اعضا و ادامه دهندگان راه (Askatasuna) هم دستگیر و راهی زندانها شده اند. ۲۳ نفر از اعضای رهبری حزب (Herri Batasuna) به مفهوم اتحادخلق هم در حدود ۲۰ ماه است که به زندانیان اضافه شده اند و بالاخره بعد از ۲۰ ماه زندان، دادگاه با گرفتن مبلغ بسیار بالائی پول، ۲۳ نفر از طرفداران (Mahaikidos) را در سال ۱۹۹۹ آزاد نمود. جرم این زندانیان این بود که در زمان انتخابات نوار های ویدئویی را پخش نموده بودند که در این نوار ها بدیل های دموکراتیکی برای چگونگی روند صلح به دولت اسپانیا پیشنهاد شده بود و از جنبش آزادی بخش باسک حمایت شده بود. جنبش آزادی بخش هیچگاه اعلام نمود که این ویدئو هادر ارتباط با آنان بوده اند. در آپریل سال ۲۰۰۲ با دستگیری ۱۰ نفر از اعضای Batasuna مأموران این کسری زندانیان را که تعدادیشان آزاد شده بودند را از بین بردند. یکی از زندانیان حدود ۲۰ ماه بدون دلیل و تنها به جرم عضو هیئت رئیسه باتاسونا دستگیر شده بود. همچنین در همان سال شهردار منطقه اوندروا و اعضای دیگر باتاسونا به جرم دعوت مردم به رای دادن به شورای عمومی باسک ها مجدداً دستگیر گشتند. در میان زندانیان سه روزنامه نگار هم قرار داشتند. البته هفت نفر از همکاران آنان قبلاً دستگیر و حال آزاد گشته بودند اما این سه نفر همچنان در زندان بسر می بردند. البته بعد از ماه ها محاکمه بالاخره هم معلوم نشد آنها با چه جرمی پشت میله های زندان قرار دارند. بخصوص اینکه وکلای مدافع آنان هیچ گونه دسترسی به پرونده و چگونگی محکومیت آنان نداشتند. یکی از این خبرنگاران بنام خبیر آلگريا برای سومین بار بود که دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم گشته بود. در سال ۱۹۹۸ در زمان بستن غیر

" که نیروی مخصوص که در این عملیات شرکت داشتند در حدود یکسال دوره دیده اند. آنها آموزش های لازم برای چگونگی حمله به زندان را فرا گرفته بودند. آنها می دانستند که چگونه به زندان حمله کنند و با زندانیان چه بکنند و چگونه زندانی را جابجا نمایند و ". افکار عمومی در باره این فاجعه مطلع گردید. روزنامه ها گزارش دادند که در زندانها شورش شده است و مهار از دست مسئولین بیرون رفته است و باید زندانیان را از دست تروریست ها نجات داد. ۱۴ دسامبر طبق حکم دادگاه انتشار اخبار اعتصاب غذا در زندانها در رسانه ها ممنوع گردید. به این دلیل ساده که با درز چنین خبرهایی در مطبوعات مردم گول خواهند خورد و سازمانهای تروریستی استفاده خواهند نمود. اما روز نامه ها و خبرنگاران دفاتر و کلا و سازمانهای حقوق بشر این فاجعه را فاش نمودند. عکس های زیادی گرفته شد. در توضیح یکی از عکس ها نوشته شده بود که آنان ۶ نفر را زنده زنده سوزاندند. شش زن زندانی با سوختگی شدید به بیمارستان منتقل گشتند. دولت ادعا داشت که این زنان خودشان خود را آتش زده اند. یکی از مسئولین پزشکی برای رابطه اعلام داشته بود که طبق شواهد آتش از بمب های آتش زائی به بدن زندانیان شعله کشیده است. بمب هایی نیروهای ضربتی به درون سلول ها انداخته اند و دروغ دیگر این بود که ادعا شده است دستور آتش گرفتن زندانیان را خود زندانیان توسط مایبل گرفته اند. اما طبق نظر زندانیان و تحقیقات بعدی هیچ مایبل در زندان ها پیدا نشد. در گزارشات پلیس آمده است که در زندانها در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۰ دو سرباز که تلاش داشتند زندانیان زن را که خودسوزی کرده بودند نجات دهند با آتش اسلحه زندانیان به شهادت رسیدند. در بیمارستان تشخیص داده شد که دو سرباز توسط تیر ژسه به مغزشان مرده اند و این ژسه ها را فقط ارتشیان دارند. بعد از این شبیخون صدها زندانی به زندانهای انفرادی "اف تیپ" (جعبه های آهنی است که دولت ترکیه از آلمان سفارش داده و برای یک نفر جا دارد و از لحاظ روانی زندانی را دیوانه می کند) در زندانهای ادرینه و کاندیرا و سینجان و آنکارا منتقل گشتند. زندانیان در زمانی که جابه جا میشدند شدیداً شکنجه شده بودند. در ابتدا گفته شد زندانهای انفرادی اف تیپ پر هستند و ظرفیتشان تکمیل است اما ۵ روز بعد که زندانیان حساسی شکنجه شده بودند اعلام شد که جا در اف تیپ ها خالی است و زندانیان را به این ایزولاسیون سلول ها منتقل نمودند. وزیر داخله ترکیه در تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۰ که سازمان ها هواداران خود را آتش زدند و با تیر کشته و مجروح نمودند. در حالیکه پزشکان اعلام نمودند که زخم جای تیر زندانیان کشته شده قبل و بعد از کشته شدنشان در اثر حمله به آنان بوده است. در برخی از زندانیان بعد از دستگیری در اثر مقاومت با تیر کشته شده اند که در بیمارستان مشخص شده بود. در حدود ۱۶۷ زندانی که ۳۱ نفرشان زن بودند در دادگاه ها محکوم شدند که در زندان شورش کرده اند. برخی از آنها در اثر اعتصاب غذا آنقدر ضعیف بودند که در جلسات محاکمه نتوانستند شرکت نمایند.

ماموران زندان را با نیروهای پلیس عوض نموده اند و آنها کسانی هستند که زندان را تبدیل به زندان رژیم نظامی نموده اند. آنها با خود اسلحه کمری و باطوم های الکترونیکی به طول یک و نیم متر حمل می نمایند. اسپری بی هوشی که با یک فشار آن زندانی در جا بی حس می گردد مرتباً مورد استفاده ماموران قرار می گیرد. در زندان جدید مجازات ها دو برابر گشته است. به خانواده ها فشار مالی و روحی برای رفت و آمد وارد می گردد. موارد امنیتی برای عدم فرار از زندان کاملاً برقرار است. شورای باسکی ها در پارلمان به دولت اعتراض می نماید که این غیر قانونی است که زندانیان را این همه دور از اوسکادیس برده اند. این اعتراض ها بعداً باعث شد که زندانیان سیاسی را در سراسر اسپانیا پخش کنند. زندانیان سریعاً در زندان جدید خود را سازماندهی نموده و دست به اعتصاب غذا و انواع اشکال مبارزه برای احقاق حقوقشان زدند. در ژانویه سال ۱۹۷۹ اعتصاب غذائی شروع گردید که در نتیجه آن یکی از زندانیان که در حال مرگ بود به بیمارستان منتقل گردید. در همان روز ۲۹ زندانی رگ های خود را زدند که در نتیجه این کار اعتصاب غذا با موفقیت انجام و پلیس از درون بند بیرون رفته و تنها زندانیان را از خارج از بند تحت کنترل داشتند.

ترکیه

در ۱۹ دسامبر سال ۲۰۰۰ در ساعت ۴ در حدود ۸۵۰۰ سرباز تا دندان مسلح و ژاندارم به اضافه نیروهای امنیتی مسلح با نام " عملیات برگشت به زندگی " به ۲۰ زندان ترکیه حمله ور گردیدند. در این زمان در حدود ۱۵۰۰ زندانی در ۴۸ زندان ترکیه در اعتصاب غذا بسر می بردند. ۳۰۰ نفر از این زندانیان در اعتصاب غذائی خشک که بنام اعتصاب غذائی مرگ معروف است، بسر می بردند. روز قبل از این حمله خبرنگاران بیرون زندان تجمع نموده بودند. در بیمارستانها تخت هایی خالی گذاشته شده بود. نیمه های شب خط های تلفن موبایل «تورک سل» و «تیل سیم» را از کار انداختند. «حکمت سامیر» گزارش می دهد زمانی که قتل عام در حال جریان بود گفته شده بود که: " این حمله برای نجات جان انسان هاست. دولت آغوش محبت آمیز خود را گشوده است. نجات جان مردم مهمترین ارزش است ". " دستان پر محبت " دولت ترکیه مسلح بودند با سلاح های گرم و دستگاه های روشنائی شب، شعله پرتاب کن، تانک، هلی کوپتر، بولدوزر، چکش و بیل و دریل و در حدود ۲۰۰۰۰ گاز اشک آور و گاز اعصاب و گاز فلفل و بمب دود افکن به زندانها پرتاب گردید. تنها در یکی از زندان ها به نام «چاناک کاله» که بیش از ۵۰۰۰ زندانی وجود داشت ۲۸ نفر از آنان کشته شدند. در زندانهای دیگر چون عمرانیه و ... صدها زندانی سخت مجروح شده و به بیمارستانها منتقل گشتند. ۳۴ نفر از زندانیان تا به امروز مفقود الاثر می باشند. این قتل عام از مدت ها پیش طرح ریزی شده بود. در ۱۵ دسامبر وزارت کشور و خارجه ترکیه به همراه اداره پلیس و ژاندارمری و سازمان امنیت کمیتة ای را بنام " مرکز رهبری بحران زندانها " تشکیل دادند. در حدود یکسال در حدود ۱۹۱ افسر و ۴۳۲ استوار و ۳۹۲ سرباز حرفه ای و ۷۰۸۰ سرباز وظیفه برای این حمله آموزش دیدند. وزیر داخله «سادتین تانتان» توضیح داده

مهمتر اینکه از جانب دستگیر شدگان هیچگونه مدرک و سندی برای این شکنجه های پلیس وجود نداشت. با وجود اینکه زندانیان موارد شکنجه خود را گزارش می دادند و برای نمونه در ۵ مورد با مشخصات کامل از شکنجه های اعمال شده نام برده شد اما در روند دادگاه درست مانند زمان فرانکو در نبود مدرک و شاهد شکایت زندانیان به جائی نرسید و پرونده بسته شد. جوزخ لانگ تخمین می زند که تنها در ۶ سال اول بعد از مرگ فرانکو در حدود ۱۰۰۰ نفر در زندانها شکنجه شده اند. بقیه دستگیر شدگان دیگر هم دچار اذیت و آزار ماموران قرار گرفته اند. تمامی این اذیت و آزار و شکنجه های سخت زندانیان برای حزب سوسیالیست کارگران و کافی نبودند تا بر علیه قانون ضد ترور اعتراض نمایند. چپی های درون پارلمان هم اظهار امیدواری می نمودند که این شکنجه ها که آنان از آن بعنوان مواردی انگشت شمار از آن نام می بردند بزودی تغییر نماید. چنین برخوردهایی یک نوع بی اعتمادی از جانب باسکی ها در مقابل کمونیست های اسپانیائی و حزب سوسیالیست کارگران به وجود آورده است.

عواقب تصویب قانون اساسی اسپانیا برای

زندانیان سیاسی باسکی

تصویب قانون اساسی اسپانیا در سال ۱۹۷۸ برای زندانیان سیاسی باسکی عواقب مستقیمی را با خود به همراه آورد. تنها سه هفته بعد از تصویب قانون اساسی در تاریخ ۲۷ دسامبر فاز جدیدی برای آنان شروع گشت. در این شب در های زندان باز شد و زندانیان در زیر ضربات کتک زندانبانان به طرف وسائل نقلیه برده شدند. اولین فاز در ارتباط با پخش و پلا کردن زندانیان شروع گردید. بجای آن که زندانیان را آزاد نمایند به زندان جدیدی در



سوریا در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ کیلومتری سرزمین باسک منتقل شدند. خانواده زندانیان بعد از اولین دیدار از زندانیان کاملاً شوکه و ناراحت بودند. در گزارشی از آن زمان آمده که: " زندانیان در ۶ بند مختلف و کاملاً از یکدیگر جدا هستند. زندانی ها در ابتدا ۲۲ ساعت در قرنطینه مطلق بسر برده بودند. در ماه تنها اجازه دریافت سه نامه وجود دارد. ملاقات زندانیان با خانواده هایشان کنترل و قابل شود می باشد. زندانیان مرتباً تفتیش بدنی می گردند. ملاقات با خانواده زندانیان در حضور ماموران انجام می پذیرد. وکیل آلوارو رایزابل گزارش می دهد که: "

پرونده مفتوح فاجعه ای که ابعادش هنوز ناروشن باقی مانده است

رضا همدان

مانع برسر انجام آن نداشت. اسیر بود و بدون هرگونه اتکایی! مبارزه و ایستادگی، فروپاشی و تسلیم، تصمیماتی بودند که هر زندانی با فردیت خود می گرفت.

رژیم هزاران نفر را به جوخه های مرگ سپرد. صدها تن تسلیم شدند. ادامه زندگی سربلند برای زندانی که زیباترین لحظه های حیات اوست در آن روزهای به اجراء آوردن حکم قطعی خمینی جنایتکار مطمئناً خاطرات بسیاری را در ذهن زندانیان از بند رها شده برجای گذاشته است. روزی باید تمام آن لحظات بازگویی گردد.

من اما آن روزها را خود تجربه نکرده ام. من در کشتار ۶۷ بیرون از زندان، یاد رفقای بسیاریم را در اقصی نقاط ایران، از تهران تا خرم آباد و بروجرد در تنهایی ام می گریستم. در آن روزها در کردستان عراق بودم. حدود ساعت ۹ شب همراه با رفقا سعید و علی در مرکز پخش صدای فدایی در چندکیلومتری شهر رانیه بودیم. تلویزیونی که در اختیارمان بود ساعات فراقتان را پر می کرد و ما می

جانان اسلامی هیچ ابائی از گفتن چگونه کشتن و انواع مجازات ها درمورد ما زندانیان منافق! و مرتد! نداشتند و درهرجلسه بازجویی و غیربازجویی یادآوری می کردند که ما بالاخره جان همه تان را خواهیم گرفت. دست و پایتان را قطع خواهیم کرد و درهرنوبت نماز آن قدر شلاقتان می زنیم تا بفهمید که اسلام دین رحمت است و درتوبه به رویتان باز! و یادآور می شدند که اگر اجرای تمام و کمال فرامین اسلام در حال حاضر در دستور قرار ندارد بدانید که این هم نشانه رحمت اسلام است که مانع از قطع دست و پایتان می گردد.

باهر سخنرانی مسئولین رژیم پرده ها بیشتر بالا می رفت و عمق تحجر این نامردمان روشنتر می گردید تا ما زندانیان هیچگاه به زنداه ماندمان امید نبنیم. مامورین و مسئولین دادستانی مرتباً از هجوم قریب الوقوع گله های سپاه، بسیج و مردم حزب الله به زندان و کشتار جمعی زندانیان خبر می دادند. هیچ جایی برای خوشبینی نبود. هراس دائمی همزاد زندانی بود و هرگز درتمام روزوشب نمی توانستیم لحظه ای آسوده باشیم. هرحرکتی که خارج از روال برنامه های زندان بود معنایی جز شورش نداشت و زندانیان عقوبت سختی را می بایست به انتظار می نشستند. رژیم اسلامی تحمل کوچکترین حرف و عملی را که برخلاف امیال پستش بود، نداشت و پاسخش شکنجه و اعدام بود. انداختن نارنجک در درون هر سلول از جمله جملاتی بود که مرتباً از دهانشان بیرون می آمد و به زندانیان نوید کشتار جمعی مان را می دادند.

با چنین شرایط دهشتناکی که در زندان ها حاکم بود آیا وقوع فاجعه شهریور ۶۷ قابل پیش بینی نمی توانست باشد؟ کشتار زندانیان مسئله پنهانی ای نبود. همه شواهد نشان از وقوع چنین فاجعه ای داشت. اما زندانی هرگز نمی توانست بپذیرد که چنین سرنوشتی در انتظارش می باشد. درصورتی هم که می دانست امکانی برای به تاخیرانداختن و ایجاد

سال از آن روزهای خونین می گذرد. اما با گذشت این سال ها، هنوز ابعاد کشتار خونین سال ۶۷ روشن نگردیده است. معدود زندانیانی که از کشتارها جان به سلامت بدربرده اند توانسته اند، بخش هایی از آن را بازگو نمایند. گوشه های کوچکی از ابعاد این فاجعه را در زندان های اوین، گوهردشت و بعضی از شهرهای بزرگ را به ثبت رسانده اند اما پرونده این جنایت درهاله ظلمت رژیم جمهوری اسلامی پنهان مانده است. بازشدن این پرونده مطمئناً با سرنوشتی این رژیم گره خورده است. بازخوانی پرونده های هزاران انسان می تواند این فاجعه هول انگیز را عریان سازد. اما تا آن زمان خاطرات تک تک افراد می تواند نوری هر چند اندک برابعاد این جنایت بیفکند. باید هرآن چه را که دیده ایم بنویسیم. این جنایات هرگز نباید فراموش گردند.

من هم یکی از آن هزاران انسانی هستم که به اسارت درآمدم. برای مدتی در زندان همدان با بسیاری از زندانیان خاطرات مشترکی دارم. انسان هایی که اغلب در اعدام های سالهای ۶۰-۶۳ در مقابل جوخه های اعدام قرارگرفتند. با زندانیانی که به حبس های درازمدت و کوتاه مدت در بیدارگاه های یک دقیقه ای محکوم شده بودند زندگی کرده ام.

در تمام آن سالهایی که در زندان بودم سرکردگان هار رژیم، افرادی چون اعلی، رئیس، سلیمی، موسوی، ناطق نوری، همسر رجایی، علی آقا محمدی و... در فرصت های مختلف برای دیدار ما زندانیان به زندان همدان نزول اجلاس کرده و مارا مرتباً مورد تفقد شاهانه قرار می دادند. تکیه کلامشان هم همیشه یک جمله بود: «دراسلام اصلاً و ابداً جایی برای زندان و زندانی درنظر گرفته نشده است و هیچ آیه ای هم دراین مورد در اسلام وجود ندارد. ما در قران دو راه می شناسیم، توبه یا مجازات مرگ. آن هم نه مرگی ساده و آسان و بدون رنج.» آنها بارها براین نکته تاکید داشتند که: «اسلام دین رحمت است و در توبه به روی همه شما بازاست.»



توانستیم صدام حسین را روزانه چندین ساعت در حین سخنرانی تماشا کنیم. هر وقت پیچ تلویزیون را باز می کردیم صدام حسین مشغول سخنرانی بود. حضور او را می خواستند دائمی سازند. آخر تصور عراق بدون صدام غیرقابل تصور بود. آن شب اما شب ویژه ای بود. حضور صدام مانند روزهای قبل نبود. کلامی بر زبان نمی راند. در خیابانها و میدین شهر بغداد قدم می زد و مردم هم هلهله می کردند. تنها جمله ای که برصفحه

شد و به ۲۰ سال حبس محکوم شده بود و بعد از عفو هایی که به او خورده و تنها یک ماه از دوران زندانش باقی مانده بود از این کشتار جان سالم درنبرد. عباس خورشیدوش دانش آموز که در سال ۶۰ دستگیر و ۲۰ سال حکم گرفته بود از سرنوشتی که برایش رقم خورده بود نتوانست نجات یابد. نادر عضو سازمان اکثریت که یک هفته قبل از کشتارها به مرخصی رفته بود با این که همه گونه امکان فرار برایش مهیا بود از ترس این که امکان مرخصی برای دیگر زندانیان از بین نرود به زندان برمی گردد تا در شمار اعدامی ها قرار گیرد. تا دریای خون، خونیت تر گردد. رژیم با این کشتار نشان داد که هیچ معیاری انسانی و اخلاقی در باورهایش وجود ندارد. اسلام سیاسی تنها سرکوب و کشتار را می شناسد تا عمر گله های هار رژیم را دوام بخشد.

هیچ انسانی اجازه ندارد که این فاجعه را فراموش کند. تمامی ابعاد این فاجعه انسانی را باد باز شناخت و پیش روی تمامی انسانها قرارداد. هیچ کس اجازه ندارد که مسئولین و مسببین این کشتار را مورد بخشش قرار دهد. بله هزاران انسان جان باخته اند. هزاران انسانی که به پرنسیپ های انسانی باور داشتند و باورشان به فردا بود.

رژیم قادر نخواهد بود که این ماه را از صفحه تاریخ حذف کند.

یاد تک تک رفقا و دوستانی که در این فاجعه جان باختند را گرمی می داریم و امیدواریم روزی در یک دادگاه ملی و بین المللی به جهانیان بگویم که به نسل من در زندان ها چه ها رفته است.

استفاده کرده و با حمله به ایران خود را خلیفه جدید مسلمین بنامد. درهم شکسته شدن ارتش مجاهد و کشتار صدها تن از اعضا و هواداران این جریان پایان رویای رجوی بود. ده ها نفر به اسارت درآمده و به دختران مجاهد بسیاری تجاوز می گردد. مرتجعین همدیگر را تکمیل می کنند.

موقعیتی که رژیم سالها در تدارک و انتظارش بود بوجود آمده بود. کشتار در زندان ها آغاز می گردد. تیغ برکشیده می شود و گزندگان به جان زندانیان می افتند و سراسر ایران به خون کشیده می شود. جبهه های جنگ را رژیم به درون زندانها می کشاند و اسرا با بیرحمی قتل عام می گردند.

چکار می توانستیم بکنیم. برای آنهایی که هر روز در صف مرگ قرار می گرفتند کاری نمی توانستیم انجام دهیم. به انسان هایی که سالها در زیر یک سقف رنج و شادی هایمان را تقسیم کرده بودیم. تنها اشک می ریختم. چهره جواد، منصور، احمد و عباس و... یک لحظه از مقابل دیدگانم دور نمی شدند و من هرگز مظلومیت آنها را نتوانسته ام فراموش کنم. جواد ترابی همراه با همسرش در خرداد ۶۰ دستگیر می گردند. همسرش بلافاصله اعدام می گردد و جواد به ۵ سال محکوم می گردد. وی در حوزه علمیه درس طلبگی خوانده و با زندانبانانش، سلیمی، رئیسی و مرتضوی زمانی هم کلاس بود. از بند رها شد و در شهریور ۶۷ به زندان فراخواندنش و حکم اعدام را برایش اجرا نمودند. منصور عسگری به ۲۰ سال حبس محکوم شده بود و به عنوان توأب حتی همسرش را به زندان کشانده بود اما رژیم از وی نیز نگذشت و او را که جز کالبدی ارزش نداشت اعدام نمود. احمدریحانی دانش آموزی که با ۱۶ سال سن وارد زندان

تلویزیون نوشته شده بود این بود: « خمینی جام زهر را نوشید. قطعنامه سازمان ملل را پذیرفت و جنگ خاتمه یافته است. » خوشحالیان حدود مرز نداشت. جنگ به پایان رسیده بود و قتل عام مردم در شهرها و روستاها به آخر رسیده بود و دیگر هیچ کدام



از دو رژیم صدام و خمینی نمی توانستند از این ابزار برای سرکوب مردمشان استفاده برند. رویای فتح قدس و کربلا و ایجاد امپراطوری اسلامی با نوشیده شدن جام زهر برهم ریخته شده بود. چهره کریه رژیم جمهوری اسلامی و بویژه خمینی برای مردم ما بیشتر عیان می گردید. پایان جنگ و شکست رژیم نوید مبارزه در عرصه های مختلف را می داد. با این امید به فردای بهتری می توانستیم ببیندیشیم. اما این امید دیری نمی پاید. سازمان مجاهدین با سازمان دادن نیروهایش و با کمک عراقی ها با بی برنامه گی کامل و تنها با این تحلیل که بتواند از شوکه شدن رژیم از نوشیدن جام زهر

چرا کشتند؟

وریا بامداد

شانزده سال پیش با پایان یافتن جنگ خانمان برانداز هشت ساله ایران و عراق، در فاصله ی هفته های پایانی مرداد و آغازین شهریور در زندان های جمهوری اسلامی فاجعه ای به وقوع پیوست بس دردناک و فراموش ناشدنی، فاجعه ای که در مقیاس ملی، فاجعه ی قرن بود

طبق اخلاص نهاده اند چه گونه به پای میز تفتیش عقاید می کشند و به جرم داشتن باور سیاسی، ایدئولوژی و حتا مذهبی متفاوت با تفتیش عقایدکنندگان به مسلخ می کشند؟ آری، از سال گرد فاجعه ی کشتار زندانیان سیاسی سخن می گوئیم. از کشتار زندانیانی که مراحل پیچیده ی بازجویی، شکنجه و دادگاه را پشت سر نهاده و سال های چندی از دو تا ده سال از محکومیت خود را گذرانیده و شمار زیادی از آنان در آستانه ی آزادی و رهایی از زندان قرار دارند، و در میان آنان هستند کسانی هم که پیش از رسیدن به سن بلوغ به زندان راه یافته اند و بدون ارتکاب جرمی، سال های جوانی و نوجوانی را در زندان بسر برده و بازهم با پایان یافتن دوران محکومیت

و اگر در دیگر کشورهای جهان مشابهتی داشته باشد، تنها با اقدام نازی ها قابل قیاس است که در ماه های پایانی فرمان روائی خود شمار بسیاری از زندانیان را در آلمان و دیگر کشورهای تحت اشغال تیرباران نمودند. به هر حال چنین فاجعه ای در ایران و جهان با این ابعاد بی سابقه است و کم و کیف فاجعه، آن گاه نمایان می شود که کارنامه ی درخشان مبارزاتی فرد قربانیان این جنایت را از مدنظر بگذرانیم و تصور کنیم در کم تر از سه هفته بین شش تا هشت هزارتن از چهره های پایداری در زندان و به ترین و تواناترین فرزندان مبارز این سرزمین که اکثریت آنان آموزش دانش گاهی دارند و هستی و نیستی خود را برای آزادی و سعادت دیگران در

خود به همین دلیل ساده آزاد نمی شدند که تن به تسلیم تغییر عقیده نمی سپردند و به جرم تمکین ناپذیری باید اعدام شوند تا دیگرانی عبرت گیرند و تمکین کنند!

فاجعه ی ۱۳۶۷ را نه هر ساله و نه هر ماهه که هر روزه و هر لحظه می باید به خاطر آورد و یاد عزیزی را زنده داشت که برآرمان خود پای فشردند ، چون سرو ایستادند و ایستاده مردند و یاد این سروهای ایستاده و بازگوئی این جنایت تاریخی تبه کارانه و فراموش ناشدنی را هم چون پتکی سنگین بر مغز جنایت کارانی کوبید که امیدوارند با سکوت درباره ی آن با گذشت زمان در بوته ی فراموشی افتند.

هرچند در طی سال های گذشته چه گونه گی تجدید محاکمه و یا برگزاری دادگاه های تفتیش عقاید و چه گونه کشتن زندانیان سیاسی روشن شده است ، اما چرائی کشتن آنان هنوز هم ناروشن است و در پرده ای از ابهام و پاسخ ها تنها گمانه زنی هائی در چون و چرای جنایت ، و پرسش اصلی هم چنان به قوت خود باقی است! که چرا کشتند و از زندانیانی که در چهاردیوارهای تودرتوی حصارهای بتونی محبوس بودند چه می خواستند ؟ و آنانی که در زیر سقف های بلند به زنجیرند و قادر به انجام هیچ اقدامی علیه حکومت و کارگزاران حکومتی نیستند به چه جرمی و به چه انگیزه ای قتل عام می شوند و این جنایت کاران چرا دست به چنین اقدامی زدند !

اپوزیسیون انقلابی و دموکرات هرسال در اوایل شهریورماه مراسمی برای تجلیل از این جان باخته گان راه آزادی و سوسیالیسم در خارج از کشور برگزار می نماید و بسته گان آنان هم همه سال در روز معینی در گورستان خاوران حضور به هم می رسانند و باوجود سخت گیری مقامات جمهوری اسلامی و شدت عمل گزیه چی ها و یورش پی درپی چماق به دستان رسمی و غیررسمی خود را به آب و آتش می زنند تا در خاوران حضور به هم رسانند و یاد جان باخته گان و خاطره ی تلخ این روی داد را زنده نگاه دارند و تجربه ی سال های گذشته نشان داده است که بستن راه ها ، کنترل خودروها و سرنشینان آن ها ، یورش به اجتماع کنندگان و زخم و شکنجه و بازداشت های فردی و جمعی مانع از برگزاری هرچه پرشکوه تر سال به سال این مراسم نخواهد شد و مراسم یادبود قربانیان تابستان ۱۳۶۷ درهر شرایطی و به هر بهائی برگزار می شود. اجتماع مادران شجاع جان باخته گان در گل زار خاوران در توالی هفته ها و در طی این همه سال ، موجب شده تا فریاد خشم آلود آنان پژواکی رساتر پیدا کند و سال به سال در مراسم سالیانه جدا از پدران ، هم سران و بسته گان دور و نزدیک جان باخته گان ، کسان دیگری هم مادران را هم راهی می کنند.

مراسم بزرگ داشت در خاوران با سخن رانی های کوتاه ، و سرودخوانی هم راه است و گل ریزی بر مزارهای بی نام و نشان زینت بخش و پایان بخش مراسم ، گل ریزان بر مزارهائی که در پی این همه سال هنوز هم شخم می خورند و سردم داران رژیم نه شهامت آن را دارند که نام و مشخصات قربانیان را اعلام کنند و نه اجازه می دهند که بسته گان جان باخته گان برای دل بندان خود مزاری نمادین مشخص کنند.

مزارهای بی نام و نشان به سیاوشان مبدل شده و سیاوشان ما می جوشد و این سیاوشان این بار افسانه ای نیست که در سرزمینی دوردست و در قلب توران زمین رخ داده باشد و سال به سال بجوشد. سیاوشانی است واقعی ، و می جوشد هم چون کوره ی مذاب خورشید و قلب سوخته ی ما ، و می جوشد نه هر ساله که هر روزه ! سیاوشانی است زنده و در پی یک هزار سالی که از سرایش آن سیاوشان افسانه ای توسط فرزانه ی توس می گذرد ، در پیش روی ما رخ داده است. در درون دیوارهای بلند زندان ، در برابر ما و در برابر هزاران چشم نگران و ناباور! و اینک امسال در شانزدهمین سال وقوع خود هم چنان پرچوش و پرخروش تر از همیشه ، می جوشد. در خاوران ، و در خاوران ها ، در اوین و گوهردشت و از همه مهم تر در قلب مادران داغ دیده و در قلب فرد فرد ما ، و می جوشد تا سرنگونی جمهوری اسلامی و تا سده های بی شمار پس از پیوستن جمهوری اسلامی به زباله دان تاریخ ، و می جوشد تا روزی که تهرانی وجود دارد و خاورانی باقی است و اوینی ، کرجی و گوهردشتی و یا رجائی شهری با زندان اش و یا بدون زندان اش ، شیرازی با عادل آباد و بدون عادل آباد ، اهوازی با زندان کارون و بدون زندان کارون ، مشهدی با وکیل آباد و بدون وکیل آباد، تبریزی و ارومیه ای و اصفهانی و هر شهر و روستائی که قتل گاه شماری از جان باخته گان این سال و سال های پیش از آن و یا پس از آن بوده است ، و می جوشد تا روزی که کشوری باشد به نام ایران و آزاده ای و آزاداندیشی و انسان دردمندی در آن زیست کند!

در پانزده سال گذشته در جریان برگزاری برنامه های ویژه سال گرد کشتار زندانیان سیاسی ، و ضمن سخن رانی ها و مصاحبه ها با بازماندگان این جنایت تاریخی ، و انتشار خاطرات ده ها زندانی سیاسی از زندان های جمهوری اسلامی انبوهی از اسناد و مدارک درباره ی این جنایت تاریخی بر همه گان عرضه شده و بسیاری از ابهامات زدوده ! و با بررسی آن ها می توان ابعادفاجعه ، تدارکات ، زمینه چینی های پیشین و چه گونه گی وقوع آن را با دقت بررسی و افشا نمود و از آن جمله :

۱- همه ی شواهد و قرائن نشان از آن دارد که کشتار زندانیان سیاسی برنامه ای بوده از پیش تدارک دیده و در یک ساله پایانی جنگ و به ویژه پس از بیرون راندن نماینده گان منتظری از زندان ها در دستور کار قرارداشته و وزارت اطلاعات با هم کاری دادستانی ها و دادگاه های اسلامی و زندانبانان در پی شناسائی زندانیان سیاسی سرموضعی ، مرکز ثقل پایداری ، و رهبران حرکت های اعتراضی در زندان ها برآمده است. در طی یک سال شمار زیادی از زندانیان سیاسی شهرستان ها را به تهران و کرج انتقال می دهند. زندانیان مجاهد و مسلمان را از کمونیست ها جدا می سازند ، زندانیان با حبس های سنگین را از زندانیان با حبس های سبک ، و توانان را از غیرتوانان ، و تواب مسلمان را از تواب غیرمسلمان ، و تواب تاکتیکی یا مصلحتی را از تواب واقعی ، و...

۲- در مقطع پایانی جنگ با وجود این که بر سر پاره ای از مسائل اقتصادی و بازرگانی و سیاست های جاری دولت، جناح بندی های حکومتی به مرزبندی های تازه تری رسید و بین آنان اختلاف های جدی بروز یافت و

مقابله ی جناح معروف به خط امام با جناح بازار شدت بیشتری پیدا کرد و پشتیبانان دولت موسوی به عنوان مدافعان ولایت مطلقه ی فقیه ، روحانیت هوادار بازار را درتنگنا گذاشتند و قضیه تا روردرویی علی خامنه ای با خمینی و سرکوفت های وی از جانب خمینی ، پیش رفت اما همه ی آنان از علی اکبر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای تا موسوی اردبیلی و میرحسین موسوی نخست وزیر ، به عنوان روسای سه قوه و چند دوجین از آخوندهای مطرح و چهره های شناخته شده ، علی رغم اختلافات جزئی و کلی برسر قضایا به استثنای شخص منتظری در این اقدام فاشیستی و تصفیه خونین این چینی زندانیان سیاسی توافق نظر داشتند و بی جهت نیست که درهشت سال گذشته که بخشی از حزب اللهی های دواتشه و خط امامی های دیروزی ماسک لیبرالی بر چهره زده و پرچم اصلاح طلبی بردوش گرفته اند در مورد این فاجعه ی تاریخی لب از لب نمی گشایند حتا در مورد ادامه ی جنگ این جا و آنجا تلاش می کنند با تبرئه ی خمینی کسانی از نوع رفسنجانی و سید احمد ، پسر خمینی را مسئول قلمداد کنند ، اما از این کشتار تاریخی دم نمی زنند و هم چنان به عنوان رازی ناگشوده از آن پاس داری می کنند و از افشای جزئی و کلی آن سرباز می زنند!

۳- در سازمان دهی این جنایت فاشیستی از یک فرصت تاریخی بهره برداری شد یعنی فرصت تاریخی پدید آمده از پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ شورای امنیت توسط جمهوری اسلامی!

بیش از یک سال از صدور قطع نامه ی شماره ۵۹۸ شورای امنیت در مورد برقراری آتش بس بین ایران و عراق و بازگشت قوای نظامی دوطرف به پشت مرزهای پیش از جنگ می گذشت و جمهوری اسلامی با وقت کشی و تلاش های مرگ زای بی هوته برآن بود تا با کسب یک موفقیت نسبی نظامی در جبهه ها با دستی پرت و از موضعی برتر خود را برای پذیرش قطع نامه آماده سازد اما اوضاع به گونه ای دیگر شد و عراق که پیشاپیش از قطع نامه ی شورای امنیت استقبال نمود توانست در ماه های پایانی جنگ به موفقیت های بزرگی در جبهه ها نائل آید ، همه ی نواحی اشغالی خود را آزاد سازد، یک بار دیگر جنگ را به درون مرزهای ایران بکشد و جمهوری اسلامی را هم چون ماه های آغازین جنگ به شکلی همه جانبه در زیر فشار نظامی قرار داد و به پذیرش قطع نامه ناچار سازد.

جمهوری اسلامی پس از تن دادن به یک سری شکست های پی درپی در جبهه ها و فرار مردم شهرهای بزرگ از ترس بمباران های هوائی و موشک های دوربرد که شهرها را درهم می کوبید و در شرایط پیش روی دوباره ی عراق در مرزها و فرار رزمنده گان اسلام از جبهه ها و بی اثرماندن امدادهای غیبی ؟! از سر ناچاری تن به پذیرش قطع نامه داد. پذیرشی توأم با خفت و خواری که در نوشیدن جام زهر در کام خمینی متجلی شد.

پذیرش قطع نامه از جانب جمهوری اسلامی که به عنوان جنگ طلب قلم داد می شد ، افکار عمومی را در داخل و درخارج به سود وی برانگیخت و همین کاهش فشار دوجانبه ی داخل و خارج فرصتی فراهم آورد تا بدون واهمه از اعتراض های داخلی و افشاکاری ایرانیان خارج

مساله و سایر مسائل ما را و می دارد که در پی کشف انگیزه های دیگری هم باشیم.

۸- زندان ، هم زاد جمهوری اسلامی است و از منظر جمهوری اسلامی به مثابه ی یک نظام ایدئولوژیکی همانند هر نظام سرکوب گر مشابهی ، زندان جایی است برای تصفیه ی حساب با مخالفان سیاسی از هر سنخ و فکری ! جمهوری اسلامی از همان سال های نخست اقتدار خود با بستن دانش گاه زندان های سیاسی را دانش گاه و آموزش گاه می نامید ، دانش گاه و یا آموزش گاهی برای بازسازی مخالفان سیاسی و عقیدتی ، و همه گان به خاطر دارند که چه گونه جمهوری اسلامی مخالفان سیاسی و عقیدتی خود از هر گروه و دسته را و می داشت و هنوز هم کم و بیش و می دارد تا در برابر دوربین های تلویزیونی ظاهر شوند و گذشته ی خود را نفی کنند و ضمن نقد و نفی گذشته ی خود و شخصیت انسانی خود به تمجید و تکریم از نظام انسان ساز و انسان پرور اسلام و نظام جمهوری اسلامی بپردازند!

پس اگر کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را به حساب شکست در جنگ و ناکامی در بلندپروازی آزادی کربلا و قدس بگذاریم ، پس کشتار زندانیان سیاسی در سال های پیشین را به چه حسابی باید بگذاریم و اعدام سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ را چه گونه توجیه کنیم ؟

۹- براساس دیدگاه دیگری با پایان یافتن جنگ بیم یک شورش توده ای می رفت و سران جمهوری اسلامی وحشت داشتند تا مبدا رهبران یک شورش توده ای از میان زندانیان سیاسی علم شوند و یا زندانیان سیاسی پشتوانه ای برای یک اقدام شورشی ! درست است که جمهوری اسلامی در ماه های پایانی جنگ به نحوی وحشت ناک ناتوانی خود را در برابر عراق به نمایش می گذاشت . اما ناتوانی در برابر یک دشمن خارجی تا دندان مسلح را نمی توان با ناتوانی در برابر توده های بی سلاح و بی سازمان خودی یکی دانست و درست است که این انگیزه ، انگیزه ی کوچکی نیست اما تصمیم برای تصفیه ی زندان ها زمانی گرفته شده ، که جمهوری اسلامی هنوز بخشی از عراق را در کنترل خود داشت و دست بالا را در جنگ! و به این ارزیابی می رسمیم که جدا از این که احتمال وقوع شورش توده ای و یا تظاهرات توده ای در میان باشد و یا در میان نباشد و جدا از چند و چون توان زندانیان و دامنه ی پایداری آنان در برابر تهاجم رژیم ، اصل وجود آنان در زندان ها و ایستادگی آنان بر آرمان های انسانی خود برای رژیم مساله بود و باید به این مساله پرداخت که سیاست تواب سازی رژیم در زندان با شکست مواجه شد. رژیم در طی ده سال تجربه ی تواب سازی در زندان ها با پدیده ی شگفت مقاومت روبرو بود و از آن همه سرمایه گذاری بر روی زندانیان و پدیده تواب به هدف مطلوب یعنی قبضه ی زندان توسط توانان نرسید. و وجود بیش از ۱۵ هزارتن زندانی سرموضعی خاری بود در چشم زمام داران ، مساله ای که پس از جنگ مهم ترین دغدغه ی خاطر آنان محسوب می شد و به جرئت می توان گفت که یک انگیزه مهم در کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را باید در همین مساله دید. مساله ای که ردیشه در شکست برنامه ی تواب سازی زندانیان داشت!

بودن اعتنائی به نماز و روزه نداشته اند در فرهنگ آخوندی - اسلامی ، مرتد ملی تلقی می شوند و به شرط سپردن تعهد بازگشت به اسلام و انجام فرائض دینی فرصت زنده ماندن می یابند و آن گاه در برابر سایر پرسش ها و پیش شرط ها قرار می گیرند!

۶- دادگاه های تفتیش عقاید مشروعیت خود را از شخص خمینی می گرفت و در سطح تهران و کرج ترکیبی داشت از آخوند نبری حاکم شرع دادگاه های مرکز مستقر در اوین ، اشراقی دادستان مرکز و پور محمدی از معاونان وزارت اطلاعات که در تدارک و اجرای قتل های زنجیره ای در سال های پسین هم نقش شاخصی داشت و این جا و آن جا مقام های زندان آن ها را هم راهی می کردند و یا نظر مشورتی می دادند! و آن طور که از فتوای خمینی برمی آید به احتمال بسیار زیاد ، علاوه بر این سه نفر کسان دیگری هم در سایر استان ها و شهرستان های بزرگ در این جنایت دست داشته اند.

۷- با بررسی این حقایق می رسمیم به پرسش اصلی که چرا کشتند؟

در پاسخ به این پرسش که چرا کشتند؟ شماری براین



باورند که این قتل عام انتقامی بود از مجاهدین و در پاسخ به هم کاری آنان با رژیم صدام حسین در طول جنگ و در پاسخ به یورش ناگهانی آنان به مرزهای غرب کشور در پایان جنگ! این ادعا بازتابی است از فتوای خمینی و فتوای خمینی را پشتوانه خود دارد و آن چه که مسلم است در جریان این نسل کشی به بهانه ی یورش مجاهدین به مرزهای غربی کشور نخست به آنان پرداختند و پس از تصفیه ی خونین زندان ها از وجود مجاهدین به سراغ کمونیست ها آمدند. منتظری در خاطرات سیاسی خود فتوا یا فرمان خمینی را در مورد مجاهدین افشا نموده اما فتوا و یا فرمان خمینی درباره ی قتل عام کمونیست ها هنوز انتشار نیافته است و باید بازهم انتظار کشید تا روزی دومین فرمان جنایت و یا فتوای مرگ دیوانه ی جماران از پرده بیرون افتد! اگر فتوای قتل کمونیست ها هم انتشار می یافت آن وقت آسان تر می شد به داوری پرداخت که این قتل عام تا چه اندازه ریشه در جنگ و ناکامی ها در هدف های جنگی داشته و تا چه اندازه ریشه در مسائل داخلی و حتا جناح بندی ها و جنگ قدرت ! اما در هر صورت اگر شکست جنگ بهانه ای بود برای تصفیه حساب با مجاهدین ، این مساله چه ربطی دارد به کمونیست ها و به ویژه کمونیست های توده ای - اکثریتی که تا دم مرگ از رژیم پشتیبانی می کردند و هم چون سایر کمونیست های ضد رژیم جنایت کارانه قتل عام شدند. چرائی این

از کشور به زندانیان سیاسی بپردازد و کشتار زندانیان سرموضعی را سازمان دهد!

۴- مقامات رژیم با اعلام پذیرش قطع نامه که یورش مجاهدین به مرزهای غربی کشور را در پی داشت دست به قطع ملاقات زدند و با محروم ساختن زندانیان از دست رسی به روزنامه و برنامه های رادیویی و تلویزیونی ، آنان را در جهان بی خبری به حالت قرنطینه درآوردند و به نحوی به فریب آنان پرداختند تا از نتایج احتمالی یورش مجاهدین و تحولات پس از جنگ بی خبر بمانند و در طی سه هفته نخست مجاهدین و سپس کمونیست ها را یکی یکی در برابر شبهه دادگاهی قرار دادند که یادآور دادگاه های تفتیش عقاید قرون وسطاست! زندانی مجاهد می بایستی خود را منافع معرفی کند ، از گذشته اش اظهار ندامت کند، موضع سازمان اش را در مخالفت با جمهوری اسلامی محکوم کند ، برای هم کاری پلیسی و لودادن فعالان سیاسی از هر گروه و دسته ای تعهد بسپارد و در صورت نیاز برای گشودن راه رزمندگان اسلام جان بازی کند و در میدان های مین بر روی مین برود ، مجموعه ای از پیش شرط های غیرانسانی و غیرقابل پذیرش ! پیش شرط هایی که مرحله به مرحله سنگین تر می شود و به عنوان داس مرگ پیش روی زندانی قرار می گیرد تا در برزخ مرگ و زنده گی ، چشم بسته و دست و پا در زنجیر دهلیز مرگ را برگزیند یا ننگ و تسلیم را ، یا به عنوان زندانی سرموضعی در برابر دادگاه تفتیش عقاید از پاسخ های تسلیم طلبانه سرباز زند و به استقبال مرگ ناخواسته بشتابد! و یا با پاسخ های موردپسند تفتیش عقایدکنندگان تسلیم شد و روح آزاده گی را قربانی تن ساخت ! یا باید از انسان و انسانیت ، آرمان های انسانی و آزاده گی دفاع نمود و یا به تحمیل دادگاه تن در داد! و با فروش خود و شرف انسانی خود ، فرصت مزدورشدن یافت! و پیش شرط هایی این چنینی و در شرایطی آن چنانی بر بسیاری گران می آید و شرافت مندانه مردن را بر ننگین زیستن ترجیح می دهند! بدیهی است که نباید پنداشت که همه ی کسانی که توانسته اند با توجیهات دادگاه های تفتیش عقاید را پشت سر بگذارند ، در خدمت رژیم درآمده اند و کسان زیادی هم هستند که در آن بزن گاه تاریخی حسب ظاهر در برابر دادگاه از در تمکین درآمدند و اندکی دیرتر از این تمکین سرباز زند اما رژیم در کشتن شمار بسیاری از زندانیان عزم جزم داشت و در برابر آنان چاره ای جز دو راهی مرگ و تسلیم وجود نداشت و اگر هم تن به تمکین موقت می سپردند رژیم دست از سر آنان بر نمی داشت و این قضیه بر شمار بسیاری از قربانیان روشن بود که جز گزینش مرگ سرخ چاره ای در پیش روی ندارند!

۵- در مورد کمونیست ها اوضاع به گونه ای دیگر است و علاوه بر نفی گذشته ی خود و محکومیت موضع سیاسی - ایدئولوژیک سازمانی که با آن کار کرده اند باید پاسخ دهند که مسلمان اند و یا مرتد! و اگر مرتد ، مرتد فطری هستند و یا ملی و اگر مرتد فطری هستند یعنی از خانواده ای مسلمان و مقید به آدای مذهبی برخاسته اند و یا خود پیش از کمونیست شدن مسلمانی مقید بوده اند و ترک واجبات دین کرده اند سزاوار مرگ اند و غیرقابل بخشش ! اما اگر از خانواده ای مسلمان نیستند و یا اگر در خانواده مسلمانی پرورش یافته اند که پدرمادر علی رغم مسلمان

چندصد نفر از فروشندگان موادمخدر را در برابر چشمان مردم به دار و جوخه های مرگش سپرد.
ما نظاره گران خاموش این اعدام ها ماندیم .

ترور فعالین سیاسی در شهرهای مختلف آغاز شده بود و قربانیان این رژیم را به صدها نفر رسیده بود. ما تازه به یاد مان افتاد که نباید چنین باشد. آنگاه محکوم می کنیم ! ها به نشریات سازمان های سیاسی راه یافتند. محکوم کردن هایی که تنها محدود به ترور اعضا و هواداران سازمان های خودی بود.

اعدام بی شرمانه رهبران خلق ترکمن ، توماج ، مختوم ، واحدی ، جرجانی و اعتراف صریح مقامات مسئول رژیم ، می توانست زنگ خطر جدی برای همه باشد که جمهوری اسلامی در تدارک قتل عام تمامی دگراندیشان و آزادیخواهان است. رژیمی که با رسالت جهالت تاریخی اش تخت و شلاق و اعدام را با چاشنی آیات قرآن درابعادی به وسعت ایران پهن نموده و احکام مرگ را با اسم رمز « منافق » و « مرتد » به اجرا نهاده بود. اما درک این شرایط و شناخت این هیولا برای بسیاری از رهبران اپوزیسیون چپ و ترقی خواه آن قدر مشکل بود که حتی بسیاری از آنها حاضرشدند که آگاهانه در مقابل این جنایات با مسببین این کشتارها مماشات کنند.

رژیم عهد بربریت جمهوری اسلامی با یورش وحشیانه به کردستان و بمباران شهرها تمام اسرایش را از سنجند تا مهاباد به جوخه های مرگ سپرد.

جمهوری اسلامی بلایی بود که نازل شده بود و به هر بهایی می خواست خود را به مردم تحمیل نماید.

رژیم به موازات اعدام های رسمی و اعلام شده در جراید و وسایل ارتباط جمعی ، شیوه های غیرانسانی و زبوانه ای را برای تکمیل کشتارهای خود به کار می بندد. گله های حزب اللهی در شهرهای مختلف یورش گسترده به هواداران و اعضای سازمان های سیاسی را در دستور کار خود قرار می دهند. در شهر خرم آباد تا ۳۰ خردادماه ۶۰ حداقل ۶ نفر از هواداران سازمان مجاهدین ، سازمان فدایی و حزب توده ترور می گردند. در کرمانشاه گروه شیت چندین نفر را مورد

باید هایی که هم چنان بر وجدان بشریت سنگینی می کند!

راه گریز دیگری هست؟

شهرام دریانی

دختر ۱۶ ساله ای به نام عاطفه رجبی اهل شهرستان « نکا » به جرم اعمال منافی عفت !!! به دار آویخته می شود. حکم اعدام صادره از سوی حکام اسلامی و نمایندگان خدا پایانی ندارد. این نیز آخرین اعدام نخواهد بود و تا زمانی که این نامردمان برکارند آخرین تیر نیز نخواهد بود.

از همان روزهای اول قدرت گیری خمینی ، مردم شاهد ده ها نمونه اعدام بر پشت بام مدرسه « رفاه » ، اقامتگاه موقت خلفای اسلامی در تهران بودند. مسئولین رژیم ساقط شده پهلوی ، نظامی و غیرنظامی اولین طعمه هایی بودند که به دستور مستقیم خمینی که با خونسردی تمام حکم مرگ صادر می کرد در مقابل جوخه های آتش قرار گرفتند. این آغاز کشتارها نه تنها مورد پذیرش نیروهای چپ و مبارز قرار گرفتند بلکه فریاد ادامه انقلابی ! این کشتارها نیز داده می شد. نشان انقلابی بودن، انتقام هرچه خونین تراز دست اندرکاران رژیم پهلوی معنا پیدا می کرد.

با روشن شدن تکلیف این دسته از مفسدین فی الارض ! ، و جذب مهره های امنیتی و نظامی رژیم سابق که در ایران مانده بودند ، مفسدین ! دیگری برای خلفای اسلامی طرح شدند. بهائیان و زنان روسپی قربانیان بعدی بودند . ما نظاره گران خاموش این جنایات ماندیم .

اعدام صد ها نفر به جرم قاچاقچی گری توسط باندهایی صورت می گرفت که در حال شکل دادن به بزرگترین باندهای مافیایی قاچاق منطقه بودند.

با دریافت حکم از سوی خمینی جلال ، خلخالی ، این موجود سادیست در مدتی کوتاه

در ماه های پایانی زنده گانی خمینی دو مساله برای جانشینان او حیاتی بود که تلاش داشتند پیش از مرگ او به سرانجام برسانند، مساله ی جنگ و مساله ی زندانیان سیاسی و می خواستند به هر وسیله ممکن آنها را در زمان حیات خمینی خاتمه دهند تا مبادا پس از مرگ او ابزار تبلیغاتی رقیبان احتمالی نباشد. در این دوره خمینی هم به بیماری سرطان پروستات مبتلا بود و هم به دلیل کهولت در آستانه ی مرگ قرارداشت و باند رفسنجانی - خامنه ای با برخورداری از پشتیبانی احمد خمینی بر آن بود که هر دو مساله را هرچه زودتر تمام کنند و با پذیرش قطع نامه ی ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد نوبت زندانیان سیاسی رسید و بر آن شدند تا مجوز و فرمان نوشتاری خمینی و در زمان حیاتش هم چون مساله ی جنگ به پایان برسانند و پس از مرگ خمینی موجبی برای نزاع های خانوادگی برسر این مساله باقی نماند. به این اعتبار ، به مهم ترین انگیزه ی سیاسی این جنایت می رسم که باند رفسنجانی - خامنه ای در پی حذف صورت مساله ی زندان از محاسبات برآمدند! تا با کشتن شمار بسیار زیادی از زندانیان سیاسی و از قالب بیرون کردن سایر زندانیان ، مساله ی زندان و زندانیان سیاسی از محاسبات سیاسی خود جدا سازند.

زندانان سیاسی را دسته دسته به فرمان خمینی و توطئه رفسنجانی - خامنه ای در زندان ها دار زدند و شبانه در گورهای جمعی پنهان ساختند. شش تا هشت هزار تن از فرزندان دلاور خلق از مجاهد و کمونیست تا دموکرات و آزادی خواه را کشتند تا خود چند صباحی بیش تر حکومت کنند و بساط تنگین و چپاول خود را چندصباحی بیش تر برپا دارند و این انگیزه اصلی این جنایت بود. همان طور که پیش از آن باکشتن و دارزدن و ایجاد وحشت دست گاه ستم کاره ی خود را برپا می داشتند و پس از ارتکاب این جنایت هولناک هم از کشتن و تباه ساختن بازمانده اند.

اما آنان ، یعنی همه ی آن جنایت کاران ، هم آمران و هم کارگزاران در پیش گاه تاریخ ، ملت ایران و جهانیان سرافکنده و شرمساراند و دیر یا زود به جرم این توطئه ی فاشیستی در برابر دادگاه قرار خواهند گرفت تا به اتهام های فاشیستی خود پاسخ دهند. این دادگاه ، و این محاکمه ، باید هرچه زودتر در حیات جمهوری اسلامی و در یک دادگاه معتبر جهانی برپا شود و پس از سرنگونی رژیم در یک دادگاه ملی و خلقی ! اکبرهاشمی و علی خامنه ای به عنوان دو متهم اصلی و آمران این جنایت و قتل های زنجیره ای در صدر متهمان ، و حضور آنان در راس هرم قدرت نباید موجب فرار آنان از مجازات باشد! دادگاهی عادلانه برای رسیده گی به این جنایت و سایر جنایت های بی شمار دیگری که در ۲۵ سال فرمان روائی تنگین جمهوری اسلامی روی داده است! و این درخواست و حق طلبی برای محاکمه ی جنایت کاران علیه بشریت درخواستی است منطقی و امری است محتوم ، امری که دیر یا زود دارد ، اما سوخت و سوز ندارد! و اگر تاخیری در آن روی می دهد نشانه ی کم کاری ماست نه حقانیت آنان و یا توانائی آنان از فرار از محاکمه و مجازات!

نهم شهریورماه ۱۳۸۳

انسان می کشاند و هیچ اشکی نیز نمی تواند مرحمی بر دل آن دختر و هر انسانی که این خبر را شنیده بود بگذارد.

ترور، مرگ و نیستی شیوه حکومتی شده است که ۲۵ سالست بر مردم ما تحمیل شده است. چنین جرثومه ای به الگوی گروه ها و سازمان های اسلامی هم درآمده است. نیروهایی که در منطقه تخم مرگ می کارند. نیروهای ارتجاعی ای که با بهره گیری از قرآن و مذهب کوچکترین مخالفتی را بر نمی تابند و به فجیع ترین شکلی مخالفانشان را به قتل می رسانند.

باوجود محکومیت چندین و چند باره رژیم به خاطر نقض خشن حقوق انسانها توسط عالی ترین مجامع بین المللی اما هنوز علایق اقتصادی و ژئوپلیتیکی قدرت های بزرگ سرمایه جهانی مانع اصلی برای تحت فشار قراردادن این رژیم می باشند. اتحادیه اروپا هنوز از دیالوگ انتقادی سخن می گوید و با این کار خود افکار عمومی را به بازی گرفته است. تمام تلاششان اینست که ثابت کنند که این رژیم استحاله پذیر و تغییر پذیر است. با تمام امکاناتشان تلاش می کنند که این رژیم همچنان پابرجا بماند. چراکه از تغییرات بنیادین در این منطقه و بویژه در ایران هراسانند. حضور آگاهانه مردم را بر نمی تابند.

آزادی به مسلخ کشیده شده است و دیگر رمقی برایش نمانده است.

با آزاد اندیشان میلیونی چه خواهند کرد؟

اما باید ایستاد. باید از حرمت انسان به دفاع برخاست. باید برای تحقق آزادی و برابری پای به میدان نهاد. باید درمقابل اعدام عاطفه ها ایستاد. باید درمقابل سنگسار ایستاد. باید..... باید.....

باید هایی که هم چنان بر وجدان بشریت سنگینی می کند.

راه گریز دیگری نیست !

سازمان اکثریت در خرداد ۶۰ در تهران اعدام شد نیز اتخاذ می گردد. تصور این که خمینی نماینده خرده بورژوازی مرفقی است و قرار است که متحد اردوگاه سوسیالیستی واقعا موجود آن زمان باشد و رشد غیرسرمایه داری را طی نماید این گونه جریان را بدانجا کشانده بود که حتی تا سال ۶۳ از اعدام ها به شکلی حمایت نموده و آن را نشانه اقتدار ولایت فقیه و جناح امام ضدامپریالیست می دانستند. رشد غیرسرمایه داری، حرکت در راه سوسیالیسم و تحقق آزادی و دموکراسی، به زعامت این هیولای ماقبل تاریخ، تمسخری که تاریخ هم از تکرارش شرم دارد!

جمهوری اسلامی بی محابا به کشتار ادامه می دهد. اعدام و ترور تنها زبانی است که با آن آشنا بود و هست.

اکبر عراقچی که به جرم ارتباط با مجاهدین یک سال در زندان حبس کشیده بود بعد از آزادی در سال ۶۲ صبح زود ربوده و دو روز بعد جسد شکنجه شده اش در خاکروبه های یکی از روستاهای همدان پیدا می شود. منوچهر نورافشار و ناصر مرئی از هواداران جنبش نوین کمونیستی در میدان شهر همدان با جرثقیل به دار آویخته می شوند. و.....

جلادان رژیم در تمامی این سالها با زیرپانهادن بدیهی ترین حقوق انسانها، با تشکیل دادگاه های یک دقیقه ای حکم مرگ صدها نفر را صادر می کنند. تجاوز به زنان زندانی و دخترانی که به اسارت این گزندگان می افتادند بمثابة یک عمل صواب برای این گله های هار به امری عادی در شکنجه گاه ها تبدیل می گردد. تجاوزگران برمسند و قربانیان در بند.

در بند زنان همدان دختری زندانی بود که نیمی از بدنش بر اثر سگته فلج شده بود و قادر به حرف زدن عادی نبود. او بیمار و دچار اختلالات روانی شده بود. دلیل زندانی بودنش تجاوزی بود که توسط چند نفر به او شده بود و به سفارش مادرش و جلوگیری از آبروی خانواده زندانی اش کرده بودند. رژیم به جای آن که تجاوزگران به این دختر را دستگیر کند این دختر بیچاره را با آن وضعیت بد جسمی اش در زندان نگاه داشته بود. جرم رابطه نامشروع به او بسته بودند. پخش این خبر موجب اعتراضات گسترده ای توسط مردم شهر می گردد و رژیم بالاچاره او را آزاد می کند. موردی که درد و رنج را تا مغز استخوان

حمله مسلحانه قرار داده و یکی از هواداران سازمان فدایی را به قتل می رساند. در شهر همدان بسیج محله بختیارها دست به ترور و ایجاد فضای رعب و وحشت می کند. دراصفهان، قائم شهر، رشت، شیراز و بسیاری از شهرهای بزرگ تخم مرگ مخالفین پاشیده می شود.

خمینی با بهره گیری از فضای جنگ و مددگیری از تاکتیک های نابجای مجاهدین و برخی از نیروهای چپ و با سواربودن بر توهم و نادانی بخش بزرگی از مردم موفق می گردد که جبهه های جنگ را به درون شهرها کشانده و جبهه ای نابرابر و غافلگیرانه را در برابر اپوزیسیون بگشاید.

دراین رزم نابرابر و ناخواسته، چپ ایران در مدت بسیار کوتاهی ضربات جبران ناپذیری را متحمل می گردد. طی ضربات گسترده و برنامه ریزی شده سال های ۶۰، هزاران نفر از هواداران و اعضای سازمان های چپ و همچنین سازمان مجاهدین و دیگر سازمان های مذهبی به اسارت درمی آیند و لیست های ده هانفره روزانه اعدام شدگان در روزنامه ها نشان از تصفیه حساب رژیم با دگر اندیشان می دهد. چیره شدن فضای مرگ و هراس برسراسر ایران و بازداشت های وسیع و اعدام ها و جنگ، به تثبیت حاکمیت اسلامی یاری می رسانند. خمینی بارها تکرار می کرد که: «جنگ نعمت است.» و از این نعمت حداکثر استفاده را می کند.

مماشات گرانی چون حزب توده، سازمان اکثریت و حزب رنجبران هنوز در پی به انجام رساندن توهमत خود نسبت به انقلابی و ضدامپریالیستی بودن و نه شرقی، نه غربی و... ددمنش رژیم اسلامی بودند و از یاری رساندن به این هیولا نه تنها دریغ نمی کردند بلکه برخی از اعضا و هواداران آنها دوش بدوش پاسداران در سرکوب ضداقلاب! سرازپا نمی شناختند. در بیانیه هایشان از اعضا و هوادارانیشان می خواستند که عوامل امپریالیسم آمریکا را به دادستانی معرفی کنند. زمانی هم که مصطفی بختی از هواداران حزب توده در خرم آباد فجیعانه ترور می گردد گناه این قتل را به گردن جناح ارتجاعی رژیم که خواستار رابطه با آمریکاست می اندازند. همین موضع زمانی که حمید پریوار یکی از اعضای

معرفی کتاب

«عملیات آزادسازی ایران»

طریق علی

اشاره :

طریق علی، نویسنده و تحلیلگر سیاسی انگلیسی پاکستانی تبار، از فعالان چپ طی دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ میلادی بوده که با اوضاع و تحولات خاورمیانه، و از جمله ایران، آشنایی کافی دارد. در پی صدور فتوای قتل سلمان رشدی به وسیله خمینی، طریق علی نماینده‌ای هم در این باره نوشت که در لندن به روی صحنه آمد. از آخرین کتابهای وی، می‌توان از «جنگ بنیادگرایها» و «بوش در بابل»، راجع به لشکرکشی آمریکا به عراق، نام برد. این مطلب در شماره ۲۵ - ۱۸ اوت ۲۰۰۳ مجله «نیشن» به چاپ رسیده که ترجمه آن، با اندکی تلخیص، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

همه مردان شاه :

کودتای آمریکایی و ریشه‌های ترور در خاورمیانه

به قلم : استیفن کینزر

انتشارات : ویلی (آمریکا)، ۲۵۸ صفحه،

سال ۲۰۰۳.

عقابها و کرکسهای واشینگتن چشمهای انباشته از حرص و ولع خود را به ایران دوخته‌اند. سگ شکاری بریتانیایی پارس می‌کند و بر قلاده‌اش فشار می‌آورد. سفیر اسرائیل در ایالات متحده هم، به صورت مساعدت آمیزی، پیشنهاد کرده است که پیشروی امپراتوری آمریکا نبایستی صرفاً در بغداد متوقف شود : علامت تهران بر سر راهست، و دمشق هم که همواره مطرح است. تنها استدلال «کبوترهای» آغشته به خون، در برابر اینها، آنست که اشغال عراق، برای به زانو درآوردن ملایان حاکم بر ایران، کافی خواهد بود. اما این استدلال، طبیعتاً، خوشایند «شاه بعد از این» و طرفدارانش در

لوس آنجلس نیست. «مدعی جوان» تاج و تخت، در این ایام، مرتباً در شبکه‌های تلویزیونی «بی بی سی» و «سی ان ان» ظاهر شده و تلاش زیادی هم به خرج می‌دهد تا خود را بقبولاند و ادای پدر و پدر بزرگش را درآورد. آیا ممکن است که امپراتوری آمریکا او را «بر تخت طاووس» بنشانند؟ و، هرگاه چنین شد، چه مدتی می‌تواند دوام آورد؟

به نظر می‌رسد که، هر دو سوی این بحث و استدلالات، از زخمها و صدماتی که ایران در دوران اخیر متحمل شده است، خبر ندارند و یا نمی‌دانند که این ملتی است و مردمی با حافظه‌ای تاریخی، که شاعرانش هم به حفظ آن کمک کرده‌اند. اما ایران از یاد نبرده است که، پنجاه سال پیش از این، ایالات متحده و بریتانیا بودند که با استفاده از شاه و روحانیت، تغییر رژیم را در این کشور پدید آورده و دمکراسی نوپای آن را نابود کردند.

در تاریخ ایران در قرن بیستم، دوره‌هایی کوتاه مدت وجود داشته که، طی آن، گشایشی اساسی در اوضاع این کشور امکانپذیر می‌نموده است. ولی در هرکدام از این موقعیتها، جنبش توده‌ها برای تغییر و دگرگونی، یا به انحراف کشیده و یا با شکست روبرو شدند. یکی از آنها، انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ بود که بنیان سلطنت فاسد و منحط قاجار را به لرزه درآورد. نسیمهای آزادیخواهی و مدرنیسم از پاریس و پتروگراد به ایران نیز رسیده و مجلسی به وجود آمد. لکن، پس از چند سال، درباریان، اربابان طرفدار سلطنت و صاحبان مناصب اداری، عملاً، نیروهای دموکرات را کنار زدند.

در هر حال، در پی این رویدادها، همه چیز به حالت پیشین بازنگشت. ملای جوانی به نام احمد کسروی، در سال ۱۹۱۰، از پشت بام خانه‌اش در تبریز، ستاره دنباله دار «هلی» را مشاهده کرد و مجذوب آن گشت. ذهن جستجوگر او، پس از آن، دیگر آرامش خود را نیافت تا هنگامی که به رازهای این جهان پی‌برده و «دانش خدانشناس» را پذیرا شود. کسروی، از آن پس، بر آن شد که در عرصه خرد گام بگذارد. کتابها و مقالات معروف او بحث و مجادله‌ای جدی علیه جهالت را آغاز کرده و سنت شیعی را که عامل جهل‌پروری بوده زیر سؤال برد. تلاشهای وی برای طرح اصلاحاتی فراگیر (و از جمله حقوق زنان)

خشم روحانیون را برانگیخت. ملایان او را به بدعت گذاری و الحاد متهم کرده و، در سال ۱۹۴۶، توانستند که وی را به پای میز محاکمه به اتهام «افترا و اهانت به اسلام» بکشانند. اما مخالفان منتظر رأی دادگاه نیز نشده و او را در همان محل محکمه به قتل رساندند. کسروی از نخستین شهیدان راه مبارزه علیه تحجرگرایی بود.

در پی کودتای نظامی رضاخان در ۱۹۲۱، سلطنت خاندان قاجار نیز به پایان رسید و دوره پهلوی شروع شد. رضاخان از کمال آتاتورک، که دولت مستقل و مدرنی در ترکیه ایجاد کرده بود، الهام گرفته بود. اما در حالی که آتاتورک، خلافت را برانداخته و ترکیه را یک جمهوری اعلام داشته بود، مقلد ایرانی وی خود را، با حمایت کامل بریتانیاییها، شاه خواند. اصلاحات نیم بند رضاشاه، در بهترین حالت، راه حل‌های نیمه کاره‌ای برای مسائل ایران بود و هیچ تغییر اساسی در نظام سرکوبگر وی به وجود نمی‌آورد. او نیز، مثل بسیاری از دیکتاتورها، در هر نوشته و متن معمولی و غیر سیاسی هم به دنبال پیامها و اشارات براندازانه و ضد حکومتی می‌گشت. حکومت رضاشاه، هم ملایان و هم مدرنیستها را به مخالفت برانگیخت. اما این گرایش رضاخان به سوی «رایش سوم» در دوران جنگ جهانی دوم بود که بریتانیاییها را خوش نیامد و سبب عزل و تبعید وی در سال ۱۹۴۱ شد. فرزند بی‌لیاقت و سربه‌های او، محمد رضا، به جای وی گذاشته شد. ولی پسری که به شاهی رسید، همین اندازه از سرنوشت پدر خویش آموخت که هیچگاه نباید در برابر اربابان خود قد علم کند.

اشغال ایران در دوره جنگ به وسیله نیروهای بریتانیا و اتحاد شوروی و رقابت فیمابین اینها، فضائی را برای ظهور جریانات قدیم و جدید، و از جمله ناسیونالیستهای سکولار و دمکرات و کمونیستهای هوادار شوروی، فراهم کرده بود. ناسیونالیستها خواستار اعاده حکومت مشروطه، تخلیه فوری ایران از جانب ارتشهای اشغالگر، و استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی کشورشان بودند. رهبر آنها، محمد مصدق، به رغم تبار اشراف‌اش، همواره از نزدیکی به دربار خودداری کرده بود. وی در برابر حکومت خودکامه رضاشاه مقاومت، و از هرگونه

شاه، پس از بازگشت به قدرت، سیاست سیستماتیک خفقان و سرکوب لیبرالها، ناسیونالیستها و کمونیستها را به مرحله اجرا گذاشت. پلیس مخفی وی، «ساواک»، شیوه‌های تازه‌ای را برای شکنجه ابداع کرده و مخالفت سیاسی به مثابه اقدامی جنائی تلقی گردید. فقط درهای مساجد گشوده ماند و، به تدریج، این مکانها به صورت تنها محل ممکن طرح و سازماندهی مخالفت با رژیم شاه درآمدند. پشتیبانی ایالات متحده از دیکتاتوری شاه، کامل و همه جانبه بود. به طوری که حتی معارضان میانه‌رو رژیم را نیز به مخالفت با آمریکا برمی‌انگیخت.

هنگامی که سرانجام توفان درخواست و رژیم شاه را جارو کرد، آیت‌الله‌ها کنترل کشور را در دست گرفتند. اینها، در واقع، از خلائی که در اثر کودتای ۱۹۵۳ پدید آمده بود، بهره‌مند شدند. دیکتاتوری مذهبی که خمینی بر این کشور تحمیل کرد، باری دیگر سیاستهای خفقان و سرکوبگری سلف خود را در پیش گرفته و آنها را به همه عرصه‌های زندگی گسترش داد.

اما تجربه و گذشت روزگار، که بهترین آموزگاران است، مردم ایران را نیز آموزش داده است. حتی قدرتمندترین آیت‌الله‌ها هم قادر به مقابله با قوانین زیست‌شناسی نیستند. امروزه اکثریت مردم (که ۶۰ درصد آنها را جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل می‌دهند) به طور واقعی از رژیم ملایان متنفرند. اگر ایرانیان به حال خود گذاشته شوند، آنها در موقع خود و به شیوه‌ای که خود می‌دانند، خود را از شر سرکوبگران ریشو نیز رها خواهند ساخت. اما اگر دار و دسته بوش - چنی - رامسفلد بخواهند این روند را تسریع کنند، تنها نتیجه قطعی آن ایجاد آشفتگی گسترده‌ای خواهد بود که فقط می‌تواند به تقویت عقب مانده‌ترین عناصر و جریان‌ها در این کشور منجر شود. منافع امپراتوری به ندرت می‌تواند با مصالح مردمی که می‌خواهد آنها را «آزاد» سازد، انطباق یابد، خصوصاً زمانی که آن مردم می‌دانند که یکی از موجبات بدبختی و نابسامانی امروز آنها، همان کاریست که امپراتوری، در جهت منافع خاص خود، پنجاه سال پیش مرتکب شده است.

«هری ترومن» رد شد. سفیر آمریکا در تهران، در مخالفت با طرح مذکور، گزارش کرده بود که مصدق «از حمایت ۹۵ تا ۹۸ درصد مردم این کشور برخوردار است. تلاش برای بیرون انداختن وی، از آن طریق، دیوانگی محض است».

پس از پیروزی «دوایت آیزنهاور» در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود که برنامه‌ای دائمی جهت مقابله با انقلابات در جهان (سلف «استراتژی امنیت ملی» جاری آمریکا) توسط برادران «دالس» به مرحله اجرا درآمد و بعد از آن بود که اجرای «عملیات آژاکس» نیز در ایران آغاز شد. عوامل و مأموران مخفی بریتانیایی و آمریکایی اقدامات خود را جهت براندازی دموکراسی سکولاری که به وسیله «جمعه ملی» مصدق ایجاد شده بود، به اجرا در آوردند. «کینزر» (که مدت زمانی طولانی گزارشگر روزنامه «نیویورک تایمز» بوده است) مجموعه عملیات مذکور را به دقت شرح داده و توجه زیادی به جزئیات و عوامل و شخصیت‌های ماجرا مبذول کرده است. بسیاری از آنچه که او نوشته، از سالها پیش، دانسته و شناخته شده است. در این میان، آنچه جالب توجه است اینست که دیگر کسی زحمت انکار آن واقعیتها را نیز به خود نمی‌دهد و، این امر، این سؤال را هم به ذهن متبادر می‌کند که گویی پنجاه سال دیگر بایستی سپری شود تا به ما بگویند که «بوش» و «بلر» کاملاً با خبر بودند که هیچ‌گونه سلاح کشتار جمعی در عراق وجود ندارد. در جایی از این کتاب، «کینزر» انتقاد ملایمی را نسبت به مصدق در این باره که ترس آمریکا از تهدیدات شوروی را در نظر نگرفته و بر این مبنا عمل نکرده است، مطرح می‌نماید. لکن این انتقاد هم در مغایرت با منطق و نتیجه‌گیری خود این کتاب قرار دارد. استدلال مصدق در دفاع از خود، در دادگاه فرمایشی که شاه ترتیب داده بود، هرگونه توجیه دیگری در این باره را باطل می‌کند: «تنها جرم من اینست که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و نفوذ سیاسی و اقتصادی بزرگترین امپراتوری روی زمین را از این سرزمین بر چیدم». کودتای «سیا» در سال ۱۹۵۳ که شاه را (که به رم فرار کرده بود) بار دیگر بر تخت نشاند، اساساً، در ارتباط با همین امر بود.

همکاری با دولت وی امتناع کرده و تبعات این کار را نیز متحمل شده بود. پس از پایان جنگ، مصدق در راه استقلال کشور مبارزه می‌کرد و این استقلال، در آن مقطع، از دیدگاه وی عبارت بود از خروج نیروهای شوروی از آذربایجان ایران و ملی کردن «شرکت نفت ایران و انگلیس».

کتاب جدید «استیفن کینزر» با عنوان «همه مردان شاه»، در واقع، چکامه‌ای درباره مصدق است: این سیاستمدار اشرافی نسب که درستکاری او همراه با سرسپردگی به حاکمیت سیاسی و اقتصادی کشور خویش، حمایت مردم این کشور و به ویژه اقشار پایین شهر و روستا، و دشمنی دو قدرت بزرگ، یعنی امپراتوری در حال زوال بریتانیا و رقیب و جایگزین تازه به دوران رسیده‌اش آمریکا، را نسبت به خود برانگیخته بود. اختلاف منافع اقتصادی آن دو قدرت، در اینجا، آشکار بود. چنانکه مثلاً، حتی پس از پایان جنگ، در ۱۹۴۳، وزیر خارجه وقت آمریکا، «کردل هال» به «روزولت» نوشته بود که جدا از دلایل «بشردوستانه» برای مقابله با نفوذ شوروی و بریتانیا در منطقه، «دیدگاهی مستقیماً خود غرضانه» نیز در این زمینه وجود دارد و آن اینست که «هیچ قدرت بزرگی در خلیج فارس نباید در مقابل توسعه منابع نفتی توسط آمریکا در عربستان سعودی، ایجاد گردد». از این رو هم، افزایش حضور آمریکا در این کشور، با اعزام هیأت‌های نظامی آمریکایی از سال ۱۹۴۲ آغاز شد. لکن در آن زمان نیز، مانند امروز، اختلاف نظرهایی بین نهادهای مختلف دولت آمریکا در باره نحوه برخورد به ایران، وجود داشت که مانع از تدوین طرح جامع معینی در این مورد می‌شد. اما، از دیدگاه لندن، آشکار بود که بالاخره روزی آمریکا بر ایران مسلط خواهد شد (بهترین مرجع واحد درباره مناسبات آمریکا و ایران، هنوز هم کتابی است که «جیمز بیل» زیر عنوان «عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا» نوشته است). دولت بریتانیا در صدد براندازی مصدق بود که با ناسیونالیسم پیگیر خویش، جنبش توده‌ای بزرگی را بسیج و صنعت نفت ایران را ملی کرده بود. «هربرت مورینسن»، وزیر خارجه وقت این دولت طرحی را بدین منظور ارائه کرده بود که مبتنی بر توسل به تهاجم نظامی بود، ولی این طرح از سوی

بگذارید آنقدر گرسنگی بکشند که بمیرند

مهرنوش کیان

بیش از دو هفته است که هزاران زندانی سیاسی فلسطینی در زندان های اسرائیل در اعتصاب غذا به سر می برند. مقامات زندان ابتدا با خواسته های آنان موافقت کرده و سپس بعد از گذشت یک هفته اعلام کردند که هیچ توافقی با زندانیان نداشته اند. مقامات فلسطینی و هلال احمر اعلام کرده اند که وضعیت بسیاری از زندانیان در خطر است و برای این مشکل باید "همین امروز و نه فردا" راه حلی یافت. یک وکیل فلسطینی که اجازه ملاقات با زندانیان را یافت گفت: «مقامات اسرائیل منتظرند برخی از زندانیان بمیرند و بعد دست به اقدام بزنند و اسرائیل می خواهد به زندانیان نشان بدهد که هیچ چیز به راحتی به دست نمی آید و قبل از اینکه امتیازی به آنان داده شود چند نفری از زندانیان باید بمیرند.» مقامات فلسطینی برای یافتن راه حل به سازمان های بین المللی متوسل شده و تقاضای کمک کرده اند. نماینده سازمان ملل در همین راستا از اسرائیل خواسته است که توافقنامه ژنو در مورد زندانیان را رعایت نماید.

این تقاضا مثل همیشه سنگی به در بسته بود و در پاسخ به این درخواست مقامات اسرائیلی مجدداً به زندان ها حمله کرده و با کتک زدن زندانیان مقادیری جزئی نمک که زندانیان توانسته بودند نگه داری کنند را ضبط کرده اند. عیسی کارکی، مسئول «قانون زندانیان سیاسی فلسطینی» این اقدامات وحشیانه را «تلاشی شیطانی برای اعمال فشارهای روانی و جسمانی به زندانیانی که هم اکنون هم تحت شرایط سختی به سر می برند، دانست».

او اضافه کرد: «ببینید اگر چنین چیزی در جای دیگری از دنیا اتفاق بیافتد فریاد همه برای اعتراض بلند می شود. خجالت آور است که دنیا در برابر جنایت اسرائیل و از میان بردن ۷۵۰۰ انسان که خواستی به جز رفتار انسانی و در چهارچوب کنوانسیون ژنو و قوانین بین المللی ندارند، عکس العملی نشان نمی دهد».

نخست وزیر احمد قری هم در مصاحبه ای در رام الله ناامیدی و خستگی خود را از عکس العمل ضعیف بین المللی اعلام داشته و گفت: «ما در دنیایی سنکدل و دورو زندگی می کنیم که نسبت به مشکلات و رنج های ما بی تفاوت است».

نور عبدالمجید یکی از زنان زندانی آزاد شده گفت که شرایط زندان ها در اسرائیل «آنقدر وحشتناک است که قابل توصیف نیست». نور اضافه کرد که حتی زندان های ابو قریب و کوانتانومو نیز با زندان های اسرائیلی قابل مقایسه نیستند. او گفت که زندانیان به ما می گفتند: «شما لایق رفتار انسانی نیستید و اجازه ندارید از هوای آزاد استفاده کنید. فقط می توانید بخورید، بیاشامید و بخوابید. هیچ حقوق دیگری شامل شما نمیشود».

این همه در حالی است که وزیر بهداشت اسرائیل اعلام کرده است که هیچ کدام از زندانیانی که نیاز به کمک های پزشکی داشته باشند را به بیمارستان های اسرائیل نخواهد فرستاد و حداکثر در همان زندان معالجه خواهند شد. مقامات زندان برای تنبیه اعتصابیون داروهای در دسترس برخی از زندانیان را نیز ضبط کرده اند. در توصیف سیاست مقامات اسرائیلی در مورد فلسطینی ها همان بس که گفته وزیر امنیت داخلی اسرائیل «زاهی هانکی» را نقل قول کنیم. او در ۱۷ آگوست در مصاحبه ای گفت: «زندانهای می توانند یک روز یا یک ماه اعتصاب کنند. تا آنجا که به من مربوط می شود آنها می توانند آنقدر گرسنگی بکشند که بمیرند».

اما خواسته های زندانیان که چنین پاسخ دندان شکنی را به دنبال داشته چه بوده است؟

زندانیان به موارد زیر اعتراض دارند:

- کتک زدن بی هدف و دلبخواه زندانیان
- انداختن گاز اشک آور در سلول ها و تهدید زندانیان با اسلحه
- جستجوی زندانیان با برهنه کردن آنان و فرستادنشان به سلول های انفرادی برای دوره های طولانی و حتی سال ها
- جریمه نقدی به دلخواه و بدون دلیل
- زندانی کردن کودکان و جوانان کم سن با بزرگسالان
- نگه داری تبهکاران با زندانیان سیاسی در یک سلول
- نرساندن و یا تاخیر در کمک های پزشکی
- گرفتن حق تحصیل در دبیرستان و دانشگاه به صورت مکاتبه ای
- محدود کردن حق ملاقات ها و ندادن اجازه مسافرت به اسرائیل به خانواده های زندانیان. برخی از زندانیان در یک سال گذشته هیچ ملاقاتی نداشته اند.

و خواست اعتصابیون موارد زیر را دربر می گیرد:

- توقف تنبیه دسته جمعی و تجاوز به حقوق زندانیان
- آسان تر کردن شرایط ملاقات خانواده ها و اجازه تماس تلفنی با وکلا
- بهبودی کمک های پزشکی و رساندن کمک های فوری به آن دسته از زندانیان که بیمار بوده و اجازه ملاقات با پزشک به آنان داده نمی شود.

- دادن وسایل حداقل مورد استفاده در آشپزخانه و وسایل بهداشتی
- حق دسترسی به کتاب

- داشتن هواکش در سلول و برداشتن پوشش های سیاه روی پنجره ها.

بی تفاوتی جامعه بین المللی به رنج فلسطینی ها و بخصوص زندانیان فلسطینی در اسرائیل غیر قابل درک و باور است. برای مطالعه بیشتر در باره اعتصاب می توانید به آدرس زیر مراجعه کنید:

www.palestinemonitor.org

اتحاد کار

شماره ۱۲۱ شهریور ۱۳۸۳

سپتامبر ۲۰۰۴

ETEHAD KAR
SEPTEMBRE 2004
VOL 10. NO. 121

تماس با روابط عمومی سازمان:
نامه های خود را به آدرسهای زیر از
یکی از کشورهای خارج برای ما پست
کنید.

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
B. P. N°. 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY
STREET
PORT COQUITLAM. B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی

info@etehadefedaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

اطلاعیه مشترک شش حزب و سازمان سیاسی

قتل عام تابستان ۱۳۶۷ زندانیان سیاسی

فاجعه ای که، زنده می ماند!

هیچگاه فراموش نخواهیم کرد آنچه را که در تابستان خونین سال ۶۷ رخ داد و هرگز نخواهیم گذاشت یادمان گزنده آن کشتار هولناک، از خرد آگاه تاریخی مردم ایران و جهانیان رخت بر بندد. فاجعه ای که در آن، هزاران نوجوان، جوان و سالخورده و تنها در عرض چند هفته، گروه گروه به دست دژخیمان جان باختند، صرفا به این گناه که مانند حکومتگران دینی نمی اندیشیدند و با ارتجاع، استبداد و جنگ طلبی آن ستیزه می کردند. از یاد نخواهیم برد این فرمان خمینی را که در آن و در تصمیم وی مبنی بر خالی کردن زندان ها از طریق نابودی زندانیان سیاسی، همه سرمداران رژیم مستقیم و غیرمستقیم مشارکت و یا موافقت داشتند. و نمی توان نام انسان بر خود گذاشت و انسان ماند، و این قساوت تاریخی را که ابعاد ملی بر خود گرفت، از یاد برد.

شقاوتی که جمهوری اسلامی در تابستان سال ۱۳۶۷ از خود نشان داد، آنچنان عظیم و تکان دهنده بود که تصور آن، حتی به رغم پیشینه جنایت بار فقها در ده سال نخست حکومت دینی، در بدو امر دشوار می نمود. اما آن هنگام که زندانبانان به تدریج خانواده های قربانیان این قتل عام را در جریان ماجرای جنایت گذاشتند، مردم ایران و جهانیان با بهت و خشم دریافتند که چه خون آشامانی مین ما را در طلیعه قرن بیست و یکم به ماتمکده بدل کرده اند. همگان دریافتند که سلاخ های انسان چه سرمایه عظیمی از فرهنگ و تجربه فکری و سیاسی یک ملت را به پای استبداد و ارتجاع خود، چنین یغماگرایانه هزینه کرده اند. این فاجعه را کسی از یاد نخواهد برد.

این فاجعه تنها از این رو فراموشی پذیر نیست که در جریان آن شماری عظیم از اندیشمندان و سازمانگران سیاسی مین ما نیست و نابود شدند، بلکه از این رو نیز هست که در آن به گونه ای بی سابقه، علیه بدیهی ترین حقوق دموکراتیک، آزادی، کرامت انسانی و شهروندی در ایران ما تیغ برهنه کشیده شد. هم از این روست که تا آن زمان که پرونده این فاجعه به تمامی رسیدگی نشود و جانیان آمر و عامل آن پاسخگوی جنایت خود بشوند، پرونده گشوده می ماند. پشت این پرونده ملی، تنها خانواده ها و بازماندگان قربانیان نیستند که ۱۶ سال است که استوار ایستاده اند و همه ساله تلاش های حقوقی تازه ای، از سوی آنان را شاهدیم، بلکه همه آزادی خواهان ایران و حامیان باوجدان آنان در مقیاس بشریت قرار دارند که اعلام می کنند دادخواه این جنایت اند. جنایتی که رهبران جمهوری اسلامی علیه بشریت مرتکب شده اند.

فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ و دیگر آدم کشی های گروهی و موردی جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال حاکمیت آن، جملگی موضوع بررسی حقوقی در ایران آزاد فردا هستند. بررسی ای که گردش کار آن، از دیروزها آغاز شده و هم امروز فعالانه پی گرفته می شود. این جنایت ها اما در عین حال، موضوعات سیاسی روز هستند و نحوه برخورد و مواجهه هر ایرانی با آن، خود یک ملاک و میزان قضاوت سیاسی صریح و قاطع است. هر آن کس که از این جنایت ها باخبر است اما آگاهانه آنها را به فراموشی می سپارد، بی هیچ اما و اگر با سیاست سکوت سران جمهوری اسلامی در قبال این فاجعه همراهی می کند. پرده برداشتن از این جنایت ها و فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، شکستن سکوت سنگین و تاریخی در قبال آن، و همدردی و همراهی با خانواده های دادخواه این فاجعه، آن حداقلی است که از هر ایرانی آزاده انتظار می رود. راه پایان دادن به شکنجه و اعدام _ این خواست متمدنانه و دموکراتیک در کشور ما _ از جمله در گذر از چنین ایستگاه مهمی در ایران است، که هموار می شود.

ما امضاء کنندگان این اعلامیه که در جریان فاجعه سال ۱۳۶۷ هر یک گروهی از همراهان سازمانی خود را از دست دادیم و یاران دیگرمان که در جریان کشتارها و اعدام های قبلی و بعدی توسط رژیم جان خود را از دست دادند، با درود به خاطره همه جانباختگان فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان خونین ۶۷ و تما می قربانیان سیاست های سرکوب و اعدام طی بیست و پنج سال حاکمیت آن، اعلام می داریم که هرگز نخواهیم گذاشت این جنایت ها به فراموشی سپرده شود. ما اعلام می داریم که پشتیبان و همراه تلاش های خانواده های قربانیان قتل و کشتار جمهوری اسلامی هستیم که می خواهند و حق دارند که بخواهند تا از طریق نهادهای حقوقی بین المللی، مسئولین مرگ انسان ها در جمهوری اسلامی را پاسخگوی اعمالشان کنند. ما تردید نداریم که تلاش خانواده های قربانیان و نیروهای انساندوست و دادخواه در داخل و خارج از کشور به ثمر خواهد نشست و جنایات جمهوری اسلامی علیه بشریت بی کیفر نخواهد ماند.

اتحاد انقلابیون کردستان

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کومه له _ سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

بیست و چهارم مرداد ماه ۱۳۸۳